

انتشارات انصار امام مہدی علیہ السلام عدد (۱۲۱-ب)

# شُرَائِعُ الْاِسْلَامِ

(جزء دوم)

(عبادات)

سید احمد الحسن علیہ السلام

وصی و فرستاده و یمانی امام مہدی علیہ السلام



## چاپ اول

۱۴۳۵ هـ. ق - ۲۰۱۴ م

اسفند ماه ۱۳۹۲ هجری شمسی

جهت اطلاعات بیشتر در مورد دعوت مبارک سيد احمد الحسن عليه السلام

لطفاً از وبسایت ما بازدید فرمایید:

<http://almahdyoon.co>

<http://almahdyoon.co/ir>

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



# بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

و الحمد لله رب العالمين، و صلى الله على محمد و آل محمد الأئمة و المهديين و سلم تسليماً

## شرايع الاسلام

(جزء دوم)

- كتاب زكات
- كتاب خمس
- كتاب حج
- كتاب عمره
- كتاب جهاد
- كتاب امر به معروف و نهى از منكر



## کتاب زکات

و در آن دو قسمت است:

قسمت اول: در زکات مال است

دو نظر در: کسی که بر او واجب است، و بر چه چیزی واجب است، و بر چه کسی مصرف می‌شود.

نظر اول: کسی که زکات بر او واجب است

پس زکات واجب می‌شود بر: بالغ، عاقل، آزاد، دارنده‌ی ملک، که می‌تواند در آن تصرف کند. پس بر کودک زکات واجب نمی‌شود، ولیکن در اموال او است به غیر از طلا و نقره آنچه زکات بر آن واجب است، که بر ولی در آوردن آن واجب است در غیر این صورت بعد از این‌که به سن بلوغ رسد آن را در می‌آورد، و چنین است دیوانه.

و تملک ده‌همه‌ی اجناس شرط است، و باید تام باشد (همه را شامل شود)، پس اگر نصاب به عنوان هدیه دریافت کرد جایز نیست در حُلّ زکاتش را پرداخت کند تا بعد از دریافت آن. و چنین است اگر برای او وصیت شود بعد از وفات و قبول حُلّ پذیرفته می‌شود. و اگر مقداری اموال (که شامل زکات شود) خرید، از زمان خرید شرط حُلّ شروع می‌شود نه بعد از شروط سه‌گانه بیع، و هم‌چنین اگر فروشنده شرط کند یا شرطی اضافه بر شروط سه‌گانه نماید. اگر مالی را قرض کند و عین آن باقی بماند حُلّ در موقع دریافت شروع می‌شود، و در غنایم حُلّ جاری نیست تا این‌که تقسیم شوند. و اگر امام نصیبی برای کسی مشخص کند و اگر صاحب آن حاضر باشد حُلّ جاری می‌شود، و چنان‌چه غائب باشد پس هنگامی که به آن برسد.

و اگر در میانه‌ی حُلّ در عین مال صدقه نذر کند حُلّ شکسته می‌شود به جهت تعیین صدقه بر آن. امکان تصرف در همه‌ی اجناس شرط است. و امکان پرداخت واجب به مستحق آن در ضمان معتبر است نه در وجوب آن.

و زکات واجب نمی‌شود بر: مال مغضوب (به زور گرفته شده)، و نه غائب اگر در دست وکیل یا سرپرست آن نباشد، و نه رهن، و نه بر وقف، و نه مانده، و نه مال مفقود (گم شده)



پس اگر سال‌ها بر آن بگذرد سپس پیدا شود، زکات برای همان سال مستحب است، نه قرض تا این‌که به صاحب آن برگردد، و نه دین تا این‌که آن را دریافت کند، پس اگر تأخیر آن از جانب صاحبش باشد زکات بر مالک آن واجب است. و کافر زکات بر او واجب است، ولکن پرداخت آن از جانب او صحیح نیست، پس اگر تلف شد ضمان آن بر او واجب نیست حتی اگر سهل انگاری کند. و مسلمان اگر توانایی اخراج آن را نداشت و تلف شود ضامن نیست، و اگر توانایی آن را داشت و افراط کند ضامن می‌شود. و دیوانه و کودک ضامن نمی‌شوند اگر ولی آن‌ها سهل انگاری کرد.

### نظر دوم: در این‌که در چه چیزهایی واجب و چه چیزهایی مستحب است.

زکات بر حیوانات سه‌گانه واجب می‌شود: شتر، گاو و گوسفند. و در: طلا، نقره و غلات چهارگانه: گندم، جو، خرما، کشمش و حبوبات. و در مال تجارت واجب می‌شود، و در غیر از این‌ها واجب نمی‌شود.

و مستحب است: در هر چیز که از زمین می‌روید هر آن‌چه کیل یا وزن می‌شود، و در اسب‌های ماده. و در غیر اینها ساقط می‌شود جز آن‌چه که ذکر خواهیم کرد: و در قاطر زکات نیست، نه بر الاغ، نه مملوک. و اگر حیوانی میان دو حیوان زاییده شود (مثلاً از آمیختن اسب با گاو) که یکی از آن‌ها در آن زکات است، در این صورت اطلاق نام یکی از آن دو بر او مراعات می‌شود (مثلاً اگر اسم گاو بر او اطلاق شد در آن زکات است).

### سخن در زکات حیوانات است:

و صحبت در شرایط و فریضه و لواحق است.

اما شرایط، چهار تا هستند:

اول: اعتبار نُصَب (اندازه‌ای که زکات بر آن تعلق می‌گیرد)، و آن در شترها دوازده نصاب است؛ پنج نصاب که در هر پنج عدد یک گوسفند زکات است. و اگر بیست و شش عدد شدند همه‌ی آن‌ها یک نصاب هستند و در آن‌ها بنت مخاض<sup>(۱)</sup> است که وارد سال دوم می‌باشد

۱- شتری که وارد سال دوم شده است.

سپس نصاب سی و شش است که در آن بنت لبون<sup>(۲)</sup> و آن وارد سال سوم است، سپس چهل و شش و در آن حقه است و آن وارد سال چهارم شده، سپس شصت و یک و در آن جذعه است و آن وارد سال پنجم شده، سپس هفتاد و شش و در آن دو تا بنت لبون است، سپس نود و یک و در آن دو حقه است، پس اگر به صد و بیست و یک رسید پس چهل تا یا پنجاه تا یا از هر کدام از آن دو، در چهل تا بنت لبون برداشته می شود و در پنجاه تا حقه برداشته می شود.

در گاوها دو نصاب است: همیشه سی تا و چهل تا است و در سی تا تبعه که وارد سال دوم خود است، در چهل تا مسنه که وارد سال سوم خود است.

در گوسفندها: چهل تا که در آن یک گوسفند است؛ سپس صد و بیست و یک که در آن دو گوسفند است، سپس دویست و یک و در آن سه گوسفند است، سپس سیصد و یک و در آن چهار گوسفند است، و همینطور هر صد تا که اضافه گردد یک گوسفند زکات اضافه می شود؛ پس در چهار صد و یک، پنج گوسفند زکات است؛ و فریضه در هر کدام از این قسم از اجناس واجب می شود و در بین دو نصاب چیزی واجب نمی شود.

عادت چنین جاری است که به شترهایی که زکات واجب تعلق نمی گیرد نام شنقا داده شود و به گاوها و قِصا و به گوسفند عفوا و معنای آن در هر کدام از آنها یکی است. پس نه تا از شترها نصاب و شنق است که نصاب پنج تا است و شنق چهار تا هستند به این معنی که از واجب چیزی ساقط نمی شود حتی اگر همه ی چهار تای دیگری تلف شوند. هم چنین سی و نه تا از گاوها نصاب و وقص است، و واجب در سی تا است و اضافه ی آن وقص است تا به چهل برسد. چنین است صد و بیست عدد از گوسفندان، نصاب آن چهل تا است و فریضه در آن است و عفو آن هر آنچه اضافه است تا به صد و بیست و یک برسد. و چنین است بین نصاب هایی که شتردیم. و مال کسی به مال دیگری ضمیمه نمی شود حتی اگر شرایط خلط جمع شود و هر دو در یک مکان باشند، بلکه بلوغ هر کدام از اموال به حد نصاب معتبر است.

و فرقی بین دو مال مالک نیست حتی اگر مکان آنها از یکدیگر دور باشد.

شرط دوم: سُوم (چرا) پس زکات در علف داده شده واجب نمی شود و نه در نوزاد حیوان

مگر این که از شیر مادر به چرا اکتفا کند. باید چرا هشت ماه در سال استمرار داشته باشد، و اتمام ماه هفتم و ورود در ماه هشتم کفایت می کند، پس اگر بیشتر از چهار ماه به آن علف داد حُول را باید در هنگام چرای دوباره‌ی حیوان تجدید کند. و چنین است اگر مانعی سائمه (حیوانی که چرا می کند) را از چرا منع کند مانند یخبندان و مالک یا غیر او به اذن او یا بدون اذن او بیشتر از چهار ماه در حُول به آن علف دهد.

شرط سوم: حُول (گذشتن یک سال بر چیزی) و آن در حیوان معتبر است، و مال تجارت، و طلا و نقره آن چه که زکات در آن واجب است، و اسبها آن چه که زکات در آن مستحب است.

و حد آن آنکه یازده ماه برای آن بگذرد سپس ماه دوازدهم اهلال کند پس در هلال آن (ماه دوازدهم) زکات واجب می شود حتی اگر روزهای سال را تمام نکند. و اگر در این بین یکی از شرطها مختل شود حُول باطل می گردد مانند: این که از نصاب کم آید سپس کامل شود یا این که عوضِ مثل یا همجنس آن بگذارد. و اگر آن را برای فرار از زکات انجام دهد زکات واجب می شود. و نوزادها با مادران آنها حساب نمی شوند. بلکه برای هر کدام به تنهایی حُولی است. پس اگر حُول کامل شود و از نصاب چیزی تلف شود، اگر مالک افراط کرده ضمانت کند و اگر افراط نکرده از واجب بر نسبت تلف شده از نصاب ساقط می شود. و اگر مسلم قبل از حُول مرتد گردد زکات واجب نمی شود و ورثه‌ی او حُول را تجدید کنند و اگر بعد از حُول باشد واجب می شود و اگر مرتد فطری نباشد حُول منقطع نمی شود، و زکات واجب می شود هنگام تمام شدن حُول اگر زنده باشد.

شرط چهارم: این که عوامل نباشد (آن که در کار آسیاب باشد، یا در کار شخم، یا در کار آبیاری باشد، یا در کار سواری به کرایه)، چرا که در عوامل زکاتی نیست حتی اگر سائمه باشد.

و اما فریضه (واجب): بیان آن بر مقاصدی متوقف است.

اول: فریضه در شترها گوسفندی در هر پنج تا، تا این که به بیست و پنج تا برسند، و اگر یکی اضافه آید زکات در آن بنت مخاض است، و اگر ده تا اضافه شود زکات در آن بنت لبون است، و اگر ده تای دیگر اضافه شود زکات در آن حقه است، و اگر پانزده تا اضافه شود در آن جذعه است، و اگر پانزده تای دیگر اضافه شود دوبنت لبون است، و اگر دوباره پانزده تا

اضافه شود دو حقه است، و اگر به صد و بیست و یک برسد این حساب مطرح نیست، و در هر پنجاه تا حقه است و در هر چهل تا بنت لبون است.

و اگر هر کدام از این دو امر ممکن باشد برای مالک خیار است در اخراج هر کدام که خواست، و در هر سی تا از گاوها تبیع یا تبعیه و در هر چهل تا مسنه است.  
دوم: در ابدال است.

هر کس بر او بنت مخاض واجب شود و آن را ندارد بن لبون نر کافی است، و اگر هر دوی آنها را نداشت بین خرید هر کدام از آنها خود مختار است. و هر کس سنّ خاصی بر او واجب شود و نزد او نباشد و یک سال بزرگتر از آن را دارد بدهد و دو گوسفند بردارد یا بیست درهم یا تفاوت بین آنها. و اگر یک سال کوچکتر از آن است پیردازد دو گوسفند یا بیست درهم یا تفاوت بین آنها را بگیرد. و خیار در آن برای او است نه برای عامل، چه قیمت بازار مساوی آن یا کمتر یا بیشتر از آن باشد تفاوتی نمی کند. و اگر دو سنّ به یک درجه تقدیر شرعی تفاوت کند مضاعف نمی شود، و در تقاص به قیمت بازار بر می گردد، و سنّ مافوق جذع و سنّ غیر شتر چنین است.

سوم: در سنّ آنها که واجب هستند

بنت مخاض: آن که یک ساله است و وارد سال دوم شده، یعنی مادر آن ماخض یعنی حامله است.

بنت لبون: آن که دو ساله است و وارد سال سوم شده یعنی مادر شیر دارد (از زاده‌ی بعد آن).

حقه: آن که سه ساله است و وارد سال چهارم شده و آماده‌ی آن شده که نر آن را لقاح دهد.

جذعه: آن است که چهار سال دارد و وارد سال پنجم شده و آن بالاترین سنّی است که به زکات برده شده است.

تبیع: شتر نری است که یک سال آن تمام شده، و به این نام خوانده شده چون که هنگام چرا دنبال مادر است.

و مسنه: آن ثنیه است که دو سال آن تمام است و وارد سال سوم شده باشد.

و جایز است که از غیر جنس فریضه به قیمت بازار زکات درآورد و از عین افضل است و

در سایر اجناس چنین است.

و گوسفندی که در زکات برده می‌شود کم آن جذع است (شش ماه تمام کرده) از ضان، یا از ثنی (وارد سال دوم شده) از معز، و مریض و بزرگسال و ناقص برداشته نمی‌شود و برای ساعی اختیار نیست. پس اگر نزاع شود قرعه اندازد تا سنتی که بر آن واجب است بماند.

### و اما لواحق:

زکات در عین واجب می‌شود نه در ذمه. پس اگر امکان رساندن آن به مستحق باشد و آن را نرساند افراط کرده، و اگر تلف شود ضمان لازم او است. و چنین است اگر امکان رساندن آن به ساعی یا امام باشد.

اگر زنی را مهر نماید با حد نصاب و نزد زن حُول بر آن تمام شود و قبل از دخول و بعد از حُول او را طلاق دهد نصف برای شوهر کامل است و بر زن حق فقرا خواهد بود.

اگر نصف به تفریط هلاک شود، برای ساعی است که حَقِّش را از عین بردارد و شوهر برای آن به زن برمی‌گردد، چون ضمانت آن بر او است.

اگر نزد کسی نصابی باشد و چندین حُول بر آن بگذرد، اگر هر سال زکات آن را از غیر آن درآورد زکات در آن تکرار می‌شود، و اگر در نیاورد زکات یک سال بر او واجب است.

اگر بیش از نصاب داشته باشد واجب بر او در نصاب است و از اضافه جبران کند. و هر سال چنین خواهد بود تا این که مال از حد نصاب پایین آید، پس اگر بیست و شش شتر داشته باشد، و بر آن‌ها دو سال بگذرد بر او بنت مخاض و پنج تا گوسفند واجب شود، و اگر سه سال بگذرد بر او بنت مخاض و نه گوسفند واجب شود.

نصاب جمع شده بین ضان و معز است، و چنین است از گاو و گاو میش، و چنین در شترهای عراب و بخاتی زکات در آن واجب می‌شود، و مالک اختیار دارد در اخراج فریضه از هر کدام از دو صنف که بخواهد.

اگر صاحب مال گفت: بر مالم حُول نگذشت، یا این که بگوید آنچه بر من است در آوردم از او قبول می‌شود و بیّنه و سوگند بر او نیست، و اگر دو شاهد (گواه) بر او شهادت دهند پذیرفته می‌شوند. اگر برای مالک اموال متفرقه‌ای بود برای او است که از هر کدام که بخواهد زکات درآورد. اگر سنّ واجب در نصاب مریض باشد بردن آن جایز نیست، و غیر آن به قیمت برده می‌شود. اگر همه‌ی آن‌ها مریض بودند مکلف به خریدن یک سالم نیست (مریض

نباشد).

ربی برده نمی‌شود: و آن مادری است که پنجاه روز می‌باشد که زاییده است، و نه پرخور: و آن حیوان چاقی است که استعداد خوردن دارد، و نه نر ضراب (نری که لقاح کننده‌ی ماده‌ها است). و جایز است که از غیر گوسفندهای شهر داده شود حتی اگر به قیمت کم‌تر باشد و هم نر و هم ماده کفایت می‌کنند.

### سخن در زکات طلا و نقره است:

زکات در طلا واجب نمی‌شود تا این که به بیست دینار برسد (دینار مثقال طلای ۱۸ عیار است) که در آن ده قیراط است (۰.۲٪) سپس در زائد بر آن چیزی نیست تا این که به چهار دینار برسد که در آن دو قیراط است (۰.۲٪). و زکاتی نیست در آن چه کم‌تر از بیست مثقال یا کم‌تر از چهار دینار باشد. سپس هر چه مال چهار دینار اضافه شود هر آن چه اضافه می‌آید در آن دو قیراط است (۰.۲٪).

زکات در نقره نیست تا این که به دویست درهم برسد، که در آن پنج درهم زکات است. سپس هر چه چهل تا اضافه آید در آن یک درهم اضافه می‌شود. و در هر آن چه کم‌تر از چهل باشد زکاتی نیست، همان‌طور که هر چه از دویست کم‌تر آید چیزی نیست، و درهم (۰.۲ گرم) نقره‌ی خالص است.

در وجوب زکات بر دینار و درهم چون که ضرب شده‌اند و نقش سکه‌ی معامله بر آنها بسته شده یا آن که با آنها معامله می‌شود شرط نیست، بلکه حفظ آن برای ذخیره کافی است حتی اگر سبائک (قطعه‌ی طلا که درست شد) یا نقار (قطعه‌ی نقره که درست شده) یا تبر (خاک طلا) باشد. و وجود همه‌ی نصاب در تمام حُول شرط است، و اگر در بین حُول کم شود، یا این که عین نصاب عوض شود به غیر جنس خود یا به جنس خود در این صورت زکات واجب نمی‌شود. چنین است اگر از تصرف در آن منع شود و تفاوتی نمی‌کند که منع، شرعی باشد مانند وقف و رهن یا قهری باشد مانند غصب.

در زیورآلات زینت اگر حلال باشد زکات واجب نیست مانند النگو برای زن و غلاف شمشیر برای مرد، و واجب است اگر حرام باشد مانند خلخال برای مرد یا ظروف درست شده از طلا و نقره، و وسایل لهو اگر از طلا و نقره درست شده باشد. و اگر طلا و نقره را ذخیره کند و زکات آن را ندهد از مصادیق این آیه خواهد بود: ﴿وَالَّذِينَ يَكْنِزُونَ الذَّهَبَ وَالْفِضَّةَ وَلَا

يُنْفِقُونَهَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ ﴿٣﴾ (و کسانی که زر و سیم را گنجینه می کنند و آن را در راه خدا هزینه نمی کنند ایشان را از عذابی دردناک خبر ده).

و اما احکام آن، مسائلی در آن است:

اول: اعتباری به اختلاف میل نیست در صورت تساوی دو جواهر، بلکه همه‌ی آن ضمیمه‌ی همدیگر می شود. و در اخراج زکات اگر می تواند آن را که بیشتر، میل دارد در بیاورد، و اگر نه پس می تواند از هر کدام به اندازه‌ی عادلانه زکات در آورد.

دوم: دراهم مختلط زکاتی در آن‌ها نیست مگر خالص آن به حد نصاب برسد و نباید مختلطه را به جای خالص در آورد.

سوم: اگر دراهم مختلط همراه او بود، و اندازه‌ی نقره را دانست زکات آن را از همه‌ی آن، نقره‌ی خالص در آورد. و اگر آن را گذاشت و به جای همه‌ی آن احتیاطاً نقره‌ی خالص دهد جایز است. و اگر از دادن نقره‌ی خالص بخل ورزید لازم او است تصفیه‌ی آن تا قدر واجب را بداند.

چهارم: مال قرض اگر مقترض آن را یک حُلّ کنار گذارد زکات بر او واجب می شود نه بر مقرض و اگر مقترض زکات را بر مقرض شرط کند لازم مقرض نمی شود.

پنجم: هر کس مالی را دفن کند و جای آن را گم کند، یا مالی را به ارث برد و به آن نرسد و بر آن مال چند حُلّ بگذرد سپس به آن برسد مستحب است زکات یک سال را بدهد.

ششم: اگر نفقه‌ای برای خانواده‌ی خود کنار گذارد و آن نفقه در معرض تلف قرار بگیرد در صورت غیبت مالک، زکات آن ساقط می شود، و اگر حاضر باشد واجب است.

هفتم: زکات واجب نمی شود تا این که هر جنس به حد نصاب برسد، و اگر جنس کم آید با جنس دیگری جایگزین آن نشود مانند کسی که ده دینار و صد درهم یا چهار شتر و بیست گاو داشته باشد.

**سخن در زکات غلات است:**

و نظر در جنس، شروط و لواحق آن است.

اول: زکات در آنچه از زمین می‌روید واجب نمی‌شود مگر در اجناس چهارگانه: گندم، جو، خرما، کشمش و بقیه‌ی حبوبات از هر آنچه که به کیل یا ترازو اندازه گرفته می‌شود مانند ذرت و برنج و عدس و ماش و ارزن و لویا چیتی.

و اما شروط: نصاب و آن (۸۵۰) کیلوگرم است، و کمتر از آن زکاتی در آن نیست، و در اضافه بر آن زکات است حتی اگر کم باشد. و زمان که طبق آن زکات بر اجناس تعلق می‌گیرد هنگام بار دادن است. و وقت در آوردن زکات در غله زمان پاک شدن است و در خرما بعد از بریدن آن و کشمش بعد از چیدن آن، می‌باشد.

و زکات در غلات واجب نمی‌شود مگر این‌که خود صاحب کشت باشی، نه به اسباب دیگر مانند خرید و هبه و مسایحه، و زکات حاصل کشت داده می‌شود، و بعد از آن زکاتی بر آن واجب نمی‌شود حتی اگر سال‌ها بماند و زکات بعد از درآوردن همه‌ی هزینه واجب می‌شود. و اما لواحق: مسائلی در آن است.

اول: هر آنچه آبیاری شود به صورت سیح یا بعل (به ریشه) یا عذی (با باران) که در آن یک دهم است و هر آنچه که با وسیله آبیاری شود نصف یک دهم در آن است. و اگر هر دو امر در آن جمع شود حکم با آن که بیشتر است می‌باشد، و اگر مساوی بودند از نصف آن یک دهم و از نصف دیگر نصف یک دهم برداشته می‌شود.

دوم: اگر نخلستان و کشتزارهایی در مکان‌های از هم دور بودند و ثمره‌ی آن قسمتی به دست می‌آید و قسمتی خیر، همه را جمع می‌کنیم و حکم آن حکم ثمره‌ای است که در یک مکان قرار دارد. پس آنچه به دست می‌آید و به حد نصاب رسد زکات آن برداشته می‌شود سپس از بقیه چه کم باشد چه زیاد برداشته می‌شود. اگر مالی بیاید که به نصاب رسد صبر می‌کنیم تا رسیدن وجوب زکات به آنچه که به حد نصاب رسید است، تفاوتی نمی‌کند که همه را یک جا درآورد، یا یک دفعه به آن رسد یا این دو اختلاف داشته باشند.

سوم: اگر نخلستان داشته باشد که یکی یکبار بار آورد و دیگری دو بار، دومی به اولی ضمیمه می‌شود.

چهارم: بردن رطب به جای خرما کفایت نمی‌کند، و نه انگور به جای کشمش، و اگر کوشنده آن را برد و خشک شود سپس کم آید بر نقصان آن بیفزاید.

پنجم: اگر مالک فوت کند و بر او دینی باشد سپس ثمره ظاهر شود و به حد نصاب برسد



بر وارث زکات آن واجب نمی‌شود، و اگر دین پرداخت شود و بعد به حد نصاب از آن باقی بماند زکات در آن واجب نمی‌شود چون که در حکم مال میّت است و اگر خرما شود و مالک زنده است سپس بمیرد زکات واجب می‌شود حتی اگر دینش بیشتر از ترکه باشد، و اگر ترکه از دین کم آید زکات مقدم می‌شود.

ششم: اگر مالک نخلستانی شود قبل از آنکه ثمره‌ی آن به بار آید پس زکات بر او است و چنین است اگر ثمره‌ی بخرد قبل از این که به بار نشیند، پس اگر ثمره را بعد از آن مالک شود زکات بر کسی است که مالک است (فروشنده).

هفتم: حکم آنچه که از زمین می‌روید و زکات در آن مستحب است حکم اجناس چهارگانه و حبوب در اندازه‌ی نصاب است، و چگونگی آنچه که از آن خارج می‌شود و اعتبار آبیاری در آن.

### سخن در مال تجارت است:

و بحث در آن و شروط و احکام آن است.

اما اول: و آن مالی است که به عقد معاوضه تملک شود، و هنگام تملک قصد اکتساب با آن کند؛ پس اگر به میراث یا هبه به او منتقل شود زکات آن را نمی‌دهد و چنین است اگر آن را برای اقتنا تملک کند، و همچنین است اگر برای تجارت بخرد و سپس نیت اقتنا کند. و اما شروط سه تا هستند:

اول: نصاب است، و وجود آن در تمام حُول معتبر است، اگر در سال حتی یک روز کم شود، و حوب ساقط می‌شود، و اگر مدتی بر آن بگذرد که در این مدت سرمایه را بخواهد سپس اضافه آید حُول اصل از لحظه‌ی خرید خواهد بود و حُول اضافه از لحظه‌ی ظهور آن می‌باشد.

دوم: این که اکتساب را به سرمایه یا اضافه بر آن بخواهد، پس اگر سرمایه‌ی او صد باشد و او کم‌تر از آن را حتی اگر به مقدار یک دانه بخواهد واجب نمی‌شود، و اگر چندین حُول بگذرد و او هنوز بر سرمایه باشد زکات یک سال برای او مستحب است.

سوم: حُول، و باید آنچه که در زکات معتبر است از اول سال تا آخر آن موجود باشد، پس اگر سرمایه‌ی او کم شود یا نیت اقتنا کند حُول قطع می‌شود. پس اگر نصاب در قسمتی از حُول در دست او باشد و متاعی را برای تجارت با آن بخرد حُول تجدید می‌شود، و اگر

سرمایه کم‌تر از نصاب باشد حُول تجدد می‌شود هنگامی که به حد نصاب و بیشتر از آن برسد.

### و اما احکام آن، مسائلی چند است:

اول: زکات تجارت به قیمت متاع تعلق دارد نه به عین آن، و به دینار یا درهم قیمت گذاری می‌شود.

چند فرع:

اگر چیزی به نصاب رسد در یکی از دو واحد پول، زکات به آن تعلق می‌گیرد به علت حصول آن‌چه که نصاب نامیده می‌شود.

دوم: اگر کسی نصاب‌های زکاتی را برای تجارت تملک کند، مانند چهل گوسفند یا سی گاو زکات مال ساقط می‌شود و زکات تجارت واجب می‌شود و دو زکات جمع نمی‌شود.

سوم: اگر چهل سائمه به چهل سائمه برای تجارت عوض کند زکات مال و زکات تجارت ساقط می‌شود و حُول در آن‌ها تجدد می‌شود.

چهارم: اگر در مال مضاربه فایده‌ای ظاهر شود زکات اصل مال بر صاحب آن است به علت انفراد او در تملک آن، و زکات فایده بین آن‌ها است و موجودی مالک ضمیمه‌ی مالش می‌شود و زکات را از آن خارج می‌کند چونکه سرمایه‌ی او نصاب است. و در موجودی ساعی زکات واجب نمی‌شود مگر این‌که نصاب باشد، و درآورده می‌شود حتی اگر مال انضاء نشده یعنی حصه‌ی ساعی از موجودی مالک برای زکات افراز نشود.

پنجم: دین مانع زکات تجارت نمی‌شود، حتی اگر برای مالک پرداختی غیر آن نباشد، و چنین است سخن در زکات مال، چونکه آن بر عین تعلق دارد.

### سپس به این فصل دو مسئله ملحق می‌شود.

اول: عقار به کار گرفته شده برای نمو و رشد و زکات در حاصل آن مستحب است، و اگر به نصاب رسد و حُول بر آن بگذرد زکات واجب می‌شود. و مستحب نمی‌شود در خانه‌ها و نه در لباس‌ها و نه در وسایل و نه در متاع‌های به کار گرفته شده برای بی‌نیازی.

دوم: اسب‌ها اگر ماده‌ی سائمه بودند و حُول بر آن‌ها بگذرد، پس در آزاد کردن هر اسب دو دینار است، و در بر اذین (اسبی که یک یا هر دو والدین آن غیر عربی باشد) برای هر کدام یک دینار مستحب است.

## نظر سوم: در کسی که بر او مصرف می‌شود و وقت تسلیم و نیت

سخن: درباره‌ی کسی که بر او مصرف می‌شود

در چند قسم منحصر می‌شود:

اول: اصناف مستحقین زکات، هشت صنف هستند.

فقرا و مساکین: و فقیر کسی است که هزینه‌ی زندگی ناکافی دارد. و مسکین کسی است که چیزی ندارد. کسی که بتواند آنچه را که کفایت خود و عیالش کند را کسب کند برای او اخذ آن حلال نیست، زیرا که او مانند ثروتمند است، و چنین است برای صاحب صنعت. اگر از کفایت او کم آید تناول از آن برای او جایز است، و آنچه که با آن کفایت خود را بکند به او داده می‌شود و آن شرط نیست. از راه برای صاحب سیصد حلال است و بر صاحب پنجاه حرام است اعتباراً به این که اولی عاجز از تحصیل کفایت و دومی متمکن از تحصیل آن است. فقیر داده می‌شود حتی اگر خانه‌ای داشته باشد که در آن سکونت دارد، یا بنده‌ای داشته باشد که به او خدمت کند اگر او را از آن‌ها کفایتی نباشد، یعنی نیاز به خدمت کار دارد مانند معلول نه به عنوان شأن و مقام که بندگان شهوات آن را ابتداع کرده‌اند.

اگر ادعای فقر کند، پس اگر دانسته شود که راست گوید یا دروغ طبق شناخت با او رفتار می‌شود، و اگر دو امر (راست و دروغ) ناشناخته باشد به او بدون سوگند داده می‌شود. و تفاوتی ندارد که قوی باشد یا ضعیف، و چنین است اگر اصل مالی داشته باشد و ادعای تلف آن کند.

واجب نیست، دانستن فقیر به آنچه که به او داده می‌شود زکات است، و اگر از کسانی باشد که از آن دوری کند و مستحق آن است جایز است که بر او مصرف شود به صورت صله. و اگر به او داده شود بنابر این که فقیر است و ثروتمند معلوم شود در صورت تمکن برگردانده می‌شود، و اگر متعذر شود در ذمه‌ی بردارنده ثابت خواهد ماند. و ضمان آن لازم دفع نمی‌شود چه دافع مالک باشد یا امام یا ساعی. و چنین است اگر معلوم شود که آن که به او داده شده کافر یا فاسق است، یا آن کسی است که نفقه‌اش بر او واجب است، یا هاشمی باشد و دافع از قبیله‌ای دیگر باشد (غیر هاشمی).

عاملون: و آن‌ها کارگران صدقات هستند، و واجب است که چهار صفت در آن‌ها کامل

شود: تکلیف، ایمان، عدالت و فقه. و اگر اکتفا کند به آنچه به آن نیازمند است (یعنی فقه) جایز است. و این که هاشمی نباشد، در غیر اینصورت فقط به او از زکات هاشمی داده می‌شود. و آزادی معتبر نیست. و امام مخیر است بین این که برای او جعله‌ی معین یا اجرت برای مدت معینی مقرر کند.

**کسانی که دل‌هایشان الفت گرفته است:** و آن‌ها کفار و منافقانند، کسانی که مایل به جهاد هستند.

**در رقاب:** و آن‌ها سه تا هستند: مُکاتبون و بندهایی که در سختی هستند، و بنده‌ای که خریده شود و آزاد گردد حتی اگر در سختی نباشد، ولیکن به شرط عدم وجود مستحق. چنین است کسی که کفاره بر او واجب شود و بنده نیابد تا آزاد کند، و مُکاتب فقط در صورتی از این سهم به او داده می‌شود که همراه او آنچه در کتابش مصرف کند نباشد. اگر در غیر کتاب صرف کند و حال چنین است ارتجاع آن جایز است. و اگر از سهم فقرا به او پرداخت شود برگردانده نمی‌شود، و اگر ادعا کند که مُکاتب شده و مولایش او را تصدیق کند از او پذیرفته می‌شود و نیازی به بیّنه و سوگند نیست.

**غارمون:** و آن‌ها کسانی‌اند که بر آن‌ها دیونی است بدون ارتکاب معصیت و ناتوان از پرداخت آن هستند، پس اگر در راه معصیت بود به جای او پرداخت نمی‌شود. بله، اگر توبه کرد برای او از سهم فقرا صرف می‌شود، و جایز است که او پرداخت کند، و اگر نداند که در چه راهی صرف نموده مانع نمی‌شود.

اگر برای مالک دینی بر فقیر بود جایز است که زکات را عوض دین خود به حساب آورد، و چنین است اگر مدیون فوت شده باشد جایز است که به جای او پرداخت کند و این که زکات را عوض دین خود به شمار آورد. و همچنین است اگر دین بر کسی باشد که نفقه‌ی او واجب است جایز است که به جای او پرداخت کند زنده باشد یا مرده و این که زکات را عوض دین خود به شمار آورد. و اگر مدیون آنچه که به او از سهم مدیونین داده شده در غیر وفای دین صرف کند از او برگردانده می‌شود، و اگر ادعا کند که بر او دینی است از او پذیرفته می‌شود اگر طلبکار او را تصدیق کند، و چنین است اگر ادعای او خالی از تصدیق و انکار باشد.

در راه خداوند: و آن جهاد هجومی و دفاعی است، مانند درست کردن سنگر و حج و کمک به زائرین و ساختن مساجد. به جنگجو به اندازه‌ی کفایتش بر حسب حالش حتی اگر ثروتمند باشد داده می‌شود، و اگر جنگید از او برگردانده نمی‌شود، و اگر نه برگردانده می‌شود. **در راه مانده:** و آن کسی است که در راه مانده حتی اگر در شهر خود ثروتمند باشد، و میهمان چنین است. و باید سفر آن‌ها مباح باشد، پس اگر معصیت بود داده نمی‌شوند، و به او به اندازه‌ی کفایتش تا شهر خود داده می‌شود، و اگر چیزی از آن اضافه آمد آن را بر می‌گرداند.

قسم دوم: در اوصاف مستحق است.

وصف اول: ایمان، پس کافر داده نمی‌شود، و نه معتقد به غیر حق مگر کسانی که مذکور شدند میل به جهاد دارند، و در صورت عدم وجود مؤمنین زکات فطره به طور خاص جایز است که برای مستضعف صرف شود، و زکات به اطفال مؤمنین داده می‌شود نه غیر آن‌ها. و اگر مخالفی زکاتش را به خویشاوندان خود داد و سپس اسلام آورد تکرار کند.

وصف دوم: اجتناب از ارتکاب کبائر، مانند خمر، زنا، و ترک نماز، و اگر گواهی بر اینها نبود شناخت حدود نماز کافی است، و این که غسل توبه کند، و این که قسم خورد که از ارتکاب کبائر اجتناب کند.

وصف سوم: از کسانی نباشد که نفقه‌اش بر مالک واجب باشد، مانند والدین هر چه بالا روند، فرزندان هر چه پایین آیند، همسر و بنده. جایز است دادن آن به غیر اینها از آشنایان حتی اگر خیلی نزدیک باشند مانند برادر و عمو.

و اگر نفقه‌اش به عنوان کارگر واجب باشد جایز خواهد بود که از زکات بردارد، و هم‌چنین است جنگجو، و مدیون و مکاتب (بنده‌ای که با مولایش به توافق برسد که مالی به او بپردازد و آزاد شود)، و در راه مانده لیکن این آن‌چه که از نفقه‌ی اصلی او زائد آید بر می‌دارد که در سفر به آن نیاز است مانند اجاره‌ی حمل اثاث سفر.

وصف چهارم: این که هاشمی نباشد. اگر چنین باشد زکات غیر هاشمی بر او حلال نیست، و زکات کسی که در نسب مثل او باشد حلال است. و اگر هاشمی قدر کفایت خود را از خمس تأمین نکند جایز است برای که از زکات بردارد حتی اگر از غیر هاشمی هم باشد، و از

مقدار ضرورت تجاوز نکند. و جایز است که هاشمی از هاشمی مستحب و غیر آن را بر دارد. کسانی که صدقه واجبه بر آنها حرام است از فرزندان هاشم به طور خاص‌اند، و آنها در حال حاضر: فرزندان ابوطالب، عباس، حارث و ابی لهب هستند.

### قسم سوم: درباره‌ی مسئولین مصرف آن است

آنها سه نفر هستند: مالک، امام و عامل (کارگر).

برای مالک مسئولیت پخش آنچه بر او به شخصه واجب و آنچه به او وکالت داده شده، است و بهتر آن است که آن را به امام برساند، و آن مستحب تأکید می‌شود در اموال ظاهری مانند حیوانات و غلات.

اگر امام آنها را خواست واجب است که صرف آنها به او داده شود، و اگر مالک آنها را پخش کند و حال چنین است کفایت نمی‌کند. ولی طفل در ولایت مصرف مانند مالک است.

امام کارگری را برای گرفتن صدقات معین می‌کند، و دادن آن به او هنگام مطالبه واجب می‌شود و مطالبه‌ی او به منزله‌ی مطالبه‌ی امام است. و اگر مالک گفت: آنچه که بر من است در آوردم گفته‌ی او پذیرفته می‌شود، و به بینه و سوگند مکلف نمی‌شود.

برای ساعی پخش کردن آن جایز نیست مگر به اجازه‌ی امام، پس اگر به او اذن داد برای او جایز است که سهمش را بردارد، سپس باقی مانده را پخش کند. و بهتر است تقسیم آن بر اصناف، و اختصاص جماعتی از هر صنف. و اگر آن را در صنفی واحد صرف کند جایز است، و اگر شخصی واحد را از بعضی اصناف اختصاص دهد هم چنین جایز است.

جایز نیست که با آن عدول کند به غیر موجود، و نه به غیر اهل شهر در صورت وجود مستحق در شهر، و نه این که دفع آن را با وجود امکان به تأخیر اندازد، پس اگر هر کدام از این‌ها را انجام دهد گناه کرده و ضامن است.

چنین است هر کس در دستش مالی برای غیر باشد و آن را مطالبه کند و او امتناع ورزد، یا این که چیزی به او وصیت کرده و در آن مورد مصرف نکند یا چیزی به او دهد تا آن را به دیگری رساند. و اگر مستحق را نیابد نقل آن جایز است به شهری دیگر و در صورت تلف ضمانی بر او نیست، مگر این که تفریطی در کار باشد. و اگر مالش در غیر شهر او باشد بهتر

آن است که در شهری که مال در آن است صرف شود، و اگر عوض آن را در شهرش دهد جایز است، و اگر واجب را به شهر خود نقل کند در صورت تلف ضامن است. و در زکات فطره بهتر آن است که در شهر خود آن را بدهد حتی اگر مالش در شهر دیگری باشد، چرا که آن در ذمه واجب می‌شود، و اگر زکات فطره را از مالی که از او غائب است تعیین کند بر نقل آن از آن شهر در صورت وجود مستحق در آن شهر ضامن است.

#### قسم چهارم: در لواحق است، و در آن مسائلی است.

اول: اگر امام یا ساعی زکات را قبض کنند ذمه‌ی مالک میرا می‌شود حتی اگر بعداً تلف شود.

دوم: اگر مالک مستحق برای آن نیابد بهتر آن است که آن را جدا کند، و اگر وفات او رسد واجب است به آن وصیت کند.

سوم: بنده‌ای که از مال زکات خریده شود اگر بمیرد و وارثی نداشته باشد زکات دهنده، آن را وارث شود.

چهارم: اگر صدقه نیاز به کیل یا ترازو داشت اجرت بر مالک است.

پنجم: اگر در فقری دو سبب فقر یا بیشتر جمع شود که با آنها مستحق زکات شود، مانند فقر و کتابت و جنگجو بودن، جایز است که به او بر حسب هر سبب، سهمی داده شود.

ششم: اگر امام زکات را گرفت برای صاحب آن مستحباً دعاء کند.

هفتم: مکروه است که تملک کند آنچه که به صدقه اختیاراً خارج کرده، چه واجب باشد یا مستحب، و اشکالی ندارد اگر به او از طریق میراث یا شبه آن برگردد.

هشتم: و مستحب است که حیوانات صدقه را علامتگذاری کند، و در جای قوی و ظاهر، مانند گوش گوسفندان، و رانهای شتر و گاو. و در جای علامت نوشته شود که برای چه برده شده: زکات، یا صدقه، یا جزیه.

#### سخن در: وقت تسلیم آن.

اگر ماه دوازدهم رسید دادن زکات واجب می‌شود، و تأخیر جایز نیست مگر در صورت وجود مانع یا انتظار کسی که آن را قبض کند. و اگر آن را جدا کند جایز است تأخیر آن برای یک ماه یا دو ماه، و تأخیر اگر به سبب مباحی بود مجاز می‌شود به مقدار دوام آن سبب

و محدود به چیزی نمی‌شود، و اگر اقتراح بود (یعنی بدون سبب مباح تأخیر نشود) جایز نیست و ضامن است اگر تلف شد.

جایز نیست مقدم کردن آن قبل از وقت وجوب، و اگر دوست داشت که آن را مقدم کند آن را به صورت قرض بپردازد، و آن زکات نیست، و نام تعجیل بر آن صادق نیست، پس اگر وقت وجوب رسد آن را از زکات به حساب آورد، مانند دین بر فقیر، به شرط این که گیرنده بر صفت استحقاق مانده باشد، و وجوب در مال باقی بماند.

اگر نصاب به همراه قرض کامل شود زکات واجب نمی‌شود، چه عین آن باقی باشد یا تلف شده باشد. و اگر مستحق از وصف خارج شود برگردانده می‌شود، و برای او است که از برگرداندن عین امتناع کند با بخشیدن قیمت قبض، مانند قرض. و اگر از برگرداندن آن متعذر شود مالک خسارت زکات را از سرمایه می‌دهد.

و اگر بنا به دلایلی مستحق باشد و شرائط وجوب حاصل آید جایز است که آن را برگرداند و عوض آن را بدهد چونکه آن تعیین نشده است، و جایز است که با آن عدول کند به کسی غیر آن کس که به او داده شده بود.

### سه فرع:

اول: اگر گوسفندی به او داده شد و زیادی متصل بر آن اضافه شد مانند چاقی برای او نیست برگرداندن عین در صورت ارتفاع فقر، و برای فقیر بخشیدن قیمت است. و چنین است اگر زیاده منفصل باشد مانند فرزند، لیکن در این صورت اگر گوسفند را برگرداند فرزند آن واجب نیست برگردد.

دوم: اگر ناقص شود آن را برمی‌گرداند و چیزی بر فقیر نیست.

سوم: اگر با عین مال بی‌نیاز شد سپس حُل بگذرد احتساب آن بر او جایز است، و مالک مکلف به برداشت آن و برگرداندن آن نمی‌شود، و اگر به غیر آن بی‌نیاز شد قرض برگردانده می‌شود.

### سخن در نیت است

و نیت دافع اگر مالک باشد رعایت می‌شود، و اگر ساعی باشد یا امام یا وکیل، جایز است که متولی نیت هر کدام از دافع یا مالک باشند. و ولی بر طفل و مجنون متولی نیت است، یا کسی که برای او است که از او قبض کند مانند امام و ساعی. و هنگام دفع آن



تعیین می‌شود، و حقیقت آن: قصد قربت، و وجوب یا استحباب، و وجود آن زکات مال یا فطره. و نیاز به نیت جنسی که می‌دهد نیست.

چند فرع:

اگر برای او دو مال مساوی باشد و یکی حاضر و دیگری غائب است و زکاتی را اخراج کند و برای یکی از آنها نیت کند کفایت آن را می‌کند، و چنین است اگر بگوید: اگر مال غائب من سالم باشد.

و اگر اخراج کند برای مال غائب اگر سالم باشد سپس معلوم شود که تلف شده جایز است که نیت را برای غیر آن نقل کند.

و اگر بر مالی که انتظار رسیدن آن را دارد نیت کند کفایت نمی‌کند حتی اگر برسد، و اگر صاحب مال نیت نکند و ساعی یا امام هنگام تسلیم نیت کنند جایز است حتی اگر ساعی آن را به رضایت یا به اجبار برده باشد.

### قسم دوم: در زکات فطره است.

و ارکان آن چهار تا هستند:

اول: در مورد کسی که بر او واجب است.

فطره به سه شرط واجب می‌شود:

اول: تکلیف، پس بر صغیر واجب نمی‌شود و نه بر مجنون، و نه بر کسی که ماه شوال برسد و او غش نموده است.

دوم: آزاد بودن، پس بر بنده واجب نمی‌شود، و نه بر مدبر (کسی که مولایش به او گوید تو بعد از وفاتم آزادی) و نه بر مادر فرزند (زنی که از مولایش حامله شده)، و نه بر مُکاتب مشروط (کسی که مولایش بر او نوشته که تا مبلغ معین بپردازد و آزاد شود و آزاد نشود تا این که همه‌ی مبلغ را پرداخت کند) و نه بر مُطلق، که هیچ چیزی از او آزاد نیست و اگر چیزی از او آزاد شد به نسبت آزاد شده بر او واجب می‌شود. و اگر مولایش هزینه‌ی زندگی‌اش را پرداخت بر مولا واجب می‌شود نه بر مملوک.

سوم: بی‌نیازی، پس بر نیازمند واجب نمی‌شود و آن کسی است که مخارج خود و خانواده‌اش را نداشته باشد، و نتواند همه‌ی مخارج خود و خانواده‌اش را تأمین کند.

و مستحب است برای فقیر اخراج آن؛ و اقل آن این است که یک صاع (سه کیلو گرم است) را بر خانواده‌اش بچرخاند و صدقه دهد، و با وجود شرائط آن را به جای خود و هر کس که مخارج آن به عهده‌ی او است در می‌آورد، واجب باشد یا مستحب، از زن و فرزند و از این قبیل، و میهمان و شبه آن، کوچک باشد یا بزرگ، آزاد باشد یا بنده، مسلم باشد یا کافر.

نیت در ادای آن معتبر است، و اخراج آن از کافر صحیح نیست حتی اگر بر او واجب شود، و اگر اسلام آورد از او ساقط می‌شود.  
سه مسئله:

اول: هر کس قبل از هلال بالغ شود، یا اسلام آورد، یا جنونش زایل شود، یا این که مالک چیزی شود که با آن بی‌نیاز گردد بر او واجب می‌شود. و اگر بعد از آن که عید برسد در این صورت مستحب است، و شرح چنین است اگر مالک بنده‌ای، یا صاحب فرزندی شد.

دوم: زن و بنده زکات به جای آن‌ها واجب است حتی اگر در خانواده نباشند اگر غیر او کسی خرجشان را ندهد.

سوم: هر کس که زکاتش بر غیر او واجب شد از او ساقط می‌شود حتی اگر طوری باشد که اگر تنها شد بر او واجب شود، مانند میهمان بی‌نیاز و زوجه.  
چند فرع:

اول: این که اگر برای او بنده‌ای غائب باشد که زنده بودن آن را بداند، پس اگر خرج خود را می‌داده است، یا در خانواده‌ی مولایش باشد بر مولا واجب می‌شود، و اگر غیر او خرجش را دهد زکات بر کسی که خرج را می‌دهد واجب می‌شود.

دوم: اگر بنده‌ای بین دو شریک باشد زکات بر هر دو واجب می‌شود، و اگر یکی از آن‌ها خرجش را دهد بر خرج دهنده واجب می‌شود.

سوم: اگر مولا فوت کند و بر او دینی باشد، پس اگر بعد از هلال بود زکات مملوکش در مالش واجب می‌شود، و اگر ترکه کم آید تقسیم شود بر دین و فطره به اندازه‌ی سهم هر کدام، و اگر قبل از هلال فوت کند بر کسی واجب نیست مگر کسی که او را خرجی دهد.

چهارم: اگر برای او وصیت به بنده شود سپس موصی بمیرد، اگر وصیت را قبل از هلال قبول کند بر او واجب می‌شود، و اگر بعد از هلال قبول کند ساقط می‌شود و بر ورثه واجب

نیست. اگر به او هبه داده شود و قبض نکند زکات بر موهوبه واجب نمی‌شود، و اگر واهب بمیرد زکات بر ورثه است.

### دوم: در جنس آن است

و ملاک: در آوردن چیزی که غالباً مصرف می‌شده است مانند گندم و جو و آرد و نان آن‌ها، و خرما و کشمش و برنج و شیر و کشک. و غیر این‌ها به قیمت بازار در آورده می‌شود، و افضل در آوردن خرما سپس کشمش است، و در پی آن این که انسان در آورد آن چه غالباً استفاده می‌شود. و فطره: از همه‌ی خوردنی‌های مذکوره صاع و صاع چهار امداد است و (مد) سه ربع کیلوگرم است و (صاع) سه کیلوگرم است.

### سوم: در وقت آن است.

و با هلال شوال واجب می‌شود، و جایز نیست تقدیم آن بر هلال مگر به صورت قرض. جایز است اخراج آن بعد از هلال، و تأخیر آن تا قبل از نماز عید افضل است. پس اگر وقت نماز بگذرد \_ و وقت تا زوال است \_ و او آن را جدا کرده، آن را در می‌آورد واجباً به نیت ادا، و اگر آن را جدا نکرده معصیت نموده و آن را باید استخراج و اداء کند. و اگر دادن آن را بعد از جدا کردن به تأخیر اندازد با این که امکان دادن آن را دارد ضامن است، و اگر امکان ندارد ضامن نیست.

جایز نیست حمل آن به شهری دیگر در صورت وجود مستحق و ضامن خواهد بود، و در صورت عدم وجود مستحق جایز است و ضامن نیست.

### چهارم: در مصرف آن است

و آن مصرف زکات مال است، و جایز است که مالک متولی اخراج آن شود، و افضل آن است که به امام داده شود یا کسی که امام آن را تعیین کرده است. و به غیر مؤمن داده نمی‌شود و در صورت عدم وجود مؤمن به مستضعف داده می‌شود، و به اطفال مؤمنین داده می‌شود حتی اگر پدرانشان فاسق باشند. و به هر فقیر کمتر از یک صاع داده نمی‌شود، مگر این که جماعتی جمع شوند که کفاف آن‌ها نکند. و جایز است که به فردی داده شود که یکبار به بی‌نیاز گردد. مستحب است: اختصاص نزدیکان به آن سپس همسایگان.

## کتاب خمس

و در آن: دو فصل است

فصل اول: در آنچه واجب است

و آن هفت مورد است:

مورد اول: غنایم کسب شده در جنگ.

هر آنچه لشکر آن را در بردارد یا به آن نرسیده باشد مانند زمین یا غیر آن، که از مسلمان

یا معاهد (پیمان بسته) بطور غصب گرفته نشده باشد، چه کم باشد یا زیاد.

دوم: معادن. چه ساخته شده باشد مانند طلا و نقره و سرب، یا ساخته نشده باشد مانند

یاقوت و زبرجد و سرمه، یا این که مایع باشد مانند قیر و نفت و باروت. خمس در آن بعد از

هزینه واجب می شود.

سوم: گنج. آن شامل هر مالی که زیر زمین ذخیره شده باشد، پس اگر ارزش آن بالغ بر

بیست دینار شد و در زمین دشمن، یا در زمین اسلام باشد، و هیچ گونه علامتی بر آن نباشد

خمس بر آن واجب می شود. و چنانچه در ملک خریده شده پیدا کند به فروشنده می گوید،

اگر آن را شناخت پس او به آن آحق است، و اگر نشناسد پس آن برای مشتری است و بر آن

خمس واجب می شود. چنین است اگر حیوانی را خرید و در شکمش چیزی یافت که دارای

ارزش باشد، و نیز اگر ماهی بخرد و درون شکمش چیزی بیابد خمس آن را در می آورد، و

باقی مانده برای او خواهد بود، و به کسی جهت شناسایی نشان نمی دهد.

فرع:

اگر گنجی در زمین موات در دار الإسلام پیدا شود و بر آن نشانه‌ی اسلام باشد پس آن حق

امام است، و برای کسی که آن را استخراج کند هزینه و پاداش استخراج برای او است. و

اگر آن را در ملک خریده شده پیدا کند، به فروشنده‌ی آن می گوید، پس اگر آن را شناخت او

به آن سزاوارتر است، و اگر نشناسد پس حق امام است.

چهارم: هر آنچه از دریا به غواصی خارج شود مانند جواهر و مروارید به شرط این که

قیمت آن بالغ بر یک دینار به بالا باشد. و اگر از آن چیزی بردارد بدون فرو رفتن زیر آب بر

آن خمس واجب می شود همانند این که با وسیله ای بیرون آورده شود.

فرع:

عنبر (نوعی گیاه در زمین دریا یا نوعی عطر) اگر با غواصی به دست آید از آن به مقدار دینار خارج شود، و اگر از روی سطح آب و یا ساحل گرفته شود حکم آن حکم معادن است.

پنجم: آنچه که اضافه بیاید از هزینه سالانه او و خانواده اش، از سود تجارت و صناعات و کشاورزی.

ششم: اگر کافر ذمی از مسلمانی زمینی بخرد خمس در آن بر ذمی واجب می شود چه زمینی باشد که در آن خمس واجب است مانند زمین تصرف شده بوسیله جنگ یا واجب نشده همانند زمینی که مردمش بر آن مسلمان شوند.

هفتم: حلال اگر با حرام قاطی شود و نتوان آن را تمییز داد خمس در آن واجب است.

فروع:

اول: خمس در گنج واجب می شود، چه پیدا کننده ی آن آزاد باشد یا بنده، کوچک باشد یا بزرگسال، و چنین است معادن و از زیر دریا گرفته شده (غواصی).

دوم: در پرداختن چیزی از خ مس حول (سال) معتبر نیست، ولیکن واجب، در سود تجارت برای کاسب به تأخیر انداخته می شود محض احتیاط.

سوم: اگر بین مالک و مستأجر در مورد گنج اختلاف پیش آید، اگر اختلاف در مالک بودن باشد حرف مؤجر با سوگند پذیرفته می شود، و اگر در مقدار آن بین آنها اختلاف شود، پس حرف مستأجر قبول می شود.

چهارم: خمس در معادن و گنج بعد از هزینه ی مورد نیاز برای استخراج آن واجب می شود، مانند کندن و پاک سازی و غیره.

## فصل دوم: در تقسیم آن

بر شش قسم تقسیم می شود:

سه قسم (سهم) آن برای پیامبر صلی الله علیه و آله است و آن: سهم خدا، سهم رسول خدا و سهم ذی القربی و آن امام علیه السلام است و بعد از او برای امام جانشین ایشان می باشد. و آنچه که پیامبر

یا امام علیه السلام دریافت کرده، به وارث او منتقل می‌شود.

و سه تایی دیگر: برای ایتام و مساکین و ابنای سبیل (مانده در راه) است و در سه طائفه‌ی مذکور انتساب آن‌ها به عبدالمطلب از ناحیه‌ی پدری معتبر است، پس اگر انتساب فقط از ناحیه مادری باشد هیچ چیزی از خمس به آن‌ها تعلق نمی‌گیرد، و واجب نیست همه‌ی آن‌ها را شامل شود بلکه اگر بر هر طائفه به یک نفر اکتفاء شود جایز است.

و در اینجا چند مسئله است:

نخست: مستحق خمس، و آن مؤمن از فرزندان عبدالمطلب است، و آن‌ها فرزندان ابی طالب و عباس و حارث و ابی لهب می‌باشند، از مذکر و مؤنث، و مقدم بر آن‌ها فرزندان ابی طالب هستند و مقدم‌تر از آن‌ها فرزندان علی و فاطمه علیها السلام و از آن‌ها نیز فرزندان محمد ابن الحسن مهدی علیه السلام مقدم‌تر می‌شوند.

دوم: و جایز است خمس به یکی از ایشان اختصاص داده شود.

سوم: امام بر سه طائفه مشخص به اندازه‌ی نیاز و میانه تقسیم می‌کند، پس اگر اضافه آمد برای او است، و اگر کم بیاورد از سهم خویش کامل کند.

چهارم: فقیر بودن و مانده در راه (ابن سبیل) شرط نیست، بلکه نیازمندی در شهر کافی است حتی اگر در شهر خود ثروتمند بوده باشد، و این نیز در یتیم مراعات می‌شود.

پنجم: با وجود مستحق در شهر خود جایز نیست خمس به شهر دیگری برده شود، و اگر با وجود این خمس را به جای دیگر بُرد و تلف شود ضامن است، و با عدم وجود مستحق جایز می‌شود.

ششم: ایمان شرط مستحق بودن است، ولی عدالت شرط نیست.

به این‌ها انفال ملحق می‌شوند، و آن: هر آنچه از اموال که امام به طور خاص استحقاق آن را دارد، مانند آنچه که برای رسول خدا صلی الله علیه و آله بود، و آن‌ها پنج تا است: زمینی که بدون جنگ و خون ریزی مورد تملک قرار گیرد چه آن‌که ساکنان آن از بین روند یا به میل خود تسلیم کنند، و زمین‌های بایر چه تملیک شود و بعد اهل آن نابود شوند یا زمینی که تملیک آن جایز نیست مانند صحرا، ساحل دریا، قله‌ی کوه‌ها و هر آنچه در آن است، و چنین است زمین‌های پست بین کوه‌ها و نی‌زار.

و اگر سرزمین دشمن فتح شود، هر آنچه که برای پادشاه آن‌ها باشد مانند زمین و چیزهای

گرانها برای امام است، و آن اگر از مسلمان یا هم پیمان غصب نشده باشد. و همچنین است برای امام که از غنایم هر آنچه خواست بردارد مانند اسب یا پارچه یا زنی یا چیزهای دیگر، و آنچه که جنگجویان بدون اذن ایشان کسب کنند برای شخص امام است. و جایز نیست تصرف در انفال بدون اذن امام، و اگر کسی تصرف کرد غاصب محسوب می شود، و چنانچه فایدهایی بدست آورد برای امام خواهد بود.

## کتاب حج

و آن بر سه رکن است:

اول: مقدمات

و آن چهار تا هستند:

مقدمه اول: حج با این که در لغت به معنی قصد است، ولی در شرع اسمی برای مجموع مناسکی شد که در مشاعر مخصوص اداء می‌شوند، و آن واجب است بر هر آن کس که در او شرایط آتی جمع شوند از مرد و زن و خنثی.

در اصل شرع واجب نمی‌شود مگر یک بار و آن حجة الاسلام است، و واجب آن فوری است، و با وجود شرایط تأخیر آن کبیره‌ی مؤبده است.

حج با نذر و هر آنچه در معنای آن است، و با افساد، و به اجرت نیابت، واجب می‌شود و تکرار می‌گردد اگر سبب تکرار شود و غیر اینها مستحب است.

برای فاقد شرایط مانند نداری غذا و کاروان اگر ناتوان است مستحب می‌باشد. تفاوتی ندارد سعی بر او سخت آمد یا آسان و مانند بنده اگر مولایش به او اجازه داد.

مقدمه‌ی دوم: در شرایط است

و نظر در: حجة الاسلام، و آنچه با نذر واجب می‌شود و در معنای آن و در احکام نیابت.

سخن: در حجة الاسلام است.

و شرایط وجوب آن پنج تا هستند:

اول: بلوغ و کمال عقل، پس بر صغیر واجب نیست و نه بر مجنون.

اگر صغیر حج نمود یا برای او حج شد یا برای مجنون، رافع حجة الاسلام نیست. و اگر صغیر ممیز یا مجنون مستحب وارد حج شدند سپس هر کدام از آنها بالغ شود و مشعر را درک کرد به جای حجة الاسلام به حساب می‌آید. و احرام صغیر ممیز صحیح است با این که بر او واجب نیست، و صحیح است که ولی به جای صغیر غیر ممیز مستحباً احرام کند و مجنون هم همین‌طور.



و ولی: او کسی است که ولایت مال برای اوست مانند پدر و جد پدری و وصی. و مادر ولایت احرام برای صغیر دارد و نفقه‌ی زائد او بر ولی است نه بر صغیر.

دوم: آزاد بودن، پس بر بنده واجب نیست با این‌که مولایش به او اجازه دهد، و اگر تکلیف او را بر عهده گرفت با اجازه‌ی او حشش صحیح است، ولیکن بجای حجة الاسلام نمی‌شود، و اگر ایستادن در مشعر را با عتق درک نماید به جای حجة الاسلام کفایت می‌کند. و اگر بعد از دو ایستادن عتق شود قضای آن بر او واجب می‌شود و به جای حجة الاسلام کفایت می‌کند.

سوم: غذا و کاروان: و این دو معتبرند برای کسی که نیاز به طی مسافت دارد، و لباس کار و نوکر و خانه‌ی اقامتش برای حج فروخته نمی‌شود.

و مراد از غذا اندازه‌ی کافی از قوت و مشروب رفت و برگشت و از کاروان: کاروان امثالش. و خرید آن‌ها واجب است یا پول غذا و کاروان همراه او باشد، و کاروان را اجاره می‌کند حتی اگر قیمت آن زیاد باشد در صورت وجود آن.

اگر مدیون باشد و توانا بر ادای آن است بر او واجب است، و اگر ممتنع از آن شد و غیر آن را نداشته باشد وجوب ساقط می‌شود. و اگر مالی داشته باشد و بر او دینی به اندازه‌ی آن باشد بر او واجب نمی‌شود، مگر این‌که از ادای دین مقداری باقی بماند که انجام حج با آن مقدور است. و قرض کردن برای حج واجب نیست، مگر این‌که مالی برای او باشد به اندازه‌ی نیاز او و زیاده بر آن چه استثناء نموده باشد.

اگر به اندازه‌ی آن‌چه که بتواند با آن حج کند داشته باشد و هوس ازدواج کند صرف آن برای ازدواج جایز نیست و اگر برای او مشقت است آن را ترک کند و بر اوست که حج رود. و اگر غذا و کاروان و نفقه به او بخشیده شود برای او و عیالش در این صورت بر او واجب است، و اگر مالی به او هدیه شود قبول آن بر او واجب نیست.

اگر اجاره شود برای کمک سفر و کاروان و غذا یا قسمتی از آن برای او شرط شود و باقی آن در دست او بود همراه نفقه خانواده‌اش، بر او واجب می‌شود و کفایت واجب او می‌شود اگر برای خود حج نمود.

اگر ناتوان از حج بود و به نیابت غیر حج نمود کفایت واجب او نمی‌شود، و بر او است حج رود اگر استطاعت داشت.

چهارم: این که داشته باشد خرج عیال خود را تا این که او برگردد اضافه بر آن چه او نیاز داشته باشد، و اگر دارایی اش کمتر از آن بود واجب نمی شود.

اگر برای او حج کنند کسی که توانایی حج را ندارد واجب او ساقط نمی شود تفاوتی نمی کند که غذا و کاروان را داشته باشد یا نداشته باشد و اگر مکلف به حج شود با این که استطاعت نداشته باشد کفایت می کند و بر فرزند بخشش مال خود برای والد او واجب نیست. پنجم: امکان رفتن، و آن شامل: صحت و خالی بودن راه از راهزنان یا خطر دیگر، و توانایی ماندن در کاروان و وجود زمان برای طی مسافت.

و اگر مریض بود به طوری که متضرر می شود با سوار شدن در کاروان واجب نمی شود، و به اعتبار مرض با وجود امکان سوار شدن ساقط نمی شود. و اگر عذری مانع او شد، یا تحمل ماندن در کاروان را ندارد یا نداشتن همراه در صورت نیاز وجوب ساقط می شود.

و نیابت گرفتن با وجود مانع از جمله مرض یا دشمن واجب است، پس اگر به نیابت حج کند و مانع استمرار داشته باشد قضایی بر او نیست، و اگر مانع زایل شد و امکان داشت برای او مستحب می شود با بدنه. و اگر خود بعد از استقرار بمیرد و اداء نکرد به جای او قضا می شود. و اگر معلول باشد از او و مالش ساقط می شود. و اگر در سفر نیاز به حرکتی سریع برای رسیدن یا فرار نیاز داشت و نتوانست وجوب از او در آن سال ساقط می شود، و منتظر امکان در آینده می ماند، و اگر در همین حال فوت کند و توانایی نیابد برای او قضا نمی شود.

وجوب حج ساقط می شود بخاطر عدم بعضی وسایل مانند ظروف آب و ظروف غذا. و اگر برای او دو راه باشد و از یکی منع شود از دیگری می رود، تفاوتی نمی کند دورتر باشد یا نزدیک تر. اگر بر سر راه دشمنی باشد که دفع نشود مگر با مال تحمل آن واجب است اگر باشد. و اگر بخشنده ای به او بخشید حج بر او واجب می شود چون مانع زایل گشته، بلکه اگر به او گفت بیا و خودت پرداز واجب نمی شود.

و راه دریا مانند راه خشکی است، اگر ظن سلامت غالب باشد و گر نه ساقط می شود. و اگر امکان دارد رسیدن چه از خشکی چه از دریا و اگر مساوی بودند مخیر است، و اگر یکی از آنها فقط ممکن است همان معین است و اگر درد شواری مساوی بودند وجوب ساقط می شود.

و هر کس بعد از احرام و دخول حرم فوت کند ذمه اش **برئ** می شود، و اگر قبل از آن

باشد به جای او قضا شود اگر ثابت باشد، و ساقط می‌شود اگر چنین نباشد. و حج در ذمه باقی می‌ماند اگر شرایط کامل شود و اهمال کند (سهل انگاری).

و کافر حج بر او واجب است و از او صحیح نیست، پس اگر احرام کند سپس اسلام آورد احرام را تکرار کند، و اگر نتواند به میقات برگردد از جای خود احرام کند. و اگر در حج احرام کند و ایستادن در مشعر را درک کند کفایت نمی‌کند مگر این که احرام دیگری تجدید کند، و اگر وقت نباشد احرام کند حتی اگر در عرفات باشد.

اگر مسلم حج کند و مرتد شود تکرار نمی‌کند. اگر استطاعت نداشت و در حال ارتداد چنین شود حج بر او واجب می‌شود و اگر توبه کند صحیح است. و اگر مسلم احرام کند سپس مرتد شود سپس توبه کند احرام او باطل نمی‌شود.

و در حج رجوع به کفایت شرط نیست در صناعت یا مال یا حرفه. و اگر شرایط جمع شود و سواره حج کند یا پیاده یا به نفقه‌ی غیر حج کند کفایت او از واجب می‌شود.

هر کس حج بر او واجب شود پس پیاده افضل است از سواره اگر ضعف برای او به همراه نداشته باشد، و در صورت ضعف سواره افضل است.

چهار مسئله:

اول: اگر حج در ذمه‌ی او مستقر شود سپس بمیرد به جای او قضا شود از اصل ترکه‌ی او، و اگر بر او دینی بود و ترکه کم بیاید بر دین و اجرت المثل به اندازه‌ی سهم هر کدام تقسیم می‌شود.

دوم: حج قضا می‌شود از نزدیک‌ترین اماکن.

سوم: هر کس بر او حجة الاسلام واجب شود به جای دیگری حج نمی‌کند نه واجب و نه تطوع، و چنین است کسی که به نذر یا افساد بر او واجب می‌شود.

چهارم: وجود محرم همراه زنان شرط نیست، بلکه غلبه‌ی ظن او بر سلامت کفایت می‌کند، و حج تطوع او صحیح نیست مگر با اجازه‌ی شوهر، ولی در واجب مجاز است در هر صورت که باشد، و چنین است اگر در عده‌ی رجعیه باشد، و در بائنه مبادرت جایز است بدون اجازه‌ی شوهر.

سخن: در شرایط آنچه که واجب می‌شود به نذر، سوگند و عهد

و شرایط آن دو تا هستند:

اول: کمال عقل، پس منعقد نمی‌شود نذر صغیر و نه مجنون.  
دوم: آزاد بودن، پس نذر بنده صحیح نیست مگر به اذن مولایش. و اگر اجازه‌ی نذر به او داده شد و نذر کرد، واجب می‌شود و رفتن جایز است حتی اگر او را نمی‌نمود. و چنین است حکم زن شوهردار.

سه مسئله:

اول: اگر حج را مطلقاً نذر کرد و مانعی او را منع کرد آن را به تأخیر می‌اندازد تا مانع زایل گردد و اگر امکان ادای آن ایجاد شود سپس بمیرد به جای او قضا می‌شود از اصل ترکه. و اگر ممکن نداشت قضا به جای او نمی‌شود و اگر وقت آن را معین نمود و انجام نداد به جای او قضا می‌شود. و اگر عارضی مانع او شد از مرض یا دشمن تا این که بمیرد قضا به جای او واجب نمی‌شود و اگر حج را نذر نمود یا حج خود را فاسد نمود و او ناتوان است نیابت گرفتن واجب نیست.

دوم: اگر حج را نذر کرد و حجة الاسلام را نیت کرد تداخل می‌شود و هر کدام دیگری را کفایت می‌کند و اگر غیر این دو نیت نمود تداخل ایجاد نمی‌شود و همچنین است اگر مطلق گفت، هیچ کدام جای دیگری را نمی‌گیرد.

سوم: اگر حج را پیاده نذر نمود، واجب است در مکان‌های عبور بایستد و اگر راه را سواره رفت قضا کند و اگر بعضی از راه سواره رفت کفایت می‌کند و اگر ناتوان شد سواره می‌شود.

سخن در نیابت: و شرائط نائب سه مورد هستند:

اسلام، کمال عقل و این که بر او حجی نباشد

پس نیابت صحیح نیست اگر: از کافر به علت ناتوانی او از نیت قربت، و نه نیابت مسلم بر کافر، و نه از مسلم مخالف مگر این که پدر نائب باشد، و نه نیابت مجنون به علت نبودن عقل او که مانع از ایجاد قصد است، و همچنین است نیابت صغیر غیر کوشا و نیابت صغیر کوشا صحیح است.

نیت نیابت باید باشد و تعیین منوب عنه به قصد؛ و نیابت مملوک با اجازه‌ی مولایش صحیح است.

و نیابت آن کس که حج بر او واجب شده و مستقر است صحیح نیست مگر به ناچاری

از رفتن به حج حتی پیاده. و همچنین حج او با تطوع صحیح نیست. اگر به جای او غیر او، حج نماید از هیچ کدام کفایت نمی‌کند.

و جایز است برای کسی که حج نموده، عمره برای غیر کند، اگر عمره بر او واجب نیست و همچنین کسی که عمره کند می‌تواند به جای دیگری حج کند اگر حج بر او واجب نیست.

و نیابت کسی که شرایط برای او کامل نیست صحیح است با این که حج نرفته و بار اول او است (صروره).

و جایز است که زن حج کند به جای مرد و زن.

و هر کس به اجاره گرفته شود و در راه بمیرد اگر احرام نموده و وارد حرم شده در این صورت کفایت می‌کند فقط برای کسی که به جای او حج نموده است و اگر قبل از آن بمیرد کفایت نمی‌کند و بر اوست که از مال الاجاره اعاده کند کسی را از راه رفت و برگشت که مقابل متخلف باشد و واجب است که بیاید به آنچه که بر او شرط شده از تمتع و قرآن یا فرادی.

و اگر حج را به راهی معین شرط کند عدول از آن اگر متعلق به غرضی باشد جایز نیست و اگر اجاره شود برای حج جایز نیست خود را اجاره‌ی دیگری کند تا این که اولی را به جا آورد.

و اگر منصرف شد قبل از احرام و دخول حرم بر می‌گرداند از مال الاجاره به نسبت تخلف خود. و اگر حج را در آینده ضمانت کند اجابت او لازم نیست و اگر به اجاره گرفته شد و مال الاجاره کم آمد اتمام آن لازم بر او نیست و اگر زائد بر نفقه آمد مستأجر بر زائد آن بر نمی‌گردد.

نیابت در طواف واجب برای شخص حاضر جایز نیست مگر با عذر مانند: إغما و شکم درد و مانند این‌ها و واجب است که آن را خود شخصاً انجام دهد حتی اگر کسی او را بلند کند و طواف نماید و درست است که آن طواف برای هر کدام از آنها به شمار رود. و اگر کسی برای دیگری تبرع حج بعد از مرگش کند ذمه‌ی او (دیگری) بری خواهد شد.

و هر آنچه که برای نایب از کفاره پیش آید از مالش داده می‌شود و اگر فاسدش کند

دوباره حج می‌کند و اجرت دوباره به او داده نمی‌شود.

و اگر اجاره مطلق است اگر وقت مؤجّل تعیین نشود تعجیل مقتضی است و صحیح نیست که به جای دو نفر در یک سال نیابت کند و اگر برای یک سال او را اجاره کند اولی صحیح است و اگر دو تا عقد و زمان ایقاع مقارن شدند همه باطل می‌شوند و اگر در یکی منحصر شد با هدی حلال می‌شود و به جای او طواف نساء انجام می‌دهد و قضایی بر او نیست.

اگر کسی دو حج مختلف بر او واجب شد، مانند: حجة الإسلام و نذر و عارضی مانع او شد جایز است که برای آنها، دو اجیر، در یک سال بگیرد.

مستحب است که نائب اسم کسی که نائب اوست را به زبان بیاورد در همه‌ی مکان‌ها و در انجام هر یک از کارهای حج و عمره. همچنین مستحب است هر آنچه که از اجرت اضافه آید برگرداند بعد از حجّش، و مخالف حج خود را تکرار کند اگر مستبصر شد.

و مکروه است: که زن نیابت کند اگر حج نرفته و بار اول او است (صروره).

هشت مسئله:

اول: اگر وصیّت کند که به جای او حج شود و اجرت را معین نکند، اجرت، اجرت المثل می‌شود، و از اصل خارج می‌شود حتی اگر واجبه بود، و اگر مستحب بود از یک سوم ترکه، و اجیر با عقد مستحق آن می‌شود و اگر مخالف آنچه که بر او شرط شده انجام داد برای او اجرت المثل است.

دوم: هر کس وصیّت کند که به جای او حج شود و تعداد را تعیین نکند. و تعدد آنها از او فهمیده نشود یک بار به جای او حج می‌شود و اگر از او اراده‌ی تکرار فهمیده شود به جای او حج می‌شود تا این که یک سوم ترکه‌ی او تمام شود.

سوم: اگر مرده وصیّت کند که به جای او حج شود در هر سال با مقدار معین و آن مقدار کم بیاید سهم دو سال جمع می‌شود و برای یک سال اجاره داده می‌شود و همچنین اگر این هم کم بیاید باز از سال سوم بر آن اضافه می‌شود.

چهارم: اگر ودیعه‌ای نزد کسی باشد و صاحب آن بمیرد و به او حجة الإسلام باشد و دانست که ورثه آن را ادا نمی‌کنند جایز است که مقدار اجرت حج را در بیاورد و با آن اجاره بگیرد برای او حج کند زیرا که این از ملک ورثه جدا است.

پنجم: اگر احرام را برای مستأجر عنه نیت کند سپس نیت را برای خود تغییر دهد صحیح

نیست و اگر حج را کامل کند از مستأجر عنه ساقط نمی‌شود و او مستحق اجرت نمی‌شود و از هیچ کدام آن‌ها کفایت نمی‌کند.

ششم: اگر وصیت کرد که به جای او حج شود و مبلغ را معین کرد پس اگر به مقدار ثلث (یک سوم) ترکه یا کم تر باشد صحیح است. چه واجب باشد یا مستحب و اگر بیشتر از ثلث ترکه باشد و واجب باشد و ورثه اجازه ندهند در این صورت اجرت، اجرت المثل می‌شود از اصل مال. و زیادی از آن را یک سوم خواهد بود. و اگر مستحب بود به جای او حج می‌کند کسی از اهل شهر او که یک سوم او را بردارد و اگر کم آمد به جای او حج می‌شود از قسمتی از راه و اگر از حج کم آمد تا این که هیچ اجیری راغب در آن نشود در راه نیک مصرف می‌شود.

هفتم: اگر وصیت کند به حج واجب و غیر آن؛ واجب مقدم‌تر است. و اگر همه واجب بودند و ترکه کم آمد ترکه را برای آن‌ها به مقدار سهم هر کدام تقسیم می‌کنند.

هشتم: هر کس بر او واجب است حجة الاسلام و یکی دیگر نذر کند پس بمیرد بعد از استقرار حج بر او حجة الاسلام از اصل ترکه درآورده می‌شود و نذر شده را از ثلث. اگر مال کفایت نکند مگر برای حجة الاسلام، فقط همان حجة انجام می‌شود و مستحب است که به جای او نذر را حج کنند.

مقدمه‌ی سوم: در اقسام حج و آن سه تا هستند: تمتع، و قران، و افراد. و شکل آن: این که احرام کند از میقات به عمره‌ای که متمتع در آن است، سپس با آن وارد مکه شود، و هفت بار طواف کعبه کند و دو رکعت در مقام به جا آورد سپس هفت بار سعی کند و بین صفا و مروه، و کوتا کند موی سر و ناخن‌ها. سپس احرام دیگری کند برای حج از مکه در روز ترویبه که این افضل است. و گرنه، به مقداری که بداند وقوف را درک کند. سپس به عرفات آید و در آن می‌ایستد تا وقت غروب. سپس به سمت مشعر رود و در آن می‌ایستد بعد از طلوع فجر. سپس به سمت منی رود و موی سر خود را در روز قربانی کردن کوتاه کند و هدیه سر ببرد و جمره‌ی عقبه را سنگسار کند. سپس اگر خواست به مکه بیاید در روزش یا فردایش و طواف حج را به جا آورد و دو رکعت نماز بخواند و سعی خود را کن و طواف نساء (زنان) را انجام دهد و دو رکعت نماز کند سپس برگردد به منی و بقیه‌ی جمراتی را که سنگسار نکرد را سنگسار کند.

اگر خواست می‌تواند در منی اقامت کند تا این‌که سه حجرات را روز یازدهم سنگسار کند و مانند آن، روز دوازدهم. سپس بعد از زوال برود. و اگر اقامت گزید برای رفتن دوم جایز است. و برمی‌گردد به مکه برای انجام دو طواف و سعی. و این قسم واجب است بر هر که بین منزلش و مکه (۲۲ کیلومتر) و یا بیشتر باشد از هر جانب.

پس اگر این‌ها عدول کنند از این به قران یا افراد در حجة الا سلام به میل خود جایز نیست و جایز است اگر اضطرار باشد.

و شروط آن چهار مورد می‌باشد: نیت، و وقوع آن در ماه‌های حج است. و آن‌ها شوال و ذوالعقده و ذوالحجه هستند. و ضابطه‌ی وقت نیت کردن آن است که بدانند مناسک را درک کند (به مناسک برسد). و این‌که حج و عمره را در یک سال به جا آورد و اگر برای حج خود احرام کند از داخل مکه و افضل (برتر) از آن از مسجد و افضل از آن مقام سپس زیر ناودان.

و اگر احرام کند به عمره کسی که متمتع در آن است در غیر ماه‌های حج، تمتع به آن تا حج کافی نیست و همچنین است اگر قسمتی از آن را در ماه‌های حج به جا آورد.

و هدی لازم او نیست و احرام از میقات به اختیار است و اگر احرام کند برای حج تمتع از غیر مکه کفایت نمی‌کند.

و اگر وارد مکه شد به احرام خود؛ واجب است که احرام را از مکه تکرار کند و اگر عذری مانع او شد هر وقت امکان داشت آن را تکرار کند حتی اگر در عرفه باشد البته اگر عمدی نداشته باشد. و خون ساقط می‌شود (کفاره‌ی ترک احرام از مکه) اگر به این حال بود.

برای متمتع جایز نیست خروج از مکه تا این‌که حج را به جا آورد چون که حج به او مرتبط شده مگر این‌که خروج او به اندازه‌ایی باشد که نیاز به تجدید عمره نشود (یعنی محرم خارج شود و محرم برگردد، یا این‌که غیر محرم خارج شود و قبل از ماه حج برگردد). اگر عمره را تجدید کند بر اساس دومی حج کند. و اگر در عمره‌ی خود وارد مکه شود و از ضیق وقت بترسد جایز است برای او نقل نیت به افراد و بر او واجب می‌شود عمره‌ی مفرده؛ و همچنین هستند حائضه و نفساء اگر عذرشان آن‌ها را از تحلل و انشاء احرام در حج منع کرد برای کمی وقت از برای انتظار. و اگر عذر تکرار شود و او در طواف چهارم است **متعهی** او صحیح است و سعی و بقیه‌ی مناسک را انجام دهد و بعد از ظهرش بقیه‌ی طواف خود را



کامل می‌کند. و اگر تمتع صحیح باشد عمره‌ی مفرده ساقط می‌شود.

**شکل افراد:** این‌که از میقات احرام کند یا از جهتی که احرام بشود در حج سپس به عرفات می‌رود و در آنجا می‌ایستد سپس به مشعر رود و در آنجا می‌ایستد سپس به منی رود و مناسک خود را انجام می‌دهد سپس طواف خانه کند و دو رکعت نماز می‌خواند و بین صفا و مروه سعی می‌کند و طواف نساء (زنان) را به جا می‌آورد و دو رکعت نماز می‌خواند.

و بر او است عمره‌ی مفرده بعد از حج و احلال از آن سپس آن را می‌آید از پایین‌ترین حل و قوع آن در غیر ماه‌های حج جایز است حتی اگر احرام کند برای آن بدون آن به پایین‌ترین حل رود در این صورت احرام اول کفایت نمی‌کند و نیاز به تجدید آن دارد.

این قسم و قرآن واجب اهل مکه و هر کس که بین مکه کمتر از (۲۲ متر) از هر طرف باشد و اگر این‌ها عدول کنند به تمتع اضطراراً یا اختیاراً جایز است هدی لازم آن‌ها نیست.

و شرایط آن سه مورد هستند: نیت، این‌که در ماه‌های حج اتفاق افتد و این‌که احرام آن را از میقات منعقد کند یا از خانه‌ی خود اگر خانه‌اش نزدیک‌تر از میقات باشد و اعمال قارن و مفرد و شروط آن‌ها یکی است. مگر این‌که در سیاق هدی در وقت احرام باهم تفاوت دارند. اگر تلبیه را گفت مستحب است برای او: اشعار آنچه می‌داند از بدن، و آن این‌که عنانش را از جانب راست پاره کند، جانبش را از خونش بمالد. و اگر با او بدن باشد بین آن‌ها داخل شود و آن‌ها را به راست و چپ شهرت دهد.

و تقلید: این‌که آویزان کند به گردن رانده شده دمپایی که با آن نماز خوانده است.

و اشعار و تقلید برای بدن است و گاوها و گوسفندها مختص‌اند به تقلید.

اگر قارن یا مفرد وارد مکه شود و خواست طواف کند جایز است لیکن تلبیه را بعد نماز طواف تجدید کند. و جایز است برای مفرد اگر وارد مکه شود این‌که عدول کند به تمتع و برای قارن این جایز نیست.

و اهل مکه اگر از اهل خویش دور شود و حجة الاسلام را از میقات به جا آورد واجب است بر او از میقات احرام کند.

و اگر اقامت کند در مکه یک سال یا دو سال واجبش منتقل نمی‌شود و بر او واجب است خروج به سمت میقات اگر قصد حجة الاسلام کند. و اگر امکان این را ندارد به بیرون حرم رود. و اگر عذری داشت از جایگاه خود احرام کند. و اگر وارد سال سوم شد به طرز اقامت

سپس حج کند و اجبش به قران یا افراد منتقل می‌شود. و اگر دو منزل داشت یکی در مکه و دیگری در دیگر شهرها و در آنها بیشتر از شش ماه سکونت گزیده برای او است که حج کند به هر نوع که بخواهد.

هدی از قارن و مفرد ساقط می‌شود. و قربانی ساقط نمی‌شود به طور مستحب. و جایز نیست: قران بین حج و عمره به نیت واحد و نه وارد شدن آنها به یکدیگر و نه به نیت دو حج و دو عمره (در یک سال).

مقدمه‌ی چهارم: در مواقیت و سخن در احکام و اقسام آن است.

مواقیت شش مورد هستند:

برای اهل عراق: العقیق (صحرا که اول آن از جانب عراق است نامش مسلخ است و برتر آن است که احرام را از اول آن ایقاع نماید و بعد از آن از وسط آن و آن فضیلتش کمتر از اولی است و آن نمره‌ی تام دارد و دیگری در فضیلت کمتر از دومی و آن آخر صحرا است و نام آن ذات عرق است).

برای اهل شام: جحفه است.

برای اهل مدینه: یلملم است.

و برای اهل طائف: از داخل منزل است.

و برای کسی که منزلش از میقات نزدیکتر باشد از منزلش احرام می‌کند.

و هر کس بر میقات حج کند لازم است از میقات احرام کند و اگر حج کند از راهی که به هیچ کدام از مواقیت بر نخورد احرام می‌کند اگر ظنش غلبه کند بر نزدیک‌ترین مواقیت به مکه و همچنین است کسی که از دریا حج کند و حج و عمره در آن یکی هستند. و تجرد صغیر از فح (میقات صغیر است و دوری آن از مکه به مسافت فقط یک کیلومتر است) و تجرد یعنی از محیط اگر ذکور باشد و از زینت به طور مطلق.

و اما احکام آن که در آن مسائلی هست:

اول: هر کس قبل از این مواقیت احرام کند احرام او قبول نمی‌شود مگر برای کسی که نذر کرده به شرط این که احرامش واقع شود در ماه‌های حج یا کسی که قصد عمره‌ی مفرده کند در رجب و خوف آن رود تقضیه شود (این که در اواخر رجب باشد و اگر منتظر وصول میقات باشد و خوف آن رود که ماه رجب تمام شود و فضیلت احرام عمره در رجب از دست

رود).

دوم: اگر قبل از میقات احرام کند احرامش مقبول نیست و مرور در آن کفایت نمی‌کند تا این‌که احرام را مجدداً از اول انجام دهد و اگر آن را از میقات به سبب مانعی به تأخیر اندازد و سپس مانع زایل شود به میقات برمی‌گردد و اگر عذری داشت هر وقت مانع رفع شود احرام را تجدید کند و اگر وارد مکه شد به سمت میقات بیرون رود و اگر عذری بود به بیرون حرم رود و اگر عذری هم بود از مکه احرام کند و همچنین است اگر احرام را سهواً انجام ندهد یا وارد نسک نشود و همچنین است کسی که در مکه مقیم است، اگر واجبش تمتع بود ولی اگر آن را عمداً به تأخیر اندازد احرامش صحیح نیست تا این‌که برگردد به میقات و اگر عذری مانع او شد احرامش صحیح نیست.

سوم: اگر احرام را فراموش کند و به یاد نیاورد تا این‌که مناسک را کامل کند کفایت می‌کند.

## رکن دوم

در اعمال حج است:

و واجب آن دوازده تا هستند: احرام، وقوف در عرفات، وقوف در مشعر، نزول منی، رمی جمرات، قربانی کردن، تراشیدن موی سر در آن، طواف، دو رکعت نماز آن، سعی، طواف نساء (زنان) و دو رکعت آن.

و مستحب است قبل از رفتن: صدقه، دو رکعت نماز، این‌که بر در اتاق خود ایستد و فاتحه‌الکتاب را بخواند از رو برو و راست و چپ خود و همچنین آیه‌الکرسی. و این‌که دعا کند به دعای فرج و دعاهای مأثوره و این‌که اگر پا در رکاب گذارد بگوید: بسم الله الرحمن الرحيم بسم الله وبالله والله أكبر، و اگر بر مرکب خود نشست به دعاهای مأثور دعا کند.

سخن: در احرام، و نظر در مقدمات آن و کیفیت (چگونگی) و احکام آن است:

و همی مقدمات مستحب است و آن: آماده کردن موی سر خود از اول ذی‌القعدة اگر تمتع را بخواهد و در هلال ذی‌الحجه تأکید می‌شود و این‌که جسد خود را پاک کند و ناخن‌ها را ببرد و از سیبیل خود کوتاه کند و موی جسد و زیر بغل را بگیرد و اگر قبلاً گرفته بود کفایت می‌کند اگر ۱۵ روز نگذشته باشد. و غسل کند برای احرام و اگر آب نیابد برای آن تیمم کند؛ و اگر غسل کند و بخورد یا پیوشد آن‌چه را که خوردن یا پوشیدن آن جایز نیست

غسل را مستحباً تکرار کند. و جایز است تقدیم آن بر میقات اگر خوف کمی آب در آن را داشته باشد و اگر آب را یافت مستحب است برای او اعاده‌ی آن. و کافی است غسل در اوّل روز برای آن روز و اوّل شب برای آن شب اگر نخوابد؛ و اگر احرام کند بدون غسل و نماز سپس یادش بیاید آنچه را ترک کرده را تدارک ببیند و احرام را تکرار کند. و این که بعد از نماز ظهر یا نماز واجب دیگری غیر آن احرام کند و اگر برای احرام به نماز واجب نرسد ۶ رکعت نماز بخواند و حد اقل آن ۲ رکعت است، در اولی حمد و قل یا آیها الکافرون و در دومی حمد و قل هو الله احد را بخواند. و نافله‌ی احرام را بعد از آن به جا آورد \_حتی اگر وقت فریضه باشد\_ نافله را اوّل بخواند اگر نماز حاضر و قتش کم نیاید.

و اما کیفیت (چگونگی): شامل واجب و مستحب است:

پس واجبات ۳ مورد هستند:

اول: نیت، و آن این که قلباً قصد کند برای چهار امر: آنچه به آن احرام کند از حج و عمره به قصد قربت و نوع آن تمتع یا قران یا افراد است و صفت آن چه واجب است چه مستحب و آنچه برای آن احرام کند چه حجة الاسلام باشد یا غیر آن. و اگر نوعی را نیت کند و به غیر آن عمل نماید بر نیت او عمل می‌شود، و اگر نیت نکند چه عمدتاً و چه سهواً احرامش منعقد نمی‌شود.

و اگر احرام کند به حج یا عمره و در ماه‌های حج باشد یا غیر آن، باطل است و لازم است تجدید نیت و احرام کند. و اگر گفت: مانند احرام فلانی و بداند که به چه چیزی احرام نموده صحیح است و اگر جاهل به آن بوده احرامش باطل است.

دوم: چهار تلبیه. پس احرام برای متمتع یا منفرد منعقد نمی‌شود مگر به آن.

یا این که اشاره برای لال همراه عقد قلبی به آن و قارن مخیر است، اگر بخواند احرامش را با آن منعقد می‌کند و اگر خواست تقلید کند یا اشعار و در هر کدام شروع نماید دیگری مستحب است.

و شکل آن این است که بگوید: لبیک اللهم لبیک، لبیک لاشریک لک لبیک، إن الحمد والنعمة لک و الملک لک، لاشریک لک.

و اگر عقد نیت احرام کند و لباس تن کند سپس تلبیه نکند و کاری انجام داد که برای محرم انجام آن حلال نیست، کفاره لازم او است، اگر متمتع یا مفرد باشد و همچنین است اگر قارن بود و اشعار و تقلید ننموده باشد.

سوم: پوشیدن دو لباس احرام و آن واجب است. و احرام جایز نیست در آنچه که در نماز پوشیدن آن جایز نیست و احرام در حریر برای زنان جایز است.

و جایز است که محرم بیشتر از دو لباس بپوشد و این که لباس احرامش را عوض کند و اگر طواف را بخواهد افضل آن است که با آنها طواف کند و اگر دو تا لباس احرام همراه کسی نباشد و قبای او همراهش باشد جایز است که آن را چپ بپوشد این که پایین آن را بر دوش گذارد.

و اما احکام آن: که مسائلی در آن است.

اول: جایز نیست برای کسی که احرام کرده، احرام دیگری کند تا این که کامل کند اعمال آنچه را که برای آن احرام نموده است؛ پس اگر برای تمتع احرام کند و وارد مکه شود و احرام به حج کند قبل از حلق (کوتاه کردن موی سر) سهواً چیزی بر او نیست و اگر آن را عمداً انجام دهد عمره‌ی او باطل می‌شود و حجش مبتول خواهد بود (یعنی از عمره‌اش جدا شده و بعداً عمره‌ی مفرده به جا آورد).

دوم: اگر نیت افراد کند سپس وارد مکه شود، جایز است که طواف کند و سعی کند و حلق کند (موی سر خود را کوتاه کند)، و آن را عمره‌ای فرار دهد که با آن تمتع نماید.

سوم: اگر ولی احرام برای صغیر کند او را از فسخ بی‌نیاز می‌کند و با آن انجام دهد هر آنچه که بر محرم واجب است و اجتناب کند آنچه باید اجتناب شود و اگر صغیر انجام دهد آنچه را که کفاره را واجب می‌کند؛ آن، ولی را در مالش لازم آید و هر آنچه که صغیر از آن ناتوان است ولی متولی آن شود مانند تلبیه، طواف، سعی، و غیر آن.

و همچنین بر ولی هدی از مالش واجب است و اگر صغیر ممیز بود جایز است دستور دادن به آن روزه گرفتن را به جای هدی؛ و اگر توانایی روزه را ندارد ولی به جای او روزه گیرد اگر ناتوان از هدی باشد.

چهارم: اگر شرط کند در احرامش که احلال کند از جایی که حبسش کند سپس محصور شود احلال کند و هدی ساقط نمی‌شود. و فایده‌ی اشتراط جواز تحلل است در صورت محصور

شدن.

پنجم: اگر محصور تحلل کند حج در آینده از او ساقط نمی‌شود اگر واجب باشد و ساقط می‌شود اگر مستحب است.

**مستحبات:** بلند کردن صدا در تلبیه برای مردان، و تکرار آن هنگام خوابیدن و بیدار شدن و در بلندی و پستی. پس اگر حج نموده بود پس تا روز عرفه هنگام زوال و اگر عمره‌ی متعه بود پس اگر خانه‌های مکه را دید حتی اگر در عمره‌ی مفرده بود مخیر است بین قطع تلبیه هنگام ورود به حرم یا مشاهد کعبه.

و صدا را در تلبیه بلند کند اگر از راه مدینه حج نمود اگر مرکبش به بیداء رسد، پس اگر پیاده باشد هر وقت که احرام کند و مستحب است تلفظ با آنچه عزم آن را دارد و اشتراط این که حل کند هر وقت حبس شود و اگر حجه نبوده پس عمره است. و این که احرام کند با لباس پنبه و بهترین آن سفید است. و اگر احرام کند برای حج از مکه و اشراف کند بر ابطح (خارج مکه در راه منی) صدایش را بلند کند به تلبیه و این که صدایش را بلند کند به شهادت چهارگانه: برای خدا به وحدانیت، و برای رسول خدا صلی الله علیه و آله به رسالت، و برای علی و ائمه علیهم السلام به ولایت، و برای مهدی و مهدیین علیهم السلام به هدایت.

**و ملحق می‌شود به آن ترک احرام و آن بر محرمات و مکروهات است:**

محرمات و آن:

اول شکار است: شکار یا خوردن حتی اگر در وقت احلال آن را شکار کرده باشد و اشاره (نشان دادن طعمه) و دلالت (دلالت دادن به طعمه) و اغلاق (محبوس کردن طعمه تا وقت احلال) و سر بریدن. و اگر سر برد آن (سربریده) میته‌ی حرام خواهد بود بر محل و محرم؛ و هم‌چنین است نوزاد و تخم آن. و گرفتن ملخ در معنای شکار است.

و صید دریا حرام نیست و آن: آن است که در دریا تخم گذارد و بچه بزاید.

دوم زنان هستند: وطئ، و لمس به شهوت و عقد برای خود یا دیگری، و شهادت بر عقد و اقامه‌ی شهادت حتی اگر آن را در هنگام احلال تقبل نموده و اشکالی ندارد این که بعد از احلال آن را اقامه کند، و بوسیدن و نگاه کردن به شهوت. و هم‌چنین است استمناء.

چند فرع:

اول: اگر دو زوج در عقد اختلاف نمایند و یکی ادعا کند که آن در احرام واقع شده و

دیگری منکر آن باشد پس سخن کسی که ادعای احلال کند مقبول است؛ لیکن اگر زن منکر بود برای او نصف مهر است به سبب اعتراف او به آنچه مانع از وطئ است.

دوم: اگر در حال احرام و کالت بگیرد و عقدی را واقع کند پس اگر قبل از احلال مؤکل باشد باطل است و اگر بعد از آن بود صحیح است؛ و جایز است رجوع مطلقه‌ی رجعیه، و خریدن کنیز در حال احرام.

سوم عطراست: عطر عموماً حرام است به غیر از خلوق کعبه (و آن، آنچه که خانه یا پوشش آن را با آن عطر آگین کند یا آنچه با خود برد تا خانه را با آن عطر آگین کند). حتی اگر این که در غذا باشد؛ و اگر مضطر شود به خوردن آنچه که در آن عطر باشد یا لمس آنچه که در آن عطر است باید دماغش را بگیرد.

چهارم: پوشیدن آنچه که دوخته شده برای مردان و جایز است برای زنان پوشیدن لباس دوخته شده چه مضطر و چه مخیر باشد. و جایز است پوشیدن سراویل (لباسی است که ناف تا زانو را می‌پوشاند) برای مردان اگر اِزاری (پوششی کامل) یافت نشد و همچنین پوشیدن طیلسان (لباسی است بافته شده که بر بدن احاطه دارد) و چیزی برای بستن (از دکمه یا زیپ یا...) داشته باشد لیکن آن را بر خود نیندد.

پنجم سرمه گذاشتن است: به سیاهی یا به هر آنچه که در آن عطر باشد و مرد و زن در آن مساوی هستند.

ششم: و چنین است نگاه کردن به آئینه و جایز است اگر برای زینت نباشد.

هفتم: و فسوق و آن دروغ است.

هشتم: و جدال، و آن گفتن نه به خدا، یا بله به خدا است.

نهم: و کشتن حشره‌های کوچک بر بدن است حتی شپش. و جایز است نقل آن از جایی به جای دیگر و جایز است انداختن کنه.

دهم: و حرام است دست کردن انگشتر برای زینت و جایز است برای سنت باشد، و پوشیدن زن زیور آلات را برای زینت حرام است، و اشکالی نیست در آنچه که به آن عادت دارد، لیکن اظهار آن بر خود حرام است حتی برای شوهر خود.

یازدهم: و استفاده‌ی روغن که در آن عطر باشد بعد از احرام حرام است و قبل از احرام اگر عطر آن تا وقت احرام باقی بماند باز هم حرام است، و همچنین است بعد از احرام آنچه

که عطر نیست اختیاریاً و جایز است اضطراراً.

دوازدهم: برداشتن مو، کم یا زیاد و در صورت ضرورت گناهی نیست.

سیزدهم: و سر را پوشاندن، و اگر فراموش کند و سرش را بپوشاند واجب است پوشش را

بردارد و تلبیه را مستحباً تکرار کند، و پوشش برای زن جایز است.

چهاردهم: وسایه انداختن بر خود در حال حرکت در روز بر او حرام است و اگر مضطر

باشد حرام نیست، و اگر شتری مریض باشد یا زن باشد مختص شده‌اند شتر مریض و زن به

سایه انداختن بر خود. و جایز است سایه انداختن بر خود برای در پرواز (کسی که سوار

هواپیما شود) و در هواپیما اگر بر میقات رد شود حرام است و سایه انداختن ضرری بر او

نرساند.

پانزدهم: و در آوردن خون حرام است مگر با وجود ضرورت و همچنین است خاراندن

پوست تا خروج خون از آن و همچنین است در مسواک زدن تا خروج خون.

شانزدهم: بریدن ناخن‌ها.

هفدهم: و بریدن درختان و علف‌ها، مگر این که در ملکش بروید.

هجدهم: غسل نمودن محرم با کافور اگر فوت کند.

نوزدهم: و پوشیدن سلاح در غیر ضرورت.

بیستم: ارتماس (یعنی گذاشتن تمام سر در آب).

بیست و یکم: و پوشاندن ظاهر قدم و اگر مضطر شد جایز است.

### و مکروهات:

احرام به لباس‌هایی که رنگ شده به سیاهی یا عصف (گیاهی که با آن رنگ می‌کنند) و

شبه آن؛ و بر سیاهی تأکید است. و خوابیدن بر آن و در لباس‌های کثیف حتی اگر پاک باشند

و پوشیدن لباس‌های رنگی و استعمال حنا برای زینت و همچنین است برای زن حتی اگر قبل

از احرام باشد اگر مقارنت داشته باشد، و نقاب برای زن، و رفتن به حمام و تدلیک بدن در آن

(شستن بدن) و تلبیه‌ی آن که صدایش می‌کند و استعمال عطرها (بو کردن آنها).

### خاتمه:

هر کس وارد مکه شود واجب است که احرام کند مگر کسی که ورودش به مکه بعد از

احرام باشد و قبل از گذشتن یک ماه از آن، یا تکرار می‌شود مانند هیزم شکن یا علف بر.



و هر کس وارد آن شد برای جنگ جایز است که وارد شود به احلال همانند پیامبر ﷺ وقتی روز فتح وارد شد و لباس جنگ بر او بود.

و احرام زن مانند احرام مرد است مگر آنچه استثناء نمودیم و اگر در میقات حاضر شد جایز است برای او احرام کند حتی اگر حائض بود لیکن نماز احرام را نمی خواند و اگر احرام را ترک کرد بر ظنّ این که جایز نیست برمی گردد به میقات و انشاء احرام کند از آنجا و اگر مانعی او را منع کند از جایگاه خود احرام کند و اگر وارد مکه شده باشد به نزدیک ترین جای احلال رود و اگر مانعی مانع او شد از مکه احرام کند.

### سخن در: وقوف در عرفات و نظر در: مقدمه‌ی آن و کیفیت (چگونگی) و لواحق آن

اما مقدمه: مستحب است برای متمتع این که به سوی عرفات رود، در روز ترویبه (۸ ذی الحجة) بعد از این که نماز ظهر و عصر را به جا آورد مگر مجبور باشد مانند پیرمرد (آنکه از دحام اذیتش می کند) و این که به منی رود و یک شب در آن بماند تا طلوع فجر از روز عرفه لیکن جایز نیست از وادی محسّر رد شود (بین منی و مشعر) مگر بعد از طلوع آفتاب.

و مکروه است: خروج قبل از فجر مگر برای ضرورت مانند مریض، و وحشت زده.

و برای امام مستحب است اقامت در آن تا طلوع آفتاب، و مستحب است خواندن دعاء طبقه رسم هنگام خروج؛ و این که برای وقوف غسل کند.

و اما کیفیت (چگونگی): و شامل واجب و مستحب است.

واجب آن: نیت و ماندن بر آن تا غروب. پس اگر بایستد در نمره، یا عُرْنَه، یا تَوْبَه، یا ذی

المجاز، یا زیر اراک کفایت نمی کند.

و اگر قبل از غروب رود جاهل باشد یا فراموش کرده باشد چیزی بر او نیست و اگر عمد

داشت آن را با بُدنه جبران کند و اگر نتواند ۱۸ روز، روزه می گیرد و اگر قبل از غروب برگردد چیزی لازم بر او نیست.

و اما احکام آن پنج مسئله است:

اول: ایستادن در عرفات رکن است، هر کس به عمد آن را ترک کند حجی برای او

نیست و هر کس به فراموشی آن را ترک کند بر او است تا وقتی که زمان دارد. و اگر

ایستادن در آن فوت شود ایستادن در مشعر به جای آن کفایت می کند.

دوم: وقت مَحْیَر در عرفه از زوال آفتاب تا غروب آن است. و هر کس آن را عمداً ترک

کند حجش فاسد است و وقت اضطرار تا طلوع فجر از روز قربانی کردن است. سوم: هر کس ایستادن در عرفه را فراموش کند برمی‌گردد و در آن می‌ایستد حتی اگر تا طلوع فجر باشد البته اگر بداند که قبل از طلوع آفتاب به مشعر می‌رسد، ولی اگر غلبه بر ظن کند که به درک مشعر قبل از طلوع آفتاب نمی‌رسد اکتفاء می‌کند به ایستادن در مشعر و با این حجش کامل است. و همچنین است اگر فراموش کند ایستادن در عرفات را و به یاد نیاورد مگر بعد از وقوف در مشعر قبل از طلوع آفتاب.

چهارم: اگر قبل از غروب در عرفات بایستد و به مشعر تا قبل از زوال نرسد حجش صحیح است.

پنجم: اگر به ایستادن در عرفات در روز نرسد و شب بایستد سپس به مشعر نرسد تا این که آفتاب طلوع کند در این صورت اگر قبل از زوال آن را درک کند حجش صحیح است.

**مستحبات:** ایستادن در راه کوه در پایین آن و خواندن دعای نقل شده از اهل بیت (علیهم السلام) یا غیر آن از ادعیه و این که برای خود و والدین و مؤمنین دعا کند و این که خبای خود را در نمره زند و بر جای صافی بایستد و متاع خود را جمع کند و خلل موجود در متاع و خود را رفع کند و ایستاده دعا کند.

و مکروه است: ایستادن بالای کوه و سواره و نشسته.

### سخن در: ایستادن در مشعر و نظر در مقدمه‌ی آن و چگونگی آن

اما مقدمه: پس مستحب است میانه روی در رفتن به مشعر و این که بگوید اگر به تل قرمز رسید از سمت راست راه (اللهم ارحم موقفی، و زد فی علمی، و سلم لی دینی، و تقبل مناسکی) و این که مغرب و عشاء را تا مزدلفه به تأخیر اندازد حتی اگر به یک چهارم شب برسد، و اگر مانعی مانع او شد در راه نماز گذارد و این که بین مغرب و عشاء جمع کند. به یک اذان و دو اقامه بدون نافله در بین آنها و نوافل مغرب را تا بعد از عشاء به تأخیر اندازد.

و اما کیفیت: واجب آن نیت است و ایستادن در مشعر به تنهایی در بین مأزمین تا حیاض تا وادی محسّر (اسم زمین‌های مشعر است) و این که نایستد در غیر مشعر و جایز است در صورت ازدحام، رفتن بر بالای کوه؛ و اگر نیت ایستادن کند سپس بخوابد یا مجنون شود یا غش کند وقوفش صحیح است.

و اين كه ايستادن بعد از طلوع فجر باشد و اگر قبل از آن عمداً حركت كند بعد از اين كه شب در آنجا باشد حتى اگر به مدت خيلى كم هم باشد، حجش باطل نمى شود اگر در عرفات ايستاده بود و آن را به گوسفندى جبران كند و براى زن حركت كردن قبل از فجر جايز است؛ و هر كس بر خود بترسد بدون جبران و اگر فراموش كند و حركت كند چيزى بر او نيست.

و مستحب است ايستادن بعد از اين كه نماز فجر را بخواند. و اين كه به دعائى مرسوم دعاء كند يا هر چيزى كه متضمن حمد و سپاس خداوند و ثنا بر او و صلوات بر پيامبر و آل او (عليه السلام) باشد.

و كسى كه بار اول است كه حج مى كند با پاى برهنه مشعر را رد كند و مستحب است بالا رفتن از قزح (كوهى است در مشعر) و ياد كردن خداوند بر آن.  
پنج مسئله:

اول: وقت ايستادن در مشعر بين طلوع فجر تا طلوع آفتاب است و براى مضطر تا زوال است.

دوم: هر كس به عمد نه شب و نه بعد از فجر در مشعر نايستد، حجش باطل است؛ و هر كس آن را به فراموشى ترك كند اگر در عرفات ايستاده باشد حجش باطل نمى شود و اگر هر دو را ترك كند (عرفات و مشعر) چه عمداً چه به فراموشى، حجش باطل مى شود.

سوم: هر كس در عرفات نايستد و به مشعر برسد قبل از طلوع آفتاب حجش صحيح است و اگر از او فوت شد حجش باطل است ولى اگر در عرفات ايستاده باشد جايز است براى او درك مشعر تا قبل از زوال.

چهارم: هر كس به حج نرسد تحلل كند به عمره مى مفرده سپس قضا كند اگر واجب بود بر صفتى كه بر او واجب شد تمتع يا قران يا افراد.

پنجم: هر كس حج از او فوت شد اعمال حج از او ساقط مى شود و مستحب است براى او اقامت در منى تا پايان روزهاى تشرىق سپس اعمال عمره اى كه با آن تحلل مى كند را به جا مى آورد.

خاتمه:

اگر وارد مشعر شد مستحب است براى او برداشتن قلوه از آن و آن ٧٠ عدد است؛ و اگر

آن‌ها را از غیر مشعر بردارد جایز است، لیکن از حرم به غیر از مساجد. و سه شرط در آن واجب است: این‌که از نوعی باشد که به آن سنگ گویند و از حرم باشد و پرتاب نشده باشد.

و مستحب است که: برشا باشد (رنگی) رخوه باشد (سخت نباشد) کوچک باشد مانند حلیه‌ی منطفه باشد (سیاهی که نقطه‌های رنگی داشته باشد) و ملتقطه (شکسته شده نباشد).  
و مکروه است که: سخت باشد یا شکسته شده باشد.

و مستحب است: برای غیر امام حرکت کردن کمی قبل از طلوع آفتاب، ولیکن جایز نیست وادی محسّر (و آن آخر مشعر چسبیده به منی است که و اگر جایز باشد در این صورت از مشعر خارج می‌شود و آن جایز نیست) مگر بعد از طلوع آفتاب، و امام متأخر می‌شود تا آنکه طلوع کند و سعی در وادی محسّر و بگوید: (اللهم سلّم عهدی، و اقبل توبتی، و أجب دعوتی، و اخلفنی فیمن ترک بعدی) و اگر سعی را در آن ترک کند برگردد و سعی را به جا آورد استحباً.

### سخن در منی و مناسکی که در آن برگزار می‌شود:

پس اگر در منی پیاده شد مستحب است برای او دعا کردن به مرسوم.  
و مناسکش در آن، در روز قربانی کردن سه تا هستند و آن‌ها: رمی جمره‌ی عقبه (زدن با پرتاب سنگ)، سپس قربانی کردن و سپس حلق (کوتاه کردن موی سر).  
اما اول: واجب است در آن نیت، و تعداد و آن ۷ تا است و پرتاب آن به جایی که رمی نام گیرد و اصابت جمره با آن با پرتابی که انجام می‌دهد؛ پس اگر بر چیزی افتاد و به سمت جمره رفت جایز است، و اگر کم آورد و آن را حیوانی یا انسانی غیر از او تمام کند کفایت نمی‌کند؛ و همچنین است اگر شک کند و نداند که به جمره رسید یا خیر؛ و اگر آن را بر جمره اندازد کافی نیست.

و مستحب در آن ۶ مورد هستند: طهارت و دعا کردن هنگام اراده‌ی پرتاب و این‌که بین او و جمره ۱۰ تا ۱۵ ذراع (ساعد دست) باشد و این‌که آن را پرتاب کند به صورت خذف (سنگ را بر باطن انگشت شست خود گذارد و با سبّابه پرتاب کند) و دعا کند همراه هر قلوه و این‌که در حال حرکت (پیاده) باشد و اگر سواره پرتاب کند جایز است، و در جمره‌ی عقبه رو به آن می‌کند و پشت به قبله و در غیر آن روبه جمره و قبله می‌شود.

و اما دومی: و آن سربریدن پس شامل بر چند جهت است:

نخستین آن در هدی (قربانی برای خانه خدا) و بر متمتع واجب است و بر غیر از او (متمتع) واجب نیست، چه فریضه یا نافله باشد و اگر تمتع کننده مکی (اهل مکه) تمتع کرده (قربانی سربریدن) بر آن واجب است. و اگر متمتع مملوک (بنده مالکش) باشد، و با اجازه مالکش تمتع کرده، مالکش دارای این اختیار است که او را به هدی امر کند یا به روزه گرفتن، و اگر بنده مملوک به یکی از دو مورد رسید و از بنده‌گی رهایی یافت بر آن لازم میشود قربان کند به شرط توانایی، و همراه بخشش روزه داری (عذر روزه گرفتن).

و در سربریدن (ذبح) نیت شرط است، و جایز است کسی که عمل ذبح را انجام دهد نیت را به جای ایشان بکند { بشرط این که مؤمن باشد } و ذبح آن در منی واجب می‌شود، و در واجب یکی کافی نیست فقط برای یک نفر، و در ندب گاو برای هفت نفر کافی است.

و در هدی فروختن لباس‌های تجملی واجب نیست؛ بلکه بر روزه گرفتن اکتفا شود، و اگر هدی باقی ماند و اگر قربانی باقی ماند و شخص دیگری بجای ایشان سر ببرد، قبول نیست (پسندیده نمی‌شود). و جایز نمی‌شود قسمتی از آنچه برای منی سربریده چیزی خارج کند، بلکه تنها برای مصرف خود خرج شود، و واجب است که سر ببرد روز نحر مقدم بر تراشیدن سر (و واجب است قبل از این که سر بترشد عمل ذبح را مقدم بر آن انجام دهد) پس اگر این کار را انجام ندهد گناه کرده. و همچنین اگر در بقیه ایام ذی‌الحجه سر ببرد اشکالی ندارد.

دوم در: صفت‌هایش و واجب سه تا است:

نخست: جنسیت (نوع) و واجب است از چهارپایان باشد: شتران، گاوها، گوسفندان.

دوم: عمر (سن). و از شتران فقط آنکه دو شکم آورده باشد (دو بیچه بدنیا آورده باشد) و آن شتری که پنج سال عمر داشته و وارد سال ششم است. و از گاوها و بزها، یک سال عمر داشته و وارد در سال دومش باشد، و جایز است گوسفندانی که شش یا نه ماهه باشند.

سوم: باید کامل باشد (بدون عیب و نقص).

پس جایز نیست: یک چشم کور باشد، و نه لنگ باشد به طوری که لنگ بودنش ظاهر باشد (به چشم نیاید) و نه آن که شاخ آن از درون شکسته باشد، و نه آن که گوشش کنده باشد، و نه آن که از ناحیه مذکری فلج باشد، و نه **مهزوله** و آن همان است که بسیار لاغر باشد. و اگر بر اساس این که مهزوله است خرید و چنین هم درآمد قبول نیست. اگر چاق

درآمد مجازش کرد (قبول خواهد بود) و همچنین اگر آن را بر اساس این که چاق خریده باشد پس لاغر درآمد، و اگر بر اساس این که بدون عیب باشه خریده پس نقص آن آشکار شد هرگز مجاز نمی شود.

و مستحب آن است که: چاق باشد، در گله ای دیده شود و در گله ای بایستد و همانند آن در بین آن ها راه برود. و مانند آنچه او معرفی کرده باشد. و برترین قربانی ها از شتر فریخته (چاق) و گاوهای مؤنث است و از گوسفندان معز و ضأن از نوع مذکر باشد (بره و...) و شتران را در حالت ایستاده سر ببرند، و از ناحیه ران تا زانو بسته شده باشد و شاهرگش را از سمت راست بزنند (سمت راست گردن شتر). و در عمل سر بریدن نام خدا را به زبان بیاورد دستش را بر دست قصاب یا کسی که گردن شتر را بزند بگذارد. و اگر عمل ذبح را بطور احسن بلد باشد بهتر آن است که خود این کار را انجام دهد.

و مستحب است: آن را سه قسم کند؛ یک ثلث را بخورد (مصرف کند) و ثلث دوم را صدقه دهد، و سومی را هدیه کند. و واجب است از گوشت آن بخورد ولو اگر کم بخورد. و مکروه است: گاو میش قربانی کند، یا گاو نر، یا جوء (گوسفند نری که بالغ نباشد). سوم در بدل یا جایگزینی: هر کس هدی را گم کند و همانند ارزش آن را پیدا کند (معادل قیمت آن موجود باشد) فریضه واجب آن منتقل می شود به روزه گرفتن (تبدیل می شود) و اگر هر دو (هدی و پول ارزش آن) را گم کند ده روز روزه می گیرد، سه روز آن در ایام حج پی در پی، یک روز آن قبل از یوم ترویبه و خود یوم ترویبه و روز عرفه، و اگر نتوانست اکتفا کند به روز ترویبه و عرفه، سپس روز سوم را بعد از نفر روزه بگیرد، و اگر روزه ترویبه را از دست بدهد آن را بعد از نفر به تأخیر اندازد و جایز است تقدیم آن از روز اول ذی الحجه بعد از آن که لباس متعه را پوشید، و جایز است روزه آن در طول ماه ذی الحجه و اگر دو روز آن را روزه گرفته و سومی را افطار کند، جایز نیست و باید دوباره از اول شروع کند (استأناف). و اگر چنانچه آن روز، روز عید باشد، پس روز سوم را بعد از نفر روزه بدارد. و روزه گرفتن این سه روز قبول نمی شود الا در ذی الحجه بعد از پوشیدن لباس متعه. و اگر ماه ذی الحجه تمام شد و روزه را نگرفته باشد قربانی در آینده تعیین شود و اگر سه روز را روزه گرفت سپس قربانی جور شد و گر چه قبل از پوشیدن لباس احرام در روز هفتم، هدی بر آن واجب نمی گردد. و روزه گرفتن را ادامه دهد، و اگر برگردد برای هدی کردن بهتر خواهد بود.

و روزه گرفتن هفت روز بعد از رسیدن به منزل خود و ترتیب پی در پی برای روزه گرفتن آن شرط نیست. پس اگر در مکه اقامت کرد به اندازه زمان رسیدن به منزلش منتظر بماند به شرط آنکه بیشتر از یک ماه نشود، اگر کسی که روزه گرفتن واجب بوده و روزه نگرفته باشد بمیرد بر ولی او (هر کسی که عهده دار او باشد) واجب می‌شود هم سه روز و هم هفت روز را روزه بگیرد.

و هر کس بر آن گاو یا شتر چاق واجب شد (بدنه) به علت نذر یا کفاره و نتوانست جور کند، ملزم می‌شود به هفت گوسفند نر {شاة} (هفت گوسفند نر بر آن لازم است) و اگر هدی مشخص شده، پس آن هدی مشخص شده بمیرد، از اصل همان گروه (گله) خارج گردد. و چهارم در: هدی قران؛ هدی قران برای سرزمین صادر کننده آن مصرف نشود، و می‌تواند آن را عوض (تبدیل) و مصرف کند، گر چه أشعره (پیشانی سمت راستش را خونی کردند) یا قلده (علامتی در گردن حیوان می‌اندازند که معلوم شود قربانی است).

ولکن چه وقت صادر شده، پس باید در منی آن را گردن بزنند، اگر برای احرام حج باشد، و اگر جهت عمره بوده فبفناء الکعبه بالخزوره؛ و اگر نابود شد، قرامت آن واجب نیست (لازم نیست) چرا که آن تکایف نیست، و اگر تکلیف بوده باشد مانند کفاره‌ها، قرامت آن واجب است. و اگر قربانی آورده شده از رسیدن به مقصود عاجز شود، گردن زدن و سر بریدن آن جایز است، و طوری باشد که ظواهر امر قربانی بودن آن را معلوم دارند و اگر شکستگی عاید آن شد (پیدا کرد) فروختن آن جایز می‌شود، و بهتر آن است که با پول (مقدار ارزش) آن تصدق کند یا یکی دیگر جانشین آن کند، و هدی سیاق برای صدقه تعیین نمی‌شود الا در نذر، و اگر بدون تفریط (سهل انگاری) دوز دیده شد ضامن نیست، و اگر گم شود و پیدا کننده، آن را از طرف صاحبش سر ببرد برایش کفایت می‌کند.

و اگر گم شد و یکی دیگر جانشین آن کرد، و بعداً اولی را که گم کرده بود پیدا کند آن را سر ببرد و لازم نیست دومی را ذبح کند، اگر دومی را سر بریده باشد، اولی را جهت احتیاط ذبح کند، الا این که بعنوان نذر باشد.

وجیز است: سوار قربان شد، تا آن جا که به آن ضرر نرساند، و نوشیدن شیر آن تا آنجا که به بچه آن ضرر نرساند.

و همه هدی واجب است همانند کفاره‌ها، جایز نیست چیزی از اعضای آن داده شود و نه

چیزی از پوست آن برده شود (برداشته شود) و نه خوردن چیزی از آن. پس اگر خورد به مقدار آنچه خورده صدقه دهد. و هر کس نذر کند که گاو یا شتر چاقی را (بدنه) گردن زند: پس اگر مکان را مشخص کند واجب می‌شود، و هر چند که گردن زدن آن را در مکه مشخص کرده باشد، مستحب است از قربانی سیاق خورده شود و یک ثلث آن را هدیه دهد و ثلث آن را صدقه دهد، همانند هدیه تمتع و همچنین قربان‌ها.

پنجم: قربان‌ها و وقت آن در منی است؛ چهار روز، اولین آن روز نحر یا گردن زدن است، و در مزار سه روز.

مستحب است خوردن از گوشت قربانی شده و ضرر ندارد که گوشت آن را ذخیره کرد و ولی بردن آن از منی مکروه است، ایرادی ندارد آنچه که دیگری تضحیه کرده (فدا کرده) خارج گرداند.

واجب هدیه، قربان (ضحیه) را جبران می‌کند، و جفت (جمع) آن‌ها بهتر است. و هر کس ارزش که ضحیه (قربان) را پیدا نکند با مقدار آن صدقه دهد پس اگر ارزش آن‌ها متفاوت بود، بالاترین و متوسط و پایین‌ترین را جمع و با یک سوم (ثلث) آن تصدق شود.

مستحب است که: قربان خریده شود و تربیت شده مکروه است.

مکروه است: که چیزی از پوست قربانی‌ها برده شود، و این که اعضایش را ببخشند، و بهتر آن است که بعنوان صدقه بدهند.

سومی: در تراشیدن و کوتاه کردن: پس اگر از ذبح کردن فارق شد، پس او مخیر است؛ که بتراشد یا کوتاه کند و تراشیدن بهتر (افضل‌تر) است، و تأکید بکند در حق ضرورت، و هر کس که موهایش پنهان مانده است.

تراشیدن موی سر برای نساء (زنان) لازم نیست، و برای آن‌ها کوتاه کردن کفایت، و گرفتن یا جدا کردن از آن ولو به اندازه سر ناخن انگشت.

و واجب است تقدیم کوتاه کردن بر زیارت خانه خدا جهت طواف حج و سعی. و اگر آن را از روی عمد بر کوتاه کردن مقدم کند با گوسفند نر آن را جبران کند و اگر فراموش کرده بود هیچ چیزی بر او نخواهد بود و بر او اعاده طواف لازم می‌شود.

و واجب می‌شود که در منی بتراشد، پس اگر رفت، برگردد و در منی بتراشد پس اگر نتوانست (امکانش نبود) در همان‌جا بتراشد یا کوتاه کند، و موهای سرش را جهت دفن شدن



در منی ارسال کند، و اگر نمی‌توانست هیچ چیز برگردنش نمی‌ماند (به عهد او نیست). هر کس که مو بر سر خود ندارد (کچل باشد) کشیدن ماشین اصلاح روی سر کافیهست. ترتیب این مناسک در روز گردن زدن (یوم النحر) واجب است رم جمرات-سپس ذبح-سپس تراشیدن موی سر. پس اگر یکی را بر دیگری مقدم کند گناه کرده و تکراری در آن نخواهد بود.

مسائل سه گانه:

اولین؛ مراحل حلال شدن (جاهای حلال شدن از احرام).

اول: بعد از کوتاه و تراشیدن موی سر، از همه چیز حلال می‌شود به، جز عطر و از زنان و از صید (شکار).

دوم: اگر طواف زیارت را انجام دهد، عطر برایش حلال می‌شود.

سوم: اگر طواف نساء را بجا آورد زنان بر او حلال می‌شوند.

و بعد از ذبح کوتاه کردن و تراشیدن موی سر خود و برای دیگری بر او حلال می‌شود. و پوشیدن لباس دوخته مکروه است، تا موقعی که از طرف زیارت فارغ شود، و همچنین عطرها و (خوردنی‌ها) نیز مکروه است. تا این که از طواف نساء فارغ شود (طواف نساء را انجام دهد).

دومی: اگر مناسک خود را در یوم النحر به اتمام رساند، پس افضل آنست که پیاده جهت انجام طواف و سعی در همان روز به مکه برود. اما اگر به تأخیر انداخت، پس از روز آینده، و بیشتر بر متمتع تأکید می‌شود. پس اگر به تأخیر انداخت گناه کرده و برای جبران آن طواف و سعی را باید انجام دهد. و برای قارن و مفرد تأخیر انداختن آن در طول ماه ذی‌الحجه، با کراهیت، جایز است.

سوم: افضل آنست برای کسی که جهت طواف و سعی به مکه رفته؛ غسل کند، و ناخن‌ها را بگیرد، سبیلش را کوتاه کند (بتراشد) و دعاء کردن هنگام ایستادن بر در مسجد.

سخن در: طواف و در آن سه منظور است.

اول در مقدمات، و آن واجب و مستحب است.

پس واجبات: پاک بودن (الطهاره) و پاک کردن لباس‌ها و بدن از نجاست، و باید خوش بو باشد، و برای زن لازم نیست.

و مستحبات هشت عدد هستند: غسل جهت داخل شدن در مکه، پس اگر عذری پیش آید غسل را بعد از داخل شدن انجام دهد، و افضل آنست که از چاه تمیز غسل کند، یا از فُح (چشمه)، و گرنه در منزلش غسل کند، { ... و مضغ الاخر... } و این که مکه را از دور یا ابتدای حدود آن داخل شد. و نیز پا برهنه باشد، و با اطمینان قلبی و آرامش، و جهت داخل شدن به مسجدالحرام غسل کند از ناحیه باب بنی شیبه داخل شود تا هبل را بزند { و آن در حال حاضر موجود نیست بخاطر این که اثرش را وهابیون نواصب پاک کرده اند از بین برده اند } و بعد از آن که کنار آن ایستاد، و بر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله سلام کند. و { ویدعو بالمأثور }

### مقصد دوم: در کیفیت طواف

و آن شامل: واجب و مستحب است.

پس واجب هفت تا هستند: نیت و آغاز به حجر، و ختم به آن، و این که به چپ خود طواف کند و این که وارد حجر شود در طواف، و این که آن را هفت تا کامل به جا آورد. و این که بین خانه و مقام باشد و اگر بر اساس بیت یا دیواره حجر کافی نیست. و از لوازم آن دور کعت طواف است. و آن دو واجب هستند در طواف واجب و اگر آنها را فراموش کند برای آنها برمی گردد قضای آنها هر جا به یاد آورد و اگر بمیرد ولی آنها را قضا کند.

شش مسئله:

اول: زیاده بر هفت در طواف واجب ممنوع است و در مستحب مکروه است.

دوم: طهارت در واجب شرط است و در مستحب خیر حتی جایز است که مستحب را بدون طهارت آغاز کند با این که طهارت افضل است.

سوم: واجب است دور کعت طواف را در مقام به جا آورد آنجایی که الان در آن جا است. و در غیر آن جایز نیست و اگر ازدحام مانع او شد پشت آن نماز کند.

یا در یکی از آن دو کناره‌ی آن.

چهارم: هر کس در لباس نجسی طواف کند با این که می داند نجس است، طواف صحیح نیست. و اگر نداند در میان طواف دانست آن را پاک کند و اتمام نماید و اگر نداند تا این که تمام کند طواف او گذشته است.

پنجم: جایز است که دو رکعت نماز طواف واجب را هر جا که بخواهد به جا آورد.

ششم: هر کس طوافش که شود اگر نصف را رد کرده برگردد و تمام کند و اگر به

خویشان خود برگردد به یکی دستور دهد که به جای او طواف کند و اگر کمتر از آن بود تجدید کند و همچنین هر کس طواف خانه را قطع کند برای ورود به خانه یا سعی در حاجتی برای خود. و همچنین اگر در میانه‌ی طواف بیمار شود و اگر بیماری استمرار یابد تا حدی که نمی‌توان با او طواف کرد به جای او طواف شود و همچنین از اتفاقی در طواف واجب پیش آید و اگر وارد سعی شود و به یاد آورد که طواف خود را کامل نکرده برمی‌گردد و طواف را اتمام کند. اگر از نصف گذشته باشد پس سعی را تمام کند.

و مستحب پانزده تا هستند: ایستادن نزد حجر، و حمد خداوند و ثنا بر او و صلوات بر پیامبر ﷺ و آل او ﷺ و بلند کردن دست به دعاء؛ اگر رفتن حجر و بوسیدن آن و اگر نمی‌تواند با دست خود. و اگر قطع شده بود با جای قطع و اگر دستی برای او نبود به اشاره کفایت کند و این که بگوید (امانتی ادیتها وميثاقی تعاهدته تشهدلی بالموافات الهم تصدیقا بکتابک...) و این که در طواف خودداعی و به یاد خداوند متعال باشد بر آرامش و متانت میانه رود راه رفتن و این که بگوید (اللهم انی اسئلك باسمک الذی یمش ی به علی طلل الماء...) و این که مستحار التزام کند در دور هفتم دو کف دست و شکم و صورت را به دیوار کعبه بچسباند و اگر مسحار تا رکن یمانی بر نمی‌گردد و این که همه‌ی ارکان را التزام نماید و مؤکد آنچه در آن حجر و رکن یمانی است. و مستحب است ۳۶۰ طواف کند، و اگر نتواند پس ۳۶۰ دور و زیاده را با طواف اخیر تمام کند و کراهیت در این جا با این مقدار ساقط شود و این که در دو رکعت طواف حمد و قل هو الله احد و در دومی همراه آن قل یا ایها الکافرون هر کس بیشتر به هفت انجام دهد سهواً آن را تا دو هفته تمت کند و نماز فریضه را اولاً به جا آورد و دو رکعت نافله بعد از فراغ سعی و این که نزدیک خانه شود و کلام در طواف به غیر از دعا و قرائت مکروه است.

سوم: در احکام طواف که در آن دوازده مسئله است:

اول: طواف رکن است هر کس آن را عمداً ترک کند حش باطل است. و هر کس آن را فراموش کند قضا کند حتی اگر بعد از مناسک باشد. و اگر نتوانست برگردد نیابت گیرد و هر کس بعد از تمام کردن در تعداد آن شک کند اهمیت نمی‌دهد و اگر در میانه‌ی آن بود و شک در زیادت کند آن را قطع کند و چیزی بر او نیست و اگر شک در نقصان باشد تجدید کند در واجب و بر کمتر بنا کند اگر مستحب بود.

دوم: هر کس بر هفت اضافه کند و به یاد آورد قبل از این که به رکن رسد قطع کند و چیزی بر او نیست.

سوم: هر کس که طواف کند و به یاد آورد که طهارت نکرده برگردد در فریضه نه در نافله و نماز طواف را واجباً واجب و ندباً ندب به جا آورد.

چهارم: هر کس طواف زیارت را فراموش کند و به خانه برگردد و موقعه کند کفاره‌ای بر او نیست و اگر بعد از یادآوری موقعه کند بر او بدنه است. و برگشتن به مکه برای طواف و اگر طواف نساء را فراموش کند جایز است که نیابت گیرد و اگر بمیرد ولی او واجب قضا کند.

پنجم: هر کس طواف را به جا آورد مخیر است به این که سعی را برای روز بعد به تأخیر بیندازد و در صورت توان جایز نیست.

ششم: واجب است بر متمتع تأخیر طواف و سعی تا ایستادن در موقوفین (مشعر و عرفات) و مناسک خود را روز قربانی به جا آورد و عجله جایز نیست مگر برای بیمار وزن که از حیض بترسد و پیرمرد ناتوان و تقدیم برای قارن و مفرد به کراهیت جایز است.

هفتم: طواف نساء بر سعی برای متمتع اختیارن و غیر او جایز نیست و جایز است در صورت ضرورت و ترس از حیض.

هشتم: هر کس طواف نساء را بر سعی تقدیم کند به فراموشی کافی است و اگر عمداً بود کافی نیست.

نهم: طواف جایز نیست و بر سر طواف کننده (مرد) حجاب روسری باشد تفاوتی نمی‌کند در طواف عمره یا حج.

دهم: هر کس نذر کند که به چهار دست و پا اگر مرد بود واجب اگر بر چهار دست و پا طواف کند ولی اگر زن باشد واجب است بر او دو طواف بر پاهای خود نه چهار دست و پا.

یازدهم: اشکالی ندارد اگر مردی در تعداد طواف بر دیگری حساب کند و اگر هر دو شک کند بر احکام گذشته اعتماد کند.

دوازدهم: طواف نساء واجب است در حج و عمره مفرده به غیر آن که متمتع به آن باشد و آن لازم زن و مرد و کودکانش.

سخن در سعی: و مقدمات آن ده مورد هستند: همه مستحب:

طهارت: طهارت استلام حجر، آشامیدن از زمزم و ریختن بر بدن از آب آن از سطل چاه مقابل آن و این که از درب کناری حج خارج شود. و این که از صفا بالا رود، و روبروی رکن عراقی شود (و آن جایی است که حجر الاسود در آن است) و حمد خدا کند و ثنای به جا آورد و ایستادن بر صفا را طولانی کند و تکبیر کند هفت بار و تهلل کند هفت بار و بگوید: (لااله الا الله وحده ولا شریک له، له الملک وله الحمد یحیی یمیت وهو حی لایموت، بیده الخیر وهو علی کل شی قدیر) سه بار و به دعای مثنوی دعا کند و واجبات آن چهار مورد هستند: نیت، و آغاز به صفا و ختم در مروه، و این که سعی کند هفت بار با رفتن او شوط و برگشتن دیگری.

مستحب آن چهار مورد هستند این که پیاده باشد و اگر سواره باشد جایز است. و راه رفتن به دو طرف (هر کدام از راه های سعی)، و هراز بین منار و زقاق عطاریین (و علامتی هست الان که دو جا را معلوم کند) پیاده باشد یا سواره و اگر هر دو را از یاد برد بر عقب برگردد و هر دو را از موضع کند، و دعاء در سعی پیاده باشد یا هر دو را و اشکالی نیست در میان سعی بنشینند برای استراحت.

و مسائلی به این باب ملحق می شود.

اول: سعی رکن است هر کس آن را عمداً ترک کند حجش باطل می شود و اگر فراموش کرده باشد انجام آن بر او واجب است و اگر بیرون رود برگردد تا آن را انجام دهد و اگر ناتوان از برگشتن بوب نیابت گیرد.

دوم: زیاده بر هفت جایز نیست و اگر عمداً زیاده انجام دهد باطل است و به زیادت سهواً باطل نمی شود. و هر کس به عدد اشواط یقین دارد و شک کند به آنچه با آن آغاز کرده پس اگر در مزدوج بر صفا بود که در این صورت سعی اش صحیح است چرا که با آن شروع شود و اگر بر مروه بود تکرار کند و حکم منعکس شود با انعکاس واجب.

سوم: هر کس عدد سعی او حاصل نشود و هر کس یقین به نقص دارد آن را انجام می دهد. و اگر به عمره متمتع باشد و وظن این که آن را احلال کند و مواقعه ی نساء را به جا آورد سپس به یاد آورد بر اوست که یک گاو قربانی کند. و کفاره نیست اگر ناخن خود را بگیرد، یا موی خود را کوتاه کند فقط نقصان را تمام کند.

چهارم: واگرفقط فریضه رسد واودر سعی است، آن را قطع کند و نماز فریضه را به جا آورد سپس آنرا تمام کند و چنین است اگر آن را برای حاجت خود یا غیره قطع کند.

پنجم: تقدیم سعی بر طواف جایز نیست، همانطور که تقدیم طواف نساء بر سعی جایز نیست پس اگر آن را تقدیم کند طواف کند سپس تکرار کند سعی را. و اگر در بین سعی کم و کسری از طواف را به یاد آورد سعی را قطع کند و طواف را کامل کند پس سعی را تمام کند.

### سخن: در احکام بر گشتن به منی

اگر کسی که به حج رفته مناسک آن را تمام کند از: طواف زیارت، و سعی و طواف نساء پس از آن برگشتن به منی واجب است و شب را در آنجا ماندن و واجب است که دو شب در آن بماند شب یازدهم و دوازدهم و اگر در غیر اینها بماند در هر شب یک گوسفند بر او است مگر این که در مکه مشغول عبادت بماند یا این که از منی بعد از نصف شب بیرون بیاید به شرط این که وارد مکه نشود مگر بعد از طلوع فجر. و اگر سه شب را در غیر منی بگذراند سه گوسفند بر او است اگر از جمله کسانی باشد که آفتاب در شب سوم بر او غروب کرده باشد و او در منی باشد کسی که از صید و نساء پرهیزد چرا که اینها ماندن در منی در شب یازدهم و دوازدهم و سیزدهم بر آن واجب است.

و واجب است در هر روز از روزهای تشریق جمرات را سنگ زند هر جمره 7 قلوه و در اینجا واجب است بر آنچه شروط رمی آن را متضمن شد زیاده ای باشد و ترتیب: از اولی آغاز کند سپس وسطی سپس جمره ی عقبه و اگر آن را بر عکس انجام داد از وسطی تکرار کند و جمره ی عقبه. و وقت رمی از طلوع آفتاب تا غروب آن است و جایز نیست که در شب رمی کند مگر برای عذری مانند ترسو باشد و بیماری و چوپانان و بندگان.

و هر کس رمی سه قلوه برای او حاصل شد سپس بر دیگری رمی کند به ترتیب انجام شد و تکرار کند از اولی و تمام کند رمی خود را سه تا سه تا و رمی او صحیح است و اگر رمی یک روز را فراموش کند صبح روز بعد به ترتیب روز گذشته رمی کند و با حاضر دنبال کند و مستحب است آنچه دیروز رمی کرده صبح باشد و روز بعد هنگام زوال.

و اگر رمی جمرات را فراموش کند تا این که وارد مکه شود برگردد و رمی کند و اگر از مکه خارج شد چیزی بر او نیست اگر زمان رمی تمام شده باشد و اگر در آینده برگردد رمی

کند و اگر نیابت گیرد جایز است. و کسی که عمداً رمی جمرات را ترک کند قضای آن واجب است و جایز است که به جای معذور مانند بیمار رمی کند.

و مستحب است که انسان در ایام تشریق در منی اقامت کند و این که جمره‌ی اول از راست خود را رمی کند و بایستد و دعا کند و هم‌چنین دومی و سومی را رمی کند پشت به قبله و روبه جمره و نزد آن نایستد.

و تکبیر در منی مستحب است، و شکل آن: (الله اکبر، لا إله إلا الله و الله اکبر الله اکبر علی ما هدانا و الحمد لله علی ما اولانا و رزقنا من بهیمة الانعام) و بیرون رفتن در روز اول جایز است و آن روز دوازدهم ذی الحجه برای آن کسی که از زنان و صید در احرام خود پرهیز کند و دوم بیرون رفتن: و آن روز سیزدهم پس هر کس بیرون رود روز اول بیرون رفتن جایز نیست مگر بعد از زوال و در دومی قبل از آن جایز است و برای امام مستحب است که خطبه ای گوید و مردم آن را بشنوند و هر کس مناسک خود در مکه را تمام کند جایز است که از هر طرف که بخواهد برود و هر کس چیزی از مناسک از او بماند واجب است تکرار آن‌ها.

مسائل:

اول: هر کسی انجام دهد آن‌چه را که حد یا تعزیر یا قصاص را واجب می‌کند به حرم پناه برد بر او از غذا و آب سخت گرفته می‌شود تا این که بیرون آید و اگر کاری را در حرم انجام دهد مقابله می‌شود با او طبق آن‌چه جنایت او مقتضی است.

دوم: مکروه است امتناع کسی از سکونت در خانه‌های مکه.

سوم: مکروه است که کسی ساختمانی را از کعبه بلندتر کند.

چهارم: پیدا شده در حرم حلال نیست چه کم باشد یا زیاد اگر یک سال گذشت و سپس اگر خواست آن را صدقه دهد و ضمان بر او نیست و اگر خواست آن را به عنوان امانت نگه دارد.

پنجم: اگر مردم زیارت پیامبر ﷺ را ترک کنند بر آن مجبور می‌شوند به سبب جفای مردم از آن.

و مستحب است بر کشتن به مکه برای کسی که مناسک وداع خانه را تمام کرده است و مستحب است قبل از آن نماز شش رکعتی در مسجد خیف و تأکید آن مستحباً نزد مناره‌ای که در وسط آن است و بالای آن به جهت قبله به نحو سی ذراع (ساعد دست) و از چپ و

راست هم‌چنین و مستحب است نزول به مسجد حصبا برای کسی که بیرون رود در آخرین بار و این‌که بر آن روی آورد و اگر برگردد به مکه پس از یک سال وارد شد: وارد کعبه شود و صروره تأکید کند و غسل کند و دعا کند هنگام دخول آن و این‌که نماز گذارد نزدیک دو استوانه (مقابل در کعبه بودند) بر رخامه‌ی قرمز دو رکعت در اولی حمد و حم سجده و در دومی عدد آن‌ها و در زاویه‌های خانه نماز خواند سپس به دعای مرسوم دعا کند و ارکان را لمس کند و تأکید کند بر رکن یمانی سپس یک هفته بر خانه طواف کند سپس ارکان و مستحار را لمس کند و از دعا آن‌چه دوست دارد انتخاب کند سپس به سمت زمزم آید و از آن می‌آشامد سپس از آن بیرون رود و او در حال دعا کردن باشد و مستحب است خروج او از درب حنا طین (و الآن اثری در آن نیست) و از در بیرون رود که برای او امکان دیدن حجر باشد و به سجده افتد و مقابل قبله می‌شود و دعا کند و خرمایی را با یک درهم (۵.۲ گرم نقره) بخرد و آن را صدقه دهد احتیاطاً برای احرام خود.

و حج بر شترهای مجلل مکروه است و مستحب است برای کسی که حج کند عزم برگشتن کند و طواف برای کسی که مجاور نماز است بهتر است و برای مقیم بر عکس و مجاورت در مکه است. و مستحب است نزول داماد بر راه مدینه و دو رکعت نماز در آن.  
سه مسئله:

اول: برای مدینه حرم است و حد آن از عایر تا وعیر است و درختی در آن نیست و اشکالی در صید از آن نیست مگر صید بین حرتین و این بر کراهیت مؤکد است  
دوم: مستحب است برای حج رفته زیارت پیامبر ﷺ مستحب مؤکد.  
سوم: مستحب است که حضرت فاطمه و ائمه در بقیع زیارت شوند.  
خاتمه:

مجاورت در آن مستحب است و غسل به هنگام ورود به آن و نماز بین قبر و منبر مستحب است و آن روضه است و این‌که انسان سه روز روز ه گیرد در مدینه برای حاجت و این‌که شب چهارشنبه نزد اسطوانه‌ی ابی لبابه نماز خواند و در شب پنج‌شنبه نزد اسطوانه‌ای که در پی مقام رسول خدا است و این‌که به مساجد رود و در مدینه مانند مسجد احزاب و مسجد فتح و مسجد فضیح و قبور شهدای احد خصوصاً قبر حضرت حمزه (علیه السلام) و خوابیدن در مساجد مکروه است و کراهت در مسجد پیامبر مؤکد است.



## رکن سوم: در لواحق است

و در آن مقاصدی است:

اول: در احصار و بازداشتن

بازداشتن به دشمن، و احصار به بیماری است نه غیر. پس باز داشته اگر احرام پوشید سپس باز داشته شد تحلل گیرد از آنچه احرام کرده اگر راه دیگری جز باز داشته شده نباشد یا راه دیگری باشد و نفقه‌اش نرسد و استمرار می‌نماید اگر راه دیگری باشد و نفقه‌اش برسد حتی اگر راه طولانی باشد و اگر هراس فوت وقت باشد صبر کند و احلال نکند تا تحقیق کند سپس به عمره تحلل کند سپس در آینده اگر واجب قضا کند و اگر مستحب باشد مستحب.

و احلال نکند مگر بعد از هدی و نیت تحلل. و چنین است سخن در مورد معتمر اگر از راه وصول به مکه ممنوع باشد و اگر هدی داده آنچه هدی داده کفایت می‌کند و بدلی برای هدی تحلل نیست و اگر ناتوان از آن یا قیمت آن باشد بر احرام خود باقی می‌ماند و اگر تحلل کند احلال نشود و بازداشتن بامنع از دو موقف (مشعر و عرفات) تحقق می‌یابد و چنین است با منع وصول به مکه و تحقق نمی‌یابد با منع از برگشتن به منی برای رمی جمرات سه گانه و شب را در آنجا ماندن بلکه به صحت حج حکم می‌شود و برای رمی نیابت گیرد.

فروع:

اول: اگر به دینی حبس و توانایی شود پرداخت را داشته باشد آزاد نمی‌شود و اگر ناتوان بود آزاد می‌شود و چنین است اگر به ظلم حبس شود.

دوم: اگر منتظر بماند و حج فوت شود تحلل با هدی جایز نیست تحلل با عمره است و گوسفند بر او نیست و قضای آن اگر واجب است به جا می‌آورد.

سوم: اگر غلبه بر ظن متفرق شدن دشمن قبل از فوات وقت حج کند جایز است تحلل کند لیکن بهتر است بقاء بر احرام و اگر دشمن متفرق شود حج را اتمام کند و اگر فوات و تفرق دشمن در یک زمان متفق شود به عمره احلال کند.

چهارم: اگر حج خود را افساد بکند بُدنه بر او خواهد بود و گوسفند برای تحلل و حج از آینده و اگر دشمن متفرق شود قبل از اتمام وقت، جهت انجام تجدید، قضا واجب شود.

و آن حج قضا شود برای همان سال و همان‌طور که گفتیم حجه عقبه باقی است حتی اگر تحلل کند قضایش را در آینده انجام دهد.

پنجم: اگر دشمن دفع نشود مگر با جنگ، واجب می‌شود اگر غلبه بر ظن بر سلامت است و اگر طلب مال باشد بخشیدن آن واجب نیست مگر این که مجحف باشد. و محصور:

او کسی است که بیماری مانع او از رسیدن به مکه یا به موقفین (مشعر و عرفات) است آنچه هدی داده می‌فرستد و اگر هدی نداده هدی دهد یا ثمن آن و احلال نکند تا این که به محل خود رسد و آن منی است اگر در حج باشد یا مکه اگر معتمر باشد و اگر برسد کوتاه کند و احلال کند مگر از زنان به طور خاص تا این که در آینده حج کند اگر واجب باشد و به جای او طواف نساء کنند اگر تطوع بود.

و اگر معلوم شود که هدی او را سر نبریدن احلالش باطل نمی‌شود و بر او واجب است هدی در آینده و اگر هدی فرستد سپس عارض زایل شود به دوستان خود رسد و اگر به یکی از موقفین برسد به حج رسیده است و اگر نه به عمره تحلل کند و بر او است در آینده واجب قضا کند و قضای مستحب، مستحب است.

و معتمر: اگر تحلل کند قضای عمره‌ی خود را در زوال عذر به جا آورد.

و قارن: احصار شود و تحلل کند در آینده حج نکند مگر قارن اگر واجب باشد و اگر مستحب بود به هر نوع که بخواهد حج کند و اگر تکرار آنچه انجام داده بود بهتر است و فرستاده‌ی هدی تطوع دو ستان خود را وعده دهد برای سر بریدن یا قربانی کردن. و اجتناب کند از هر آنچه که محرم اجتناب می‌کند و اگر وقت مواعده باشد احلال کند لیکن این تلبیه نکند و اگر انجام دهد آنچه که انجام آن برای محرم حرام است کفاره دهد مستحباً

### مقصد دوم: در احکام صید

صید: آن حیوانی است که ممنوع است و شرط نیست که حلال باشد و نظر در **انت** بر چند فصل است.

#### فصل اول: صید دو قسم است

اول از آن: آنچه کفاره به آن تعلق نمی‌گیرد مانند صید دریا و آن آنچه که تخم گذارد و بچه زاید در آب، و مانند مرغ حبشی، و همچنین حیواناتی که وحشی شوند. و در کشتن حیوانات درنده چه رونده باشد یا در حال پرواز، مگر شیر که بر قاتل آن گوسفند است شیری که قصد آسیب رساندن به محرم را ندارد و در آنچه که بین وحشی و

اهلی زاده شده، یا آنکه بین آنچه که برای محرم حلال باشد یا حرام که نام آن مراعات می‌شود.

و اشکالی در کشتن مار بزرگ یا عقرب و موش و وزغ و با تیر زدن حدأه (پرنده‌ای وحشی به حجم مرغ) و کلاغ را با تیر زدن و اشکالی در کشتن برغوث و زنبور نیست. و کشتن زنبور عسل جایز نیست، و کفاره ای در کشتن به خطای آن نیست، و در کشتن عمد آن صدقه است حتی اگر با یک دست غذا، و خریدن فاخته و دباسی (نوعی کبوترهای قشنگ و خوش صدا) و اخراج آن از مکه و کشتن آن جایز نیست، و نه خوردن آن.

دوم: آنچه کفاره به آن تعلق دارد و آن دو نوع است

اول: آنچه کفاره‌ی آن به نحو خصوص بدل دارد و آن آنچه که مثل دارد مانند شتر مرغ

و پنج قسم است:

اول: شتر مرغ و در کشتن آن بُدنه است، و در صورت ناتوانی به پول قیمت گذاری می‌شود و ثمن آن بر راه نیک تقسیم می‌شود و در آن صدقه برای هر مسکین دو مد است و آنچه بیشتر از ۶۰ باشد بر او لازم نیست و اگر ناتوان شد روزه بگیرد برای هر مد یک روز و اگر ناتوان شد ۱۸ روز روزه بگیرد و در نوزاد شتر مرغ از نوزادان شترها.

دوم: گاو وحشی و الغ وحشی هستند، و در کشتن هر کدام از آنها گاو اهلی است و در صورت ناتوانی قیمت گاو را در راه نیک خرج کند و آن را صدقه دهد هر مسکین دو مد است و بیشتر از ۳۰ عدد لازم او نیست و در صورت ناتوانی روزه بگیرد برای هر مدان یک روز.

سوم: در کشتن حیوان اهلی گوسفند است و در صورت ناتوانی قیمت گوسفند را در راه نیک خرج کند و آن را صدقه دهد هر مسکین دو مد است و بیشتر از ۱۰ عدد لازم او نیست و اگر ناتوان شد روزه بگیرد هر دو مد یک روز. و در صورت ناتوانی سه روز روزه بگیرد. و در روباه و خرگوش گوسفند است. و در صورت عجز گوسفند قیمت گذاری شود و ثمن آن را در راه نیک خرج می‌کنند و آن را صدقه دهد برای هر مسکین دو مد است و بیشتر از ۱۰ عدد لازم او نیست و اگر ناتوان بود برای هر دو مد یک روز روزه بگیرد و اگر عاجز شد سه روز روزه بگیرد و تبدیل در سه قسم به ترتیب است.

چهارم: در شکستن تخم شتر مرغ اگر نوزاد در آن تکان بخورد، برای هر کدام یک بکاره

(هنوز نر بر آن بُجسته) از شترها و قبل از تکان خوردن فرستادن نر شتر بر ماده به عدد شترها و آنچه نتیجه داد هدی است و در صورت ناتوانی برای هر تخم گوسفند است و در صورت ناتوانی دو روز روزه بگیرد و اگر ناتوان بود سه روز روزه گیرد.

پنجم: در شکستن تخم قطاء و قبنج (دو پرنده‌ی وحشی به حجم مرغ) اگر نوزاد تکان خورد گوسفندی کوچک و اگر تکان نخورد فرستادن نر بر گوسفندهای ماده‌ی آن به عدد تخم ها و آنچه نتیجه دهد هدی است و اگر ناتوان باشد مانند تخم شتر مرغ عمل می‌شود.

دوم: آنچه بدل به خصوصی نداشته باشد و آن پنج قسم است

اول: کبوترها و آن هر پرنده‌ای است که پرواز می‌کند و صدا می‌کند و آب با منفار خود در آب گذاشتن می‌خورد و در کشتن آن گوسفندی بر محرم است و بر محل در حرم درهم (۵.۲ گرم نقره‌ی خالص است) و برای نوزاد آن برای محرم گوسفند نر است برای محل در حرم نصف درهم (۲۵.۱ گرم نقره) می‌باشد. و اگر محرم باشد و در حرم است دو امر بر او جمع شود و برای تخم آن اگر نوزاد حرکت کند نر گوسفند و قبل از تحرک نوزاد درهم، و بر محل ربع درهم. و اگر محرم و در حرم بود یک درهم و ربع لازم او است و کبوتر حرم و اهلی اگر در حرم کشته شوند در قیمت یکسان است لیکن به قیمت حرمی علف برای کبوتر آن می‌خرد.

دوم: در کشتن هر عدد از جوجه تیغی یا سمندر یا سنجاب یک گوسفند

سوم: در هر کدام از قطا و حجل و دراج نر گوسفند است که از شیر بریده و چرا کند.

چهارم: و در هر کدام از گنجشک و قیره و صعوه مد از طعام است.

پنجم: در کشتن ملخ یک دست طعام است. و همچنین در شپشی که از بدن اندازد و در کشتن مقدار زیادی ملخ گوسفند است. و اگر امکان نکشتن برای او باشد به این که سر راه او است پس نه گناه است و نه کفاره دهد. و هر آنچه در کفاره‌ی آن مقداری نباشد قیمت آن داده می‌شود و در تخم‌ها چنین است.

پنج فرع:

اول: اگر صیدی معلول را کُشد مانند شکستگی یا یک چشم آن کور باشد فدای آن را با صحیح دهد و اگر به مثل او فدیة کند جایز است و با مذکر و مؤنث فدیة دهد و همچنین در مؤنث و با مثل آن افضل است.

دوم: قیمت را دادن در وقت اخراج معتبر است، و آنچه برای فدیة اش نباشد قیمت وقت

اتلاف را دهد.

سوم: اگر یک ساله بکشد (مأخض) آنچه را که برای آن مثل است مأخض در می‌آورد و اگر ناتوان شد از همانند آوردن باشد قیمت مأخض را دهد.

چهارم: اگر صیدی که حامله است را بزند و بچه‌اش را زنده اندازد و بعد بمیرد فیده مادر را به مانند آن و کوچک را با کوچک دهد. و اگر هر دو زنده ماندن فدیهای بر او نیست اگر زده شده معیوب نشود و اگر معیوب شد ضامن خسارت آن است و اگر یکی از آنها بمیرد فدیهای آن را دهد بدون دیگری. و اگر جنین را مرده اندازد خسارت لازم او است و آن قیمت آن بین حامله و انداخته است.

پنجم: اگر محرم حیوانی را کشت و شک کند که این که آن صید است یا خیر ضامن نیست.

### فصل دوم: در موجبات ضمان

و آن سه مورد است: مباشرت اتلاف، و ید، و سبب

اما مباشرت:

پس می‌گوییم: کشتن صید موجب فدیهای است، و اگر آن را بخورد فدیهای دیگری لازم او است پس فدیهای آنچه را کشته باشد می‌دهد و آنچه که خرده است و اگر صیدی را بزند و به آن خورد و در آن اثر نکند فدیهای بر او نیست و اگر آن را مجروح کند سپس آن را سالم ببیند خسارت زخم آن را دهد و اگر حال آن را نداند فدا لازم او است و چنین است اگر نداند که در او اثر کرده یا خیر.

و اگر جماعتی به طور مشترک صیدی را بکشند هر کدام از آنها فدیهای کامل دهند و هر کس پرنده‌ای را روی زمین بزند بر او گوسفند و برای حرم قیمت آن پرنده است و یکی دیگر برای تحقیر آن.

هر کس شیر حیوانی را در حرم بخورد بر او است گوسفند و قیمت شیر و اگر صید را با تیر زند در احلال و آن را بزند و او در احرام است ضامن نیست و همچنین اگر چیزی بر موی سر خود زند و با آن شپش را بکشد و او محل است سپس احرام کند و آن را بکشد.

موجب دوم: ید

و هر کس صید با او است و احرام کند ملک او نسبت به صید زایل می‌شود و آزاد کردن آن واجب می‌شود و اگر قبل از آزاد کردن آن بمیرد ضامن است ولی اگر صید از او دور باشد ملکش زایل نمی‌شود و اگر محرم صیدی را گیرد و محرم دیگری آن را سر بُرد هر دو ضامن هستند و اگر در حرم بودند فدا دو برابر است اگر بدنه نباشد و اگر در حرم محل بودند دو برابر نمی‌شود و اگر یکی از آنها محرم بودند فدا در حق او دو برابر شود و اگر محرم در حل آن را گیرد و محل آن را کشد محرم به طور خاص ضامن است. و اگر تخم صیدی را جابجا کند و فاسد شود ضامن است و اگر آن را زیر پرندگی دیگری گذارد و بچه سالم به دنیا آید ضامن نیست و اگر محرم صیدی را سر بُرد آن میته است و بر محل حرام است و نه چنین نیست اگر محرم آن را بگیرد و محل آن را سر بُرد.

موجب سوم: و آن شامل مسائلی است

اول: هر کس کبوترهای حرم را حبس کند و برای آنها تخم باشد ضامن است و اگر به حبس یا سبب زایل شود و آنها را سالم آزاد کند ضمان ساقط می‌شود و اگر هلاک شد کبوتر را باگوسفند ضامن خواهد بود و نوزاد را با نرگوسفند و تخم را با درهم اگر محرم بود و اگر محل بود در کبوتر درهم و در نوزاد نصف درهم و در تخم ربع درهم است.

دوم: اگر کبوتر حرم را بترساند و آن به بیرون حرم رود چیزی بر او نیست و بهتر است صدقه دهد.

سوم: اگر دو تا را تیر زند و از اولی رد شود و دیگری را بزند بر آنچه زده فدای جنایت است و چنین است بر خطا رفته به سبب اعنت او.

چهارم: اگر جماعتی آتشی را بر افروزند و صیدی در آن افتد اگر قصدشان شکار بود فدا لازم هر کدام از آنها است و اگر نه فقط یک فدا دهند.

پنجم: و اگر تیر زند و مضطرب شود و نوزاد یا صید دیگری کشته شود فدای همه بر او است چونکه نیتش هر دوی آنها بود.

ششم: راننده ضامن آنچه حیوان انجام دهد است (یا ماشین و وسایل نقلیه) و همچنین سوار شده اگر در آن ایستاده و اگر حرکت کند ضامن آنچه با دست خود انجام می‌دهد است.

هفتم: اگر صیدی را گیرد و برای آن نوزادی باشد و تلف شود ضامن است به سبب گرفتن و هم چنین ضامن است محل اگر در داخل حرم صیدی که نوزاد دارد را بگیرد.

هشتم: اگر محرم سگ خود را برای شکار بفرستد و شکار را بکشد ضامن است تفاوتی نمی‌کند که در حل باشد یا حرم ولیکن اگر محرم و در حرم باشد دو برابر می‌شود.  
 نهم: اگر صید فرار کند و با چیزی برخورد یا پرنده‌گان درنده آن را برند ضامن است.  
 دهم: اگر صید در دامش افتد و بخواهد آن را نجات دهد و هلاک شود یا معلول شود ضامن است.

یازدهم: هر کس بر صیدی دلالت کند و آن کشته شود ضامن است.

### فصل سوم: در صید یا شکار احرام کنندگان.

از صیدی که بر محل در حرم حرام است بر محرم در حل حرام می‌باشد پس هر کس در حرم صیدی را بکشد بر او فدای آن است و اگر جماعتی آن را بکشند بر هر کدام فدای آن است و حرام است اگر به سمت حرم می‌آید و اگر آن را بزند و وارد حرم شود و بمیرد ضامن است.

و صید بین برید (۲۲ کیلومتر) حرم مکروه است، پس اگر صیدی را در آن زد و چشمش را کور کرد یا شاخش را شکست بر او صدقه مستحب است و اگر شکاری را در حل ببندد و وارد حرم شود خارج کردن آن جایز نیست.

و اگر در احلال باشد و صیدی را در حرم زد و کشت فدای آن را دهد، و همچنین اگر در حرم است و صیدی را در حرم زد و کشت ضامن آن است و همچنین اگر بعضی از صید در حرم و بعضی در بیرون حرم بود و بعضی را زد و کشت ضامن است. و اگر صید بر شاخه‌ی درختی باشد و اصل درخت در حرم باشد و آن را زد ضامن است.

و هر کس وارد حرم شود و صید در دست دارد بر او واجب است که آن را آزاد کند و اگر آن را بیرون برد و تلف شد ضامن است تفاوتی نمی‌کند که تلف بوسیله‌ی او باشد یا غیر. و اگر پرنده‌ای باشد که پرهای آن کوتاه است بر او واجب است حفظ آن تا پرهایش کامل شود سپس آن را آزاد کند.

و کبوترهای حرم حتی در حل صید آنها جایز نیست. و هر کس پری از کبوتر حرم بکند صدقه بر او واجب است و واجب است آن را با همان دست دهد و هر کس صیدی را بیرون حرم ببرد بر گرداندن آن بر او واجب است. و اگر قبل از آن تلف شود ضامن است و اگر آن

را با تیر بیرون حرم زد و وارد حرم شود سپس خارج شود و کشته شود بر او فدای آن واجب نمی‌شود.

و اگر مُحِل در حرم صیدی را سر بُبُرد آن میته است و اگر آن را در حل کردن زند و آن در حل است و آن را وارد حرم کند خوردن آن بر محل حرام نیست و بر محرم حرام است و در ملک او چیزی از صید وارد نشود.

#### فصل چهارم: در توابع است

هر آنچه بر محرم در حل از کفاره واجب شود یا آنچه بر محل در حرم واجب آید جمع می‌شوند بر محرم در حرم تا این که به بدنه منتهی شود پس دو برابر نمی‌شود و هر چه از محرم صید تکرار شود به فراموشی ضمان آن بر او واجب شود و اگر تعمد کند کفاره اولاً واجب شود و تکرار نخواهد شد و او از جمله کسانی است که خداوند از آنها منتقم می‌شود.

و ضامن صید است در صورت کشتن آن چه عمداً و چه سهواً و اگر تیری بر صیدی اندازد و رد شود و صید دیگری را زند بر او دو فدا است و همچنین اگر بر هدفی اندازد و صیدی را زند ضامن است. و اگر محل برای محرم تخم پرنده خرید و محرم خورد بر محرم به جای هر تخمی یک گوسفند است و بر محل بر هر تخم درهم خواهد بود و صید چه به صید یا خرید یا هبه یا میراث باشد وارد ملک محرم نشود سه مورد را اگر داشت، ولی اگر در شهر خود باشد برای اوست و اگر محرم بر خوردن صید مضطر شود آن را می‌خورد و فدا دهد و اگر میته داشت صید را می‌خورد اگر توانایی دادن فدا را داشت و اگر نه پس میته را می‌خورد و اگر صید مملوک باشد فدای آن را به صاحب آن دهد و اگر مالکی نداشته باشد صدقه دهد و هر آنچه از فدا لازم محرم شود آن را گردن زند یا قربانی کند در مکه اگر معتمر است و در منی اگر در حج است و هر کس بر او گوسفند در کفاره‌ی صید واجب باشد و آن را ندارد بر او است اطعام ده مسکین و اگر نتواند سه روز در حج روزه بگیرد.

مقصد سوم: در بقیه‌ی ممنوعات

و آن هفت تا هستند:

اول: تمتع به زنان، هر کس با همسرش جماع کند چه در قبل یا دبر، عمداً و عالماً به تحریم آن، در این صورت حجش باطل است، و بر اوست تمام کردن آن و بدنه و حج دوباره در آینده، تفاوتی نمی‌کند که حجه‌ای که باطل کرده واجب باشد یا مستحب، و چنین است اگر



با زن مملوك خود جماع كند.

و اگر زنش در احرام استطاعه بود به مانند شوهر لازم او است. و بر آنها واجب است و بر آنها واجب است كه از هم جدا شوند اگر چه آنجا رسیدند و مناسك را كامل انجام دهند و معنی جدا شدن این است كه خلوت نکنند تا این كه نفر سومی کنارشان باشد و اگر زن را اكراه كرد حج زن درست است و بر مرد دو كفاره است و از او چیزی را تحمل نمی كند جز كفاره اش.

و اگر بعد از وقوف در معشر حتی اگر قبل از این كه طواف نساء كند یا این كه سه دور آن را یا كم تر به جا آورده، یا این كه جماع كند در غیر از فرج، قبل از وقوف در این صورت حجش صحیح است و بر او بُدنه است.

فرع: اگر در آینده حج كند و دو باره آن را باطل كند بر اوست كه دوباره مثل بار اول انجام دهد و در استمناء بُدنه است، نه حجش باطل می شود و نه قضایی بر او است. و اگر با زن مملوك خود جماع كند در حالی كه او مُجِل و زن محرم باشد به جای او كفاره تحمل كند یک بُدنه یا گاو یا گوسفند، و اگر ناتوان بود گوسفند یا سه روز روزه بگیرد.

اگر محرم قبل از طواف زیارت جماع كند بر او یک بُدنه است و اگر ناتوان است یگ گاو و یا گوسفند. و اگر محرم پنج دور از طواف نساء انجام دهد سپس مواقعه كند چیزی بر او لازم نیست و طواف خود را كامل كند.

و اگر محرم، محرم دیگری را بر زنی عقد كند و بر آن دخول كند بر هر کدام از آن دو كفاره است و چنین است اگر عاقد محل باشد.

و هر كس در احرام عمره قبل از سعی جماع كند عمره اش باطل می شود و بر اوست عمره و قضای آن و بهتر آن است كه در ماه بعدی باشد.

و اگر به غیر همسر خود نگاه كند و امناء كرد بر او یک بُدنه است اگر توانا بود و اگر متوسط بود یک گاو و اگر ناتوان بود یک گوسفند بر او است.

و اگر به زن خود نگاه كرد چیزی بر او نیست، و اگر آن را باشهوت لمس كند بر او یک گوسفند است حتی اگر امناء نكند و اگر همسرش را ببوسد بر او یک گوسفند است و اگر با شهوت باشد بر او شتر است. و هم چنین اگر امناء كند بوسیله ی بازی با همسر خود و اگر

چیزی بر کسی که جماع می کند بشنود و امناء کند بدون این که نگاه کند چیزی بر او نیست. فرع: و اگر حج استطاعه کند و آن را باطل کند سپس احصار کند بر او بدنه است به سبب باطل کردن و گوسفند برای احصار خواهد بود و قضاء یکی در آینده کفایت می کند. ممنوع دوم:

عطر، هر کس عطر بگذارد بر او یک گوسفند است تفاوتی نمی کند که از آن به عنوان رنگ یا مالیدن به خود استفاده کند، چه یک بار باشد یا چند بار از سوزاندن عطر آگین شود مانند بخور یا در غذا و در عطر کعبه اشکالی نیست اگرچه با آن عطر زعفران است. و چنین است میوهها مانند ترنج و سیب و ریاحین مانند گلها.

سوم ناخن گیری: و در هر ناخن مدی از غذا است و در ناخنهای دست و پا در یک مجلس گوسفند است و اگر هر کدام در یک مجلس بود بر او گوسفند است و اگر از یکی سؤال کند و بگوید که ناخن بگیرد و خون آید بر مفتی یک گوسفند است.

چهارم: دوختن بر محرم حرام است (مرد) پس اگر بپوشد بر او گوسفند است و اگر مضطر شود لباس بپوشد تا او را از سرما و گرما حمایت کند جایز است و بر او گوسفند است. پنجم: سر تراشیدن و در آن گوسفند است یا اطعام ده مسکین برای هر کدام مد است یا سه روز روزه گرفتن و اگر به زیش و موی سر خود دست بزند و چیزی از آنها بیفتد بر او یک دست غذا است و اگر آن را در وضو برای نماز انجام دهد چیزی بر او نیست و پاک کردن هر کدام از زیر بغلها اطعام سه مسکین است و اگر هر دو باشد یک گوسفند بر او است و در سایه انداختن بر روی سر در راه رفتن گوسفند است و همچنین اگر سرش را با لباس بپوشاند یا گلی بر آن گذارد و محجوبش کند یا در آب ارتماس کند یا چیزی را بلند کند که آن را از آفتاب محجوب کند.

ششم: جدال در دروغ از او برای یک بار گوسفند دو بار گاو و سه بار بدنه است و در راست گویی سه بار گوسفند است و کفاره در کم تر از آن نیست

هفتم: کندن درخت حرم، در بزرگ آن گاو است حتی اگر در جای محل باشد و در کوچک آن گوسفند است و در بعضی از آن قیمت آن است. و اگر درختی از حرم کُند باید برگرداند و اگر خشک شد ضمان بر او است و اشکالی در کندن علف نیست با این که انجام دهندهی آن گناه کار است و هر کس از روغنی که عطر در آن است استفاده کند بر او یک

گوسفند است و در حال ضرورت چیزی بر او نیست و هر کس دندان خود را بکند کفاره ای بر او نیست و خوردن چیزی که عطر در آن نیست از روغن ها مانند روغن مایع و روغن کنجد، و مالیدن خود با آن جایز است.

#### خاتمه:

شامل چند مسئله است:

اول: اگر چند سبب مختلف جمع شود مانند پوشیدن و ناخن گیری یا عطر گذاشتن برای هر کدام کفاره است تفاوتی نمی کند که آن ها را در یک زمان انجام داده یا در دو زمان انجام داده باشد به جای اولی کفاره داده یا نداده باشد.

دوم: اگر وطئ را تکرار کند در هر کدام کفاره لازم او است و اگر کوتاه کردن را تکرار کند پس در یک زمان باشد کفاره تکرار نمی شود و اگر در دو زمان باشد کفاره تکرار می شود و اگر لباس یا عطری استفاده کند اگر در یک مجلس باشد تکرار نمی شود و اگر در دو مجلس تکرار نمی شود.

سوم: هر محرمی اگر بیوشد یا بخورد آنچه را که پوشیدن و خوردن آن برای او حرام باشد بر او گوسفند است.

چهارم: کفاره از جاهل و فراموش کار و مجنون ساقط است مگر در شکار که در اینجا لازم است حتی اگر سهواً باشد.

## کتاب عمره

و شکل آن: این که احرام کند در میقاتی که احرام در آن برای او ممکن باشد. سپس داخل مکه شود و طواف کند و دو رکعت آن را به جا آورد، سپس بین صفا و مروه سعی کند، و موی سر خود را کوتاه کند.

و شرایط وجوب آن همان شرایط وجوب حج است، و با وجود شرایط یکبار در عمر واجب می شود، و با نذر و مانند آن واجب می شود، و استتجار (بجای دیگری حج نمودن) و فساد کردن (عملی انجام دهد که حج را باطل گرداند) و فوت شدن وقت حج و دخول مکه با وجود رفع عذر وعدم تکرار آن. و بر حَسَب هر کدام از اسباب وجوب آن تکرار می شود. و افعال آن هشت تا هستند: نیت، احرام، طواف کردن، و دو رکعت آن، و سعی کردن، و کوتاه کردن موی سر، و طواف نساء (زنان)، و دو رکعت آن. و به متمتع به آن و مفرده تقسیم می شود.

اول: بر هر کس که نزدیک مسجدالحرام نباشد واجب است، و جز در ماه های حج صحیح نیست، و مفرده نیز با آن ساقط می شود و در آن کوتاه کردن موی سر لازم است، و تراشیدن موی سر جایز نیست، و اگر تراشید باید سر ببرد (کفاره دهد) و طواف نساء در آن واجب نیست.

و مفرده: بر کسی که نزدیک مسجدالحرام باشد لازم است، و در همه ایام سال صحیح است، و افضل آن در ماه رجب است.

و هر کس برای مفرده احرام کند و وارد مکه شود جایز است که نیت تمتع کند و لازم اوسر بریدن (کفاره)، و اگر در غیر ماه های حج باشد جایز نیست. و اگر به نیت تمتع وارد مکه شود خارج شدن برای او جایز نیست تا این که حج را بجا آورد، چرا که با آن مرتبط است. بله، چنانچه بیرون آید در حالی که به تجدید احرام نیاز نداشت جایز است. و اگر خارج شد و عمره ی جدید انجام داد در این صورت با دومی تمتع کند.

و مستحب است: مفرده را در هر ماه انجام داد، و اقل آن ده روز است. و مکروه است: که دو عمره انجام دهد که فاصله آن ها با یکدیگر کمتر از ده روز باشد.

و از مفرده با کوتاه کردن موی سر احلال می‌کند، و تراشیدن موی سر افضل است. و اگر کوتاه کرد یا تراشید همه چیز بر او حلال می‌شود مگر زنان، پس اگر طواف نساء را انجام داد زنان بر او حلال می‌شوند، و آن در مفرده بعد از سعی بر همه معتمرین واجب می‌شود از زن و خواجه و صغار. و عمره فوراً واجب می‌شود (یعنی اگر بر کسی واجب شد به تأخیر انداختن جایز نیست).

## کتاب جهاد

و نظر در چهار رکن است:

**رکن اول: در بیان کسی است که جهاد کردن بر او واجب است.**

و آن واجب است بر هر مرد مکلف آزادی که، از پیری، از کار نیفتاده باشد. پس بر طفل واجب نیست، و نه بر دیوانه، و نه بر زن، و نه بر پیر از کار افتاده، و نه بر بنده. و وجوب جهاد، کفایی است، به شرط وجود امام یا کسی که امام او را برای جهاد نصب کرده باشد. و بر کسی بخصوص واجب نیست مگر این که امام او را معین کند به جهت اقتضاء مصلحت یا به دلیل ناتوانی جنگجویان از دفع دشمن مگر به طور دست جمعی و اتفاق یا آنکه مکلف به سبب نذر و شبه آن جهاد را بر خود معین کند.

و وجوب جهاد به یکی از چهار عذر ساقط می شود: کوری، و معلولیت مثل زمین گیری که قادر بر برخاستن نباشد، و بیماری که مانع از سواری و دویدن باشد، و فقر آن چنانی که با وجود آن از مخارج راه و عیال و خرید سلاح ناتوان باشد. و آن به حسب اوضاع و احوال متفاوت است.

و در این جا سه فرع است:

**فرع اول:** هر گاه بر ذمه کسی قرضی باشد که وعده آن نرسیده برای طلبکار منع او از جهاد جایز نیست و همچنین است اگر قرضش حال باشد و او معسر است.

**دوم:** جایز است برای پدر و مادر منع کردن فرزند از جنگ مادامی که بر او معین نشده باشد.

**فرع سوم:** هرگاه یکی از عذرهای یاد شده حاصل شود و وجوب جهاد ساقط نمی شود مگر این که ناتوان از آن باشد.

و اگر کسی به شخص فقیر آنچه مایحتاج او است ببخشد جهاد بر او واجب می شود. و اگر به طریق اجرت باشد واجب نمی شود.

و هر کس خود به سبب عذری از جهاد ناتوان باشد و وضع اقتصادی او خوب باشد بر او واجب است که کسی را تدارک ببیند و برای جهاد بفرستد. و اگر خود بر جهاد قادر باشد و

او را عذری نباشد و دیگری را مجهز کند و جوب جهاد از او اگر بر او معین نشده باشد ساقط می‌شود و جنگ کردن در ماههای حرام، حرام است مگر آنکه دشمن شروع کند که در آن وقت حرام نیست یا آن که دشمن کسانی باشند که برای ماههای حرام حرمتی قایل نباشد و جنگ کردن در حرم جایز است و در اول اسلام حرام بود و بعد نسخ شد.

و مهاجرت از شهر مشرکان و قطع علاقه کردن از آنجا بر کسی که توانایی ظاهر ساختن لوازم مسلمانی را نداشته باشد با امکان بیرون آمدن واجب است و تا وقتی که کفر در عالم باقی است هجرت بر او واجب است، و اهل کفر همه بازگشتشان به جهنم است ﴿ثُمَّ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا تَتْرًا كُلٌّ مَّا جَاءَ أُمَّةً رَّسُولَهَا كَذَّبُوهُ فَأَتَّبِعْنَا بَعْضَهُمْ بَعْضًا وَجَعَلْنَاهُمْ أَحَادِيثَ فَبُعْدًا لِقَوْمٍ لَّا يُؤْمِنُونَ﴾<sup>(۴)</sup> (باز فرستادگان خود را پیاپی روانه کردیم هر بار برای [هدایت] امتی پیامبرش آمد او را تکذیب کردند پس [ما امت‌های سرکش را] یکی پس از دیگری آوردیم و آنها را مایه عبرت [و زبازرد مردم] گردانیدیم دور باد [از رحمت خدا] مردمی که ایمان نمی‌آورند)، و بین آنهایی که به همی پیامبران کافرند با کسانی که به بعضی از آنها کفر می‌ورزند مانند کسی که به موسی عليه السلام ایمان دارد و به عیسی عليه السلام کفر بورزد یا به هر دوی آنها ایمان داشته باشد و به محمد صلی الله علیه و آله و سلم کفر بورزد یا کسی که به ائمه عليهم السلام یا به مهدیین عليهم السلام که پیامبر اطاعت از آنها را وصیت کرده کفر بورزد تفاوتی نیست.

و از جمله احکامی که تابع این رکن است رابطه است و آن نگهبانی و محافظت از راهها و رخنه‌ها که محل آمدن دشمن است می‌باشد و این رابطه مستحب است هر چند امام عليه السلام ظاهر نباشد به جهت آن که این امر جهاد را لازم ندارد که متوقف به حضور امام عليه السلام است، بلکه محافظت و خبر رسانی است. و هر کس که توانایی آن را ندارد مستحب است که اسب (مَرکب) خود را برای رابطه به آنجا بفرستد.

و هر کس نذر کند که رابطه نماید بر او واجب می‌شود چه امام ظاهر باشد و چه نباشد و هم‌چنین اگر نذر کند که چیزی به مصرف کسانی که رابطه می‌نمایند برساند واجب می‌شود. و اگر خود را اجیر ساخت که از جانب کسی رابطه نماید بر او واجب می‌شود. رکن دوم: در بیان کسانی که جهاد کردن با آنها واجب است و چگونگی جهاد.

و در این رکن چند طرف است:

طرف اول: در کسانی که جهاد با ایشان واجب است.

و ایشان سه طایفه‌اند: یکی کسانی از طایفه‌ی مسلمانان که بر امام زمان سرکشی می‌کنند، و یکی اهل ذمه‌اند: و آن‌ها یهود و نصاری و مجوس‌اند اگر که شرایط ذمه را به عمل نیاورند، و یکی سایر کفارند.

و هر چیز که جهاد با او واجب باشد بر مسلمانان واجب است که به سمت آنان روند یا برای برگرداندن آن‌ها یا برای نقل آن‌ها از کفر به اسلام و ایمان. و اگر آن‌ها ابتدا به جنگ کردن جنگ با ایشان واجب می‌شود و اگر برگردند جهاد آن‌ها واجب است اگر امکان آن باشد، و اقل آن در سال یک دفعه است و هر اگر مصلحت اقتضای مصالحه نماید جایز است، لیکن مباشر و متولی آن نشود مگر امام یا کسی که امام او را اذن دهد.

طرف دوم: در چگونگی جهاد کردن با کفار حربی است.

و بهتر است شروع کردن به جهاد طایفه‌ای است که نزدیک‌تر باشد مگر آنکه از طایفه‌ی دور خطر بیشتر باشد و واجب است خودداری کردن از جهاد و صبر نمودن هرگاه دشمن زیاد باشد و مسلمانان کم، تا آن‌که کثرتی از برای مسلمانان به هم رسد برای مقاومت کردن، سپس در آن وقت مبادرت به جهاد واجب می‌شود و آغاز به جنگ نمایند مگر بعد از آن‌که ایشان را به محاسن اسلام بخوانند و باید دعوت کننده امام باشد یا کسی که امام او را منصوب کند و اعتبار دعوت کسانی که پیش از آن شناخت داشته باشند ساقط می‌شود.

و گریختن از جنگ هرگاه دشمن دو برابر مسلمین یا کمتر باشد جایز نیست و از جای خود به در رفتن جایز نیست مگر این‌که بخواهد تحصیل حالتی بهتر نماید مانند این‌که وسعت درمکان بخواهد، یا آبگاهها را بخواهد یا این‌که بخواهد پشت به آفتاب باشد یا آن‌که بخواهد زره خود را درست کند یا بخواهد جا بگیرد در طایفه‌ایی که آن‌ها باعث تقویت او شوند خواه کم باشند و خواه زیاد.

و اگر گمان هلاک شدن خود نماید باز هم فرار جایز نیست و فرار هلاکت است در فرموده‌ی خداوند ﴿وَلَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ﴾<sup>(۵)</sup> (خود را با دست خود به هلاکت



میفکنید). بلکه پایداری واجب است به فرموده‌ی خداوند ﴿إِذَا لَقِيتُمْ فِئَةً فَاثْبُتُوا﴾<sup>(۶)</sup> (چون با گروهی برخورد می‌کنید پایداری ورزید) و اگر مسلمانان کمتر از آنچه مذکور شد بوده باشند، پایداری نمودن واجب نیست. و در این صورت هرگاه گمان سلامتی داشته باشد، پایداری مستحب است. و اگر گمان هلاکت باشد برگشتن برای تهیه‌ی عدّه و عدد واجب است. و اگر دو نفر دشمن با یک نفر از مسلمانان جدا باشند، بر آن یک نفر مسلم واجب است که پایداری کند.

و جنگ دشمن با محاصره کردن آن جایز است و راه آمد و شد قافله را بر ایشان بستن، و خراب کردن حصارها و خانه‌ها و هر چیزی که با آن امید پیروزی باشد. و بریدن درخت‌ها، و انداختن آتش، و آب را بر ایشان مسلط کردن مکروه است مگر با وجود ضرورت، و زهر در آب و خورش آن‌ها گذاشتن حرام است و اگر پیروزی میسر نشود مگر با آن جایز است.

و اگر پشت کودکان و زنان خود شوند باید از آن دست کشید مگر در هنگام درگیری، و همچنین است اگر پشت اسرای مسلمان شوند حتی اگر اسیر کشته شود، البته اگر جهاد با آن‌ها ممکن نباشد مگر این چنین، و دیه لازم قاتل نمی‌شود، ولی کفاره لازم او است، و اگر جنگجو عمد داشت با وجود این که می‌تواند پیشگیری کند قصاص و کفاره لازم او خواهد بود.

و کشتن دیوانگان و کودکان و زنان از آن‌ها حتی اگر آن‌ها را کمک کنند جایز نیست، مگر در صورت اضطرار. و قطعه قطعه کردن آن‌ها جایز نیست و نه از پشت زدن. و مستحب است که جنگ بعد از زوال باشد بعد از نماز ظهر.

#### طرف سوم: در امان دادن است.

و گفتگو در کسی که امان می‌دهد، و عبارت و وقت آن. کسی که عقد امان می‌بندد: باید بالغ و عاقل و مختار باشد و در این مساوی‌اند آزاد و بنده و مرد و زن.

و اگر عقد امان ببندد طفل ممیزی که نزدیک بلوغ رسیده باشد یا دیوانه‌ای؛ منعقد نمی‌شود،

و لیکن آن کافر به محل ایمنی خودش برگردانیده می‌شود. و همچنین است حکم هر کافر حربی که داخل شود در ولایت اسلام به شبهه‌ی امان، مثل این که لفظی را بشنود و معتقد شود که آن امان است، یا رفیق‌هایی از مسلمانان را مصاحبت کند و خیال کند که این مصاحبت امان است.

و جایز است که یک نفر از مسلمانان به چند نفر از کفار امان دهد، ولی به طرز عموم، یعنی همه‌ی کفار و برای اهل یک اقلیم و مملکتی نمی‌تواند امان دهد. و امام عقد امان می‌بندد از برای کفار به طرز عموم و خصوص. و همچنین است کسی که امام آن را بر جهتی و سمتی نصب کرده است، امان می‌تواند بدهد از برای اهل آن سمت و آن جهت. و وفا کردن به عقد امان مادامی که چیزی را که مخالف شرع است در بر نداشته باشد واجب است و هر گاه امان دهنده مکره باشد امان منعقد نمی‌شود.

#### و اما عبارت:

و آن این که بگوید: «امنتک» به تو امان دادم یا «اجرتک» به تو پناه دادم یا «انت فی ذمة الاسلام» تو در امان اسلام هستی. و هر لفظی که به صراحت بر این معنا دلالت کند، و همچنین است هر کنایه، یعنی هر کلامی که لازم معنی آن امان باشد، به شرطی که معلوم شود از قرائن گفتگو یا احوال که قصد گوینده امان است. و اگر بگوید: «باکی بر تو نیست» یا بگوید: «نترس» این‌ها امان نیست مگر آن که چیزی که دلالت بر امان کند ضمیمه‌ی آن شود.

#### و اما وقت آن:

پیش از اسیر گرفتن است و هر گاه لشکر اسلام بر غلبه مشرف شود، و دشمنان امان طلبند با وجود مصلحت امان دادن ایشان جایز است. و اگر امان طلبند بعد از آنکه دستگیر شدند و کسی امان دهد آن امان صحیح نیست. و اگر مسلمانی اقرار کند به کافر امان داده است، اگر آن امان در زمانی باشد که انشاء آن صحیح است، مقبول می‌شود.

و اگر کافری بر مسلمانی امان دادن را ادعا کند و آن مسلمان انکار کند، گفته‌ی مسلمان پذیرفته می‌شود و اگر مانعی به هم رسد از جواب دادن آن مسلمان مانند: مرگ یا بی‌هوشی، ادعای آن کافر پذیرفته نمی‌شود. لیکن در هر دو حالت آن کافر برگردانیده می‌شود به محل

ایمنش، و بعد از آن حکم حربی را دارد.

و اگر کافری برای ساکن شدن در دار اسلام امان گیرد مال او نیز به تبعیت او در امان است و اگر بعد از آن به دار کفر رود برای سکونت؛ امان جان او می‌شکند و امان مال او باقی می‌ماند.

و اگر در آنجا بمیرد؛ امان مال نیز می‌شکند هرگاه وارث مسلمانی نداشته باشد. و مال او فعی است، و مختص به امام است، زیرا که برای کسب آن نه اسبی و نه سواره‌ای جنگ نکرده است. و حکم چنین است اگر این امان داده شده در دار اسلام بمیرد، و اگر مسلمانان چنین کافری را اسیر کنند، و بنده گردد؛ مال او به تبعیت او مملوک شود.

و اگر مسلمانی در دار حرب (یعنی شهر ولایت کفار) با امان از ایشان وارد شود، و از کفار مالی را دزدی کند؛ واجب است که آن مال را رد کند، خواه صاحب آن در دار اسلام باشد یا در دار کفر. و اگر مسلمانی دستگیر کفار شود، و او را رها کنند، و بر او منزل کردن در دار کفر و ایمن بودن کفار از او را شرط کنند، منزل کردن واجب نیست، و به حسب شرط اموال ایشان بر او حرام است و اگر او را رها کنند، به شرط آن که قدر معینی مال بدهد، وفای به آن شرط واجب نیست. و اگر کافری مسلمان شود، و در گردن او از زوجه‌ی کافره مهری باشد؛ زوجه حق مطالبه‌ی آن مهر را ندارد، و نه وارث آن. و هرگاه اول زوجه‌اش بمیرد، و بعد از آن زوج مسلمان شود، یا آن که زوجه پیش از زوج، مسلمان شود، و بعد از آن زوجه بمیرد؛ هرگاه زوجه را وارث مسلمانی باشد، می‌تواند مهر را از زوج مطالبه کند و هرگاه وارث کافر باشد، نمی‌تواند.

### خاتمه:

در آن دو فصل است:

فصل اول: جایز است این که عقد امان به هر حکم و قراردادی که امام بفرماید بسته شود، یا کسی که امام او را نصب کرده است. و در حکم کننده معتبر است: کمال عقل، و مسلمانی و عدالت. و مرد بودن و آزاد بودن مراعات نمی‌شود.

و صلح کردن به حکم کسی که امام او را معین کند نه آن کس که کفار معین کنند جایز است، و اگر حاکم پیش از حکم کردن بمیرد؛ امان باطل می‌شود، و کفار به محل ایمن خود برگردانده می‌شوند. و جایز است که حکم را واگذارند به دو کس یا بیشتر و هرگاه

یکی از آنها فوت کند؛ حکم دیگران هم باطل می‌شود، و هر حکمی که حاکم کند پذیرفته می‌شود، مگر آنکه با حکم شرع منافات داشته باشد. و اگر حکم کند به کشتن و اسیر کردن و گرفتن مال، و آنها مسلمان شوند؛ حکم کشتن ساقط می‌شود، و اگر حاکم برای مشرک به عوَض اسرای مسلمانان که در دست کفارند فدایی دهند؛ وفای به آن واجب نیست، زیرا که عوضی از برای آزاد نمی‌باشد.

فصل دوم: برای سردار لشکر جایز است حقی و حقوقی برای کسی که او را راهنمایی به مصلحتی کند قرار دهد، مثل آنکه رخنه‌ی قلعه یا راه پنهانی شهر را نشان دهد. پس اگر قرارداد سردار از مال خود باشد، شرط است که از حیث وصف و مقدار معلوم باشد، و اگر عین باشد؛ پس باید دیده شده یا وصف شده باشد. و اگر آن حقوق از مال غنیمت باشد، جایز است که مجهول باشد مثل کنیز یا جامه.

#### و در اینجا فرعی است:

اگر آن حقوق معینی از اموال اهل قلعه باشد، و قلعه بر عقد امان گشوده شود که در این صورت اگر میان صاحبان آن عین و آنکه حقوق برای او قرار داده شده اتفاق شود بر دادن پاداش، جایز است؛ و اگر نزاع شد آن صلح بر هم می‌خورد و آنها به مأمّن خود بر گردانده می‌شوند. و اگر آن حقوق کنیز بوده باشد، و پیش از فتح مسلمان شود، برای او پاداشی نیست.

#### طرف چهارم: در احکام اسیران است.

و آنها بر دو قسم اند مردان و زنان.

پس زنان به مجرد دست گیر شدن مملوک می‌شوند اگر چه جنگ بر پا باشد و همچنین است حکم اطفال. و اگر طفل با بالغ مشتبه شوند اعتبار به رویدن موی زهار می‌شود پس هر کس که موی درشت بر زهار او نه رویده باشد و سنّش معلوم نباشد در حکم اطفال است. و ذکور بالغ به مجرد دستگیر شدن بر آنها قتل معین می‌شود اگر مسلمان نشده باشند و جنگ بر پا باشد، و امام محیی است اگر خواست آنها را گردن می‌زند و اگر خواهد دست و پای آنها را بُرد و آنها را واگذارد که خون از ایشان برود تا بمیرند، و اگر بعد از گذشتن

جنگ دستگیر شوند کشته نمی‌شوند و امام مخیر می‌باشد میان منت گذاشتن بر ایشان به رهایی یا فدا گرفتن و رها کردن و یا بنده کردن ایشان، و اگر بعد از دستگیر شدن مسلمان شوند حکم مذکور از ایشان ساقط نمی‌شود و اگر اسیری از راه رفتن ناتوان شود بر او کشتن واجب نیست و اگر مسلمانی او را بکشد خونش هدر است.

و واجب است که آب و خوردنی به اسیر دهند اگر چه اراده‌ی کشتن او را داشته باشند و کراهت دارد: او را صبراً (بر زجر یا گرسنگی) کشتن و جدا کردن و برداشتن سر او از محل قتل. و واجب است دفن شهدای مسلمانان نه کشته‌های کفار و اگر مشتبه شوند همه آنها دفن می‌شوند. و حکم طفلی که دستگیر شده است تابع حکم پدر و مادر است که اگر هر دو یا یکی از ایشان مسلمان شوند آن طفل تابع آن است و اگر طفل بدون پدر و مادر دستگیر شود تابع اسیر کننده در اسلام است.

#### و در این جا فرعی است:

هرگاه شوهر دستگیر شود نکاح او باطل نمی‌شود و اگر او را به بندگی برداشتن نکاح به جهت تجدد ملک باطل می‌شود و اگر اسیر طفل یا زنی باشد به محض دستگیر شدن نکاح منفسخ می‌شود به جهت آنکه طفل و زن به مجرد دستگیر شدن بنده می‌شوند، و هم‌چنین نکاح منفسخ می‌شود هر گاه هر دو زن و شوهر دستگیر شوند. و اگر زن و شوهر هر دو بنده باشند نکاح ایشان به دستگیر شدن منفسخ نمی‌شود زیرا که بندگی ایشان تازه به هم نرسیده است. و اگر زنی دستگیر شود و اهل آن زن به آزاد کردن اسیری در دست مشرکان صلح کنند و آن اسیر آزاد شود برگرداندن زن واجب نیست. و اگر آن زن دستگیر شده را که حکم کنیز دارد آزاد کنند به عوضی از مال که اهل آن زن بدهند جایز است مادامی که از مسلمانی صاحب فرزند نشده باشد.

#### و به این طرف دو مسئله ملحق می‌شود:

مسئله‌ی اول: هرگاه کافر جنگجو در دار کفر مسلمان شود خون او محفوظ است و مال او آنچه منقول است مانند: طلا و نقره و اسباب محفوظ است و مالی که منقول نیست مانند زمین و عمارت محفوظ نیست زیرا که آن مال مسلمانان است و اولاد صغار او تابع او آیند حتی اگر بین آنها فرزندی در شکم مادر باشد. و اگر مادر حامله دستگیر شود مادر بنده شود ولی آن فرزند که از شوهر مسلمان شده در شکم دارد بنده نیست. و چنین است هر گاه زنی کافر

از مرد مسلمانی به وطنی مباح آبستن باشد. و اگر مسلمانی بنده‌ای را که از اهل ذمه است به سبب نذری آزاد کند و بعد از آن، آزاد شده در بلاد کفر منزل گیرد سپس اسیر مسلمانان شود جایز است که او را به بندگی بردارند و اگر آزاد کننده ذمی باشد به بندگی برداشتن او جایز است.

مسئله‌ی دوم: هر گاه بنده‌ی شخص کافری در دار کفر پیش از آقای خود مسلمان شود به شرط آن که از دار کفر پیش از آقای بیرون آید از بندگی آزاد شود و اگر بعد از آقای خود بیرون آید بر بندگی او باقی می‌ماند.

### طرف پنجم: در احکام غنیمت است.

و گفتگو در: اقسام، و احکام زمین فتح شده، و چگونگی قسمت کردن است.

#### اما اول:

غنیمت: فایده و نفعی را گویند که به کسب تحصیل شود خواه آن که به سرمایه تحصیل شود مثل منافع تجارت یا آن چه از دارالحرب حاصل شود.

و گفتگو در اینجا به قسم دوم تعلق دارد و آن بر سه قسم است:

اول: چیزهایی که نقل می‌شود از جایی به جایی مانند طلا، نقره، و اسباب. و چیزهایی که

غیر منقول است مانند: زمین و خانه، و آن چه به اسارت گرفته شود مانند: زنان و اطفال.

و اولی تقسیم می‌شود به: آنکه برای مسلمان مالک شدن آن صحیح است. و آن جزء

غنیمت است. و این نوع غنیمت مخصوص به کسانی است که غنیمت می‌برند بعد از در

آوردن خمس و جعاله‌ها. و اهل غنیمت را تصرف در چیزی از آن جایز نیست، مگر بعد از

قسمت کردن و معین شدن سهم هر یک از آنها. و برداشتن آنچه ناچار از آن هستند، مانند

سوخت و خوراک جایز است و آنچه تملک آن صحیح نیست مانند شراب و خوک، و آنچه

که در غنیمت داخل نمی‌شود بلکه باید تلف شود مانند خوک، و آنچه تلف کردن آن و نگه

داشتن آن جایز است مانند شراب تا این که سیرک شود.

#### و در اینجا چند فرع است:

فرع اول: هر گاه یکی از اهل غنیمت به کسی غنیمت بفروشد، یا ببخشد؛ قبل از قسمت

صحیح نیست.

فرع دوم: چیزهایی که در اصل مباح‌اند مانند شکار و صید و درخت به کسی اختصاص ندارد، و مالک شدن آن‌ها برای هر مسلمانی جایز است. و اگر در آن‌ها نشانه‌ی ملکی بود، و آن‌ها در دار حرب باشد، بنا بر ظاهر غنیمت هستند، مانند پرندۀ‌ای که بال‌های آن چیده شده و درخت‌هایی که بریده شده باشد.

فرع سوم: اگر چیزی در دار الحرب یافت شود که احتمال این‌که مال مسلمانان یا مال کفار باشد، مانند خیمه و آلات حرب، پس حکم آن حکم لقطه (چیز پیدا شده) است. فرع چهارم: هر گاه در میان غنیمت بنده‌ایی باشد که بر بعض غنمین آزاد شود، جایز نیست، مگر این‌که امام او را در حصه‌ی آن بعض قرار دهد، یا حصه‌ی جماعتی که او یکی از ایشان است، و بعد او رضایت دهد، پس آن آزاد می‌شود، و لازم او است که حصه‌های سایرین را بخرد در صورتی که دارنده باشد.

و اما آن چیزی که غیر منقول است: پس آن مال برای همه‌ی مسلمانان است، و خمس در آن واجب است، و امام بین جدا کردن خمس آن برای اصحاب خمس، و بین باقی گذاشتن آن و در آوردن خمس از منافع می‌باشد.

و اما زنان و اطفال: پس از جمله‌ی غنیمت‌اند، و مختص به غنیمت برندگان هستند، و در آن‌ها خمس برای مستحق خمس واجب است.

### دوم: در احکام زمین‌ها است.

هر زمینی که به طور غلبه فتح شده باشد، و آباد است، پس مال همه‌ی مسلمانان است، و غنیمت برندگان نیز از آن جمله‌اند، و نظر در آن با امام است، و آن را تصرف کنندگان به طور خاص مالک نمی‌شوند، و فروختن، و بخشیدن و وقف آن صحیح نیست، و امام منافع آن را در مصالح مسلمانان مثل بستن مرزها، و اعانت جنگجویان، و ساختن مساجد و پل‌ها مصرف می‌کنند. و زمینی که در زمان فتح موات باشد آن به طور خاص برای امام است، و آباد کردن آن جایز نیست مگر به اذن امام اگر ظاهر باشد. و اگر کسی بدون اذن امام در آن تصرف کند باید اجرت آن را به امام دهد.

و هر زمینی که به طریق صلح فتح شود، ملک صاحبان آن است، و دادن مال المصلحه که امام قرارداد نموده است بر آن‌ها می‌باشد، و این چنین زمینی تملک شخصی می‌شود، و فروختن آن و هر نوع تصرفی در آن صحیح است. و اگر مالک آن را به مسلمانی بفروشد صحیح است

و آنچه از بابت مصالحه بر آن زمین قرارداد شده به ذمه‌ی فروشنده منتقل می‌شود. این در صورتی است که صلح کنند براین که زمین ملک آن‌ها باشد. اما اگر مصالحه کنند بر این که زمین ملک مسلمانان است، و برای ایشان سکونت در آن باشد و بر گردن آن‌ها جزیه است، حکم آن حکم زمین‌های فتح شده به قهر و غلبه می‌باشد که آباد آن‌ها ملک مسلمانان است، و خراب آن‌ها برای امام است.

و کافر ذمی اگر اسلام آورد، آن جزیه و خراجی که بر زمین او قرار داده شده است ساقط می‌شود و مالک آن به طور خاص می‌شود و هر زمینی که صحبان آن بر آن مسلمان شوند آن زمین به طور خاص ملک ایشان خواهد بود، و بر ایشان در آن زمین چیزی نیست، غیر از زکات هر گاه شرایط زکات حاصل شود.

#### خاتمه:

هر زمینی که صاحبان آن آبادی آن را واگذارند، جایز است برای امام (علیه السلام) اجاره دادن آن را به کسی که امر آن را بر پا دارد و بر او لازم است که اجرت آن را به صاحبانش بدهد. و هر کس زمین مواتی را آباد کند، او به آن زمین سزاوارتر است. و اگر مالک معلومی داشته باشد، لازم است که اجرت آن را به او بدهد. و هر گاه مسلمانی خانه‌ای را از کافر حربی اجاره کند، و بعد آن سرزمین فتح شود، اجاره باطل نمی‌شود هر چند آن را مسلمانان مالک شوند.

#### سوم: گفتگویی در احکام غنیمت است.

واجب است که با آنچه امام شرط کرده است آغاز شود مانند جعاله‌ها و سلب، اگر برای قاتل شرط کرده باشد. و اگر شرط نکرده باشد، مختص او نخواهد بود. سپس آنچه لازمه‌ی حفظ غنیمت باشد در مدتی که غنیمت باقی است تا این که تقسیم شود درآورده شود مانند محافظت کننده، و چراننده‌ی حیوان غنیمت و حمل و نقل کننده‌ی آن. و از آن بخشش کمی برای زنان یا بندگان و کفار اگر آن‌ها به اذن امام جنگ کرده باشند درآورد، به جهت آن که از غنیمت برای این سه طایفه سهمی نیست. سپس خمس آن در آورده می‌شود، و بعد از آن چهار پنجم در بین جنگجویان، و هر کس که در جنگ حاضر شده، اگر چه ننجنگیده باشد، حتی اطفال، و اگر چه تولدش بعد از جمع کردن غنیمت باشد و پیش از تقسیم آن. و همچنین است کسی که مدد به جنگجویان رساند، اگر چه بعد از جمع کردن غنیمت باشد و پیش از



تقسیم آن باشد.

هر گاه دسته‌ای از لشکر جدا شوند، و غنیمتی بیاورند، سایر لشکر با آن در غنیمت شریک است، و همچنین است اگر از لشکر دو دسته بیرون روند، همه با هم شریکند. اما اگر دو لشکر از ولایتی بسوی دو سمت روند، هیچیک از آنها با دیگری شریک نیست. و حکم چنین است هرگاه دسته‌ای از لشکری که از اصل ولایت است بیرون رود، لشکری که در اصل ولایت است شریک آن دسته نخواهد بود. زیرا که آن جهاد نکرده است. و کراهت دارد تأخیر کردن تقسیم غنیمت در دارالحرب مگر به جهت عذری، و همچنین کراهت دارد جاری کردن حد در دار الحرب.

### سه مسئله:

اول: کسی که نگهبان قرار داده‌اند تا حال دشمن در مرز را به امام یا به لشکر خبر دهد، تا این که آن وجه را که از بیت المال به او می‌دهند قبض نکند، مالک آن نمی‌شود، پس اگر موعد دادن مقاطعه‌ی او برسد و اوفوت کند، مطالبه‌ی آن برای وارث او است.

مسئله‌ی دوم: کسی حق سلب یا نفل را نه در آغاز و نه در برگشت، ندارد مگر آنکه امام برای او شرط کند.

مسئله‌ی سوم: کافر به غنیمت مالک مال مسلم نمی‌شود، و اگر کفار اموال مسلمانان و اولاد ایشان را به غنیمت برند، سپس آن را برگردانند در این صورت بر آزاد چیزی نیست. اما اموال و بنده‌ها حق صاحبان آنها هستند و اگر بعد از تقسیم غنیمت حقیقت حال معلوم شود برگرداندن آنها به مالک آنها واجب است. و آن کسی که آن غنیمت در سهم او بوده به امام به قیمت آن رجوع می‌کند اگر غنیمت بردگان متفرق شده باشند.

### رکن سوم: در احکام اهل ذمه است

و نظر در چند امر است:

#### امراول: در کسانی که از ایشان جزیه گرفته می‌شود

جزیه از کسانی گرفته می‌شود که ایشان را بر دین خود باقی می‌گذارند و آنها اهل کتاب‌اند، و از غیر اینها قبول نمی‌شود مگر مسلمان شدن. و اهل کتاب اگر به شرایط ذمه التزام نمایند بر دین خود باقی می‌مانند خواه آنکه عرب باشند یا عجم. و اگر ادعا کنند به جماعتی از

کفار که این‌ها از ما می‌باشند و جزیه را بدهند، از آن‌ها قبول می‌شود و ایشان مکلف به بینه نمی‌شوند و بر دین خود برقرار می‌مانند و اگر خلاف آن ثابت شد آن عهد شکسته می‌شود. و از اطفال و دیوانگان و زنان و پیر از کار افتاده و راهب جزیه گرفته نمی‌شود.

و جزیه بر فقیر واجب است و او را مهلت می‌دهند تا زمانی که دادن آن میسر شود. و هر گاه جزیه بر جماعتی قرار داده شود و آن‌ها بر زنان خود شرط کنند، آن صلح صحیح نیست. و اگر مردان قبل از قرار جزیه کشته شوند و زنان خواهش نمایند که ایشان را به کنیزی نگیرند که جزیه بدهند صحیح نیست و چنین است اگر کشتن مردان بعد از عقد جزیه باشد. و اگر بنده‌ای که از اهل ذمه است آزاد شود او را از ماندن در دار اسلام منع می‌کنند مگر این که جزیه بدهد. و دیوانه‌ی دائمی جزیه بر او نیست و چنین است کسی که بعضی اوقات به حال آید. و هر یک از اطفال آن‌ها که بالغ شود، به او دستور مسلمان شدن یا جزیه دادن داده می‌شود. و اگر هیچ یک را قبول نکرد حربی می‌شود.

### امر دوم: در مقدار جزیه است

حد و حدودی برای جزیه نیست بلکه تعیین آن بسته به رأی امام به حسب مصلحت است. و جایز است قرار داد جزیه بر حسب نفرات، یا زمین، یا صنایع و تجارت. و جایز است این که شرط شود بر آن‌ها به علاوه‌ی جزیه، مهمان‌پذیری لشکریان هنگام تردد، و باید ضیافت معلوم باشد. و اگر بر شرط ضیافت اکتفاء کند، واجب است که بیشتر از حداقل مقدار جزیه باشد. و اگر یکی از اهل ذمه پیش از پایان حول (سال احتساب جزیه) اسلام آورد بعد از آن پیش از دادن جزیه، جزیه ساقط می‌شود. و هرگاه بعد از حول بمیرد و نداده باشد ساقط نمی‌شود و مانند دین از ترکه‌ی او برداشته می‌شود.

### سوم: در شرایط ذمه است و آن شش تا است:

اول: قبول جزیه است.

دوم: این که به عمل نیاورند آنچه منافی امان است مثل عزیمت بر جنگ با مسلمانان، یا امداد رسانی مشرکین، و با مخالفت این دو شرط از ذمه بیرون می‌آیند.

سوم: این که مسلمانان را اذیت نکنند مانند زنا کردن با زنان آن‌ها و لواط کردن با اطفال

آنها و دزدیدن مال آنها، و جا دادن جاسوس کفار، و تجسس نمودن از احوال مسلمین از برای کفار. پس اگر یکی از اینها را انجام دهند، و ترک کردن انجام آن در عقد صلح و جزیه شرط شده باشد شکستن عهد است و از ذمه بیرون می‌روند. و اگر شرط نشده باشد، از ذمه بیرون نمی‌روند و با ایشان بر خورد می‌شود، به آنچه مقتضای حکم جنایت آنها است، از جاری کردن حد یا تعزیر. و اگر حضرت رسول صلی الله علیه و آله را دشنام دهند دشنام دهنده کشته می‌شود، و اگر بی‌ادبی کمتر از دشنام بنمایند تعزیر می‌شوند، اگر در وقت صلح بر ایشان ترک آن شرط نشده باشد که اگر شرط شده از ذمه بیرون می‌روند.

چهارم: این که تظاهر به منکرات، مانند شرب خمر و زنا و خوردن گوشت خوک و به همسر گرفتن محرم‌ها. و اگر اینها را آشکارا انجام دهند آنچه حکم شده است در شرع اسلام از حد یا تعزیر بر آنها جاری می‌شود.

پنجم: این که از نو محل عبادتی از برای خود ن سازند و ناقوس نزنند و عمارت بلندی ن سازند و اگر مخالفت نمایند تعزیر می‌شوند. و اگر ترک آن در عهد شرط شده باشد، عهد آنها شکسته می‌شود.

ششم: آن که بر آنها احکام مسلمانان جاری شود.

و در این جا چند مسئله است:

مسئله‌ی اول: هر گاه ذمه را مخالفت نمودند، در حالتی که در دار اسلامند برای امام است که آنها را به محل ایمنشان که دار کفر است برگرداند و می‌تواند آنها را بکشد یا به بندگی بگیرد و یا فدا از آنها بگیرد.

مسئله‌ی دوم: هر گاه کسی که ذمه را مخالفت نموده است، پیش از آن که حکمی بر او جاری شود مسلمان گردد، از او همه‌ی آنچه گفته شد ساقط می‌شود مگر قصاص و حد و پس گرفتن آنچه را برده است. و اگر بعد از آن که او را به بندگی گرفته، یا آنکه فدا از او گرفته باشند مسلمان شود آن حکم از او مرتفع نمی‌شود.

مسئله‌ی سوم: هرگاه امام وفات کند، و برای آنچه مقرر کرده، مدت معینی یا شرط دوام کرده باشد واجب است بر امامی که بعد از او است که آن را تأیید کند. و اگر امام اول اطلاق داشته امام دوم می‌تواند آن را هر طور که صلاح بداند تغییر دهد. و کراهت دارد که مسلمان اول به ذمی سلام کند. و مستحب است که ذمی را در تنگنا گذارد.

### امر چهارم: در حکم بناها و عمارات است.

و نظر در: بیع و کلیسا و مساکن و مساجد است.

تجدید بنای بیع و کنایس در شهرهای مسلمانان جایز نیست. و اگر تجدید شود واجب است خراب کردن آن خواه آن شهر از بناهای مسلمانان باشد، یا آنکه مفتوح العنوه که به غلبه فتح آن کرده باشند، یا به صلح باشد، با شرط آنکه زمین آن ملک مسلمانان باشد. و به آن بیع و کنایسی که پیش از فتح آن شهر ساخته شده باشند باکی نیست، و چه بسا تجدید کنند در شهری که به صلح فتح شده باشد، با شرط آن که زمین آن مال کفار باشد. و هر گاه کلیسایی خراب شود از آنهایی که ماندن آن حق آنهاست جایز است آن را دو دفعه بسازد.

و اما مسکن ها: پس هر خانه‌ای که ذمی از نو می‌سازد، جایز نیست که آن را از خانه‌های مسلمانانی که در همسایگی او می‌باشند بلندتر کند، و مساوی بودن آن جایز است. و آن خانه ای را که از مسلمانی بخرد بر بلندی خود باقی می‌ماند هر طور که بوده باشد، و اگر آن خانه خراب شود جایز نیست که در دفعه‌ی دوم آن را از بلند تر از خانه‌ی مسلمان بسازد اکتفاء کند به قدر مساوی یا کمتر.

و اما مساجد: جایز نیست که داخل مسجد الحرام شوند و نه غیر آن از مساجد. و اگر کسی به آن‌ها اذن دهد، این اذن صحیح نخواهد بود، نه به طور منزل کردن، و نه به طوری که داخل شود از دربی و بیرون آید از دربی دیگر بدون فاصله، و نه به آوردن و کشیدن طعام به مساجد و برای آن‌ها وطن گرفتن در مکه و مدینه جایز نیست.

### امر پنجم: در مصالحه است.

و آن: عقدی است که از طرفین بر ترک کردن جنگ در مدت معین به عمل می‌آید. و آن جایز است اگر متضمن مصلحتی برای مسلمانان باشد، به جهت کمی عدد ایشان از برابری با دشمن، یا به جهت حاصل کردن زیادتی استعداد و قوت، یا به جهت امید داشتن به در آمدن دشمن در دین اسلام با درنگ و انتظار. و هر زمان که مصلحت به جهات مذکوره برطرف شود، و در مسلمانان قدرتی بر غلبه‌ی دشمن دارند جایز نیست.

صلح جایز است، به مدت چهار ماه به حسب مصلحتی که امام می‌بیند. و صلح تا مدتی که مجهول باشد صحیح نیست، نه مطلقاً بدون قید مدت مگر آنکه امام برای خود شرط کند

شکستن عهد را در هر زمان که بخواهد. و اگر صلح بر چیزی که جایز نیست واقع شود وفای به آن شرط واجب نیست، مانند تظاهر به منکرات و برگرداندن زنان مهاجر. پس آن زنی که مهاجرت کند و مسلمانی او محقق شود برگردانده نمی‌شود، لیکن آن چه از مهرش که شوهر به او داده برگردانده می‌شود البته اگر آن مهر در شرع مباح باشد و اگر حرام باشد نه آن و نه قیمت آن برگردانده نمی‌شود.

### دو فرع است:

فرع اول: اگر زنی از کفار، مسلمان وارد سرزمین مسلمانان شود و بعد از آن مرتد گردد برگردانده نمی‌شود، به جهت آنکه او در حکم زن مسلمان است.

فرع دوم: اگر شوهر آن زن بیاید، و مطالبه‌ی مهر کند، و بعد از مطالبه، زن بمیرد مهر به شوهر داده می‌شود و اگر آن زن پیش از مطالبه بمیرد، مهر به شوهر داده نمی‌شود. و اگر زن به دارالاسلام بیاید، پس شوهرش او را طلاق بائن دهد؛ نمی‌تواند مطالبه‌ی مهر نماید، و اگر طلاق رجعی باشد، و شوهر در عده‌ی زن مسلمان شود در این صورت او اولی به آن زن است.

اما برگرداندن مردان پس هر کس که در باره‌ی او خاطر جمعی باشد از بسیاری قبیله یا نحو آن از اسبابی که باعث قدرت او شود برگرداندن او جایز است. و اگر چنین نباشد، مسلمانان او را برنگردانند. و اگر در عقد صلح شرط نمایند که مردان را مطلقاً برگردانند صلح باطل می‌شود. و هر کس که برگرداندن او واجب باشد حمل او واجب نیست، بلکه فقط میان او و آنها وا گذاشته می‌شود. و به غیر امام یا کسی که نایب او باشد کسی مباشر صلح به طریقی که شامل همه‌ی کفار باشد نمی‌شود، و نه برای اهل شهری و ناحیه‌ای.

### و از ملحقات این طرف چند مسئله است:

مسئله‌ی اول: هر ذمی‌ای که از دین خود به دینی رود که اهل آن دین بر آن ثابت نیستند، از او قبول نمی‌شود مگر مسلمانی یا قتل. اما اگر از دین خود به دینی رود که اهل آن دین بر آن ثابت باشند، مانند یهودی که از دین خود به دین نصرانی (مسیحیت) رود از او قبول می‌شود، و اگر چنین ذمی‌ای به دین خود برگردد قبول می‌شود. و در صورتی که بر دین بی‌ثبات اصرار کند و کشته شد. اطفال او بنده می‌شود.

مسئله‌ی دوم: اگر اهل ذمه چیزی را که در شرع خود جایز باشد انجام دهند، و در شریعت

اسلام جایز نباشد، اعتراضی بر ایشان نمی‌شود. و اگر تظاهر به آن عمل کنند، با ایشان آن طور که به موجب شریعت اسلام لازمه‌ی جنایت آن‌ها است برخورد می‌شود. و اگر عملی را که در طریقه‌ی ایشان هم جایز نباشد، مانند زنا و لواط، پس حکم در این مانند حکم مسلمان است.

مسئله‌ی سوم: هر گاه کافر قرآنی را بخرد آن بیع صحیح نیست. و مانند آن کتابهای حدیث رسول خدا ﷺ و احادیث ائمه‌ی طاهریں (علیهم‌السلام).

مسئله‌ی چهارم: اگر کافر ذمی به ساختن کنیسه یا بیعه وصیت کند، جایز نیست، چرا که آن معصیت است. و اگر وصیت کند به صرف نمودن چیزی در نوشتن تورات یا انجیل حتی اگر آن‌ها تحریف شده باشند جایز است، و اگر چیزی را از برای علما و زهاد که ایشان را راهب گویند و برای کشیش و پیشوای ایشان که آن را قسیس گویند وصیت کند جایز است، چنانکه صدقه بر آن‌ها جایز است.

مسئله‌ی پنجم: برای مسلمان اجرت گرفتن برای مرمت کردن کنایس و بیع مکروه است، مانند بنایی و نجاری و غیر اینها.

### رکن چهارم در: قتال اهل بغی است

جنگ با کسی که بر امام عادل خروج کند زمانی که امام مردم را به آن به طریق عموم یا خصوص بخواند یا کسی که امام او را نصب کرده باشد واجب است، و تأخیر از آن، گناه کبیره است. و هر گاه جنگ را کسانی که کفایت کنند بر پا دارد از باقی مکلفین ساقط می‌شود، مادامی که امام بر پا شدن کسی را به خصوص برای قتال به طور تعیین طلب نکند. و گریختن در جنگ ایشان مثل گریختن در جنگ مشرکان است.

و واجب است پای فشردن در قتال ایشان تا آن که به اطاعت امام برگردند یا کشته شوند. و اگر برای این جماعت سرکش گروهی باشد که به آن برگردند جایز است که زخمی ایشان را به قتل رساند و گریخته‌ی آن‌ها را دنبال کرد و اسیر را به قتل رساند. و کسانی که جز خود دسته‌ای نداشته باشند، پس مقصود از قتال آن‌ها متفرق ساختن جمعیت آنان است، پس به دنبال گریخته‌ی آن‌ها نرفته، و زخمی آن‌ها را نکشته و اسیر به قتل نمی‌رسد.

## چند مسئله:

اول: اسیر کردن اطفال سرکشان و مالک زنان ایشان شدن جایز نیست.  
 دوم: مالک شدن چیزی از اموال ایشان که لشکر آن را فرا نگرفته است، خواه از منقولات باشد، مانند جامه و اسباب، یا غیر منقول، مانند زمین و خانه جایز نیست، و آنچه لشکر آن را فرا گرفته است از منقولات برداشته می شود جهت عمل کردن به رفتار و طریقه‌ی امیر المؤمنین علی (علیه السلام).

سوم: آنچه را لشکر فرا گرفته است مخصوص جهاد کنندگان است، و میان آنها تقسیم می شود.

## خاتمه:

کسی که زکات ندهد، ولیکن ندادن آن را حلال نداند، مرتد نیست و جایز است که با او جنگ کرد تا بدهد. و هر کس امام عادل را سب کند (دشنام گوید) کشتن او واجب است. و هر گاه کافر ذمی با اهل بغی بجنگد، مخالفت ذمه نموده است. و امام را جایز است که برای قتال اهل بغی از اهل ذمه یاری طلبد. و اگر یکی از اهل بغی بر عادل (مؤمن) مالی یا نفسی رادر حال قتال تلف کند ضامن آن است. و هر کس از آنها معصیتی بکند که باعث حد باشد، و با ملحق شدن به کفار محافظت خود کند هر وقت که بر او دست یافتند آن حد را بر او جاری می نمایند.

## کتاب امر به معروف و نهی از منکر

معروف: هر فعل نیکویی که شارع بدان امر کرده یا راهنمایی نموده باشد  
منکر: و آن هر آنچه شارع از آن نهی کرده باشد.  
و امر به معروف و نهی از منکر بر هر فردی در جامعه‌ی مؤمن واجب است.  
معروف تقسیم می‌شود بر واجب و مستحب. پس امر به واجب واجب است و امر به  
مستحب مستحب است.

و منکر تقسیم نمی‌شود پس نهی از هر منکری واجب است.  
و نهی از منکر واجب نمی‌شود تا این که چهار شرط کامل شود:  
اول: آن که نهی کننده بداند که آن منکر است، تا آن که ایمن باشد از اشتباه در انکار  
کردن آن و واجب است بر هر مؤمن که یاد بگیرد.  
دوم: آن که اثر کردن انکار خود را احتمال بدهد. پس اگر غلبه بر ظن داشت یا این که  
بداند که انکار او اثر نمی‌کند، واجب نمی‌شود.  
سوم: آن کسی که منکر را مرتکب شده است بر استمرارش اصرار داشته باشد. پس اگر  
ظاهر شود از او نشانه‌ی امتناع از آن منکر، وجوب انکار ساقط می‌شود.  
چهارم: آنکه بر انکار او فسادی مترتب نشود پس هر گاه گمان کند که از این منع و  
انکار ضرری متوجه او، یا مال او می‌شود، یا ضرری به یکی از مؤمنان می‌رسد، وجوب ساقط  
می‌شود.

و مراتب انکار سه تا هستند: اول با قلب است و از این قبیل است نگاه کردن به فاعل  
منکر با خشم و روی برگرداندن و این انکار قلبی مطلقاً واجب است دوم با زبان است و سوم  
با دست است، و واجب است بر طرف کردن منکر به دل در دفعه‌ی اول همچنان که هر گاه  
بداند که کننده‌ی این منکر منزجر می‌شود به اظهار کراهت، و همچنین اگر بداند که اظهار  
کراهت کفایت نمی‌کند و لیکن کمی رو گردانیدن از او و دوری کردن کفایت می‌کند،  
واجب است از آن رو گردانیدن و دوری کرد، و به همان اکتفاء کند.

و اگر بداند که این نوع هم کافی نیست؛ وجوب انکار قلبی به وجوب انکار زبانی منتقل



می‌شود لیکن به ترتیب: اول، سخن ملایم، و بعد از آن اندکی از آن ملایمت کم کند تا به هر جا حاجت افتد و اگر که این منکر رفع نشود مگر با دست، مثل زدن و نحو آن، جایز است که با دست او را منع کند. و اگر منع، نیاز به زخم زدن یا کشتن داشته باشد، جایز نیست مگر به اذن امام (علیه السلام).

و برای هیچ کس جاری ساختن حدهای الهی جایز نیست، مگر برای امام (علیه السلام) اگر حاضر باشد یا کسی که امام او را برای جاری ساختن حدود نصب کند. و با نبودن امام (علیه السلام) جایز است برای آقا جاری ساختن حد بر بنده‌ی خود. و برای مرد جاری ساختن حد بر فرزند و زن خود جایز نیست.

## فهرست کتاب

- کتاب زکات ..... ۸
- کتاب خمس ..... ۲۸
- کتاب حج ..... ۳۲
- کتاب عمره ..... ۷۶
- کتاب جهاد ..... ۷۸
- کتاب امر به معروف و نهی از منکر ..... ۹۶